



الْاَلَاءُ وَالْبَرَكَاتُ وَالْكَرَامَاتُ وَالْجَزَاءُ

الحمد لله و صلواته على حبیبہ سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بین ایام سعادت ہفتام شرح قصیدہ  
قطبیہ محبوب بجا فی قطب بانی غوث صمدانی شیخ سید الفیاض الدہلوی الحنفی المحض  
فی اللہ تعالیٰ عنہ و انشاء عنہ استغفر

الکواکب الدریہ

شرح

القصیدۃ

از تالیف عالم صوفی مرید و خلیفہ جناب علامہ بابائی قاری کلام اللہ تقدیر مولانا و مرشدنا مولوی  
محمد عبدالحکیم صاحب ظلمہ خیر خواہ اہل اسلام فقیر عبد السلام کشمیری الاحمد اہل حق و شمولی مقیم  
و اخفی مذہب القادری اچشتی الشہرودی مشربا عنہ

باعتبار البصری فی دار خفا چاندی

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE12176

## بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و شکر خلاق جهان - و حمد و ثنای مالک زمین و زمان بمقدار معرفت اهل عرفان لایق -  
و نفوت سید بریات و زبده کائنات بابل مجاہدات فایق - و زول نعمت بنے رحمت حجت بنیات  
بے نہایت برآل و صاحب ادک نجوم ہایت اند شایق - اما بعد میگید بندہ احقر و گنام تراب قلام ملک  
نعمت علیہ السلام الکاشمیری وطن و انجمنی ندہ سبدا پستی النظائی السہرودی مشربا غنی الدعندہ عن آبائہ  
و احسن الیہ واجبا بہ کہ چون در زمان شباب از وطن خود بازگشتہ صابناہا اللہ تعالیٰ عن اللغات و التدمیر بارادہ  
تعلیمی مستر شدی برآمدہ بہت سی و سہ سال در سفراندم چنانکہ وطن و اقامت جدیدم بطین صلی تدمیر را چون  
یافت تاہم داغ ہجری اقربا ماندنیش عقریان بہت و مفارقت یاران چون گزیدن ماران بہت عرصہ را  
مرور و فردا کہ منقضی شد رفتن و ملاقات با نہایت سرنگر دید ناگہان آنا فانا عنایت مجیب حقیقی و توفیق  
مرتب صلی شامل حال ایشان گشتہ بال شدہ باز موزعہ عرہ ماہ سبع الاول در سلسلہ ہجری بملاقات اقربا و اجبا  
و سادات و علما و صلحای وطن قدیم خود رسیدہ فایز گردیدم و قبور والدین و اخوان را در کنار کشیدم و خاکپا  
انہا را تویای چشمان خود ساختم خیلے فرستم رویداد و نعمت اقال قطعہ

حُب الوطن از ملک سلیمان بہتر	خار و وطن از سنبل در یحییٰ خوشتر
یوسف چو مہر بادشاہی میکرد	میگفت گد ابدون کفن از خوشتر
<p>و از ملاقات اہل کرم فرمایم سعادت بخت نہیں سعادت و صلوات وقت سجادہ نشین خاندان علیہ علیہ قادریہ این دیار سکونت و روز نمکنت گزین خصلہ خانیار صابناہا اللہ و البلدہ عن اللغات و الاضطراب</p>	

مفتحات النور القبول فی السر والعلن اعنی میر سید حسن قادری سلم الباری فرستی دیرم خوش  
وقت گردیم از کمال اوصاف حمیدہ و اخلاق برگزیدہ خود کہ آن روش طیرہ خاندان مصطفوی و خوش عنوان  
فرخ نشان دودمان مرتضوی است باین سبب و غریب سخن سلوک عجیب پیش آمدند و مبالغہ در تعظیم و توفیر  
این نقیر فرمودند. بارک اللہ کہ بالطاف الفاخرہ فی الدنیا والاخرہ و لیل امضای چند ایام شرح و بیضا  
قصیدہ شریف قطبیہ یاس فرمودند و بالفاظ المحلح مؤکد نمودند اگرچہ استعداد توضیح و تشریح آن در خود نیندیم  
کہ کلام بلند و منازل از چند بیان فرمودہ اند کیف لاک صاحب قصیدہ محبوب سبحانی و مشوق یزدانی

شعر کس چه داند شناسے او گفتن	یاد در وصف پاک او گفتن
وصف پاکش بہا نکہ خود گفتن	دردش بہا نکہ خود گفتن
در بہت العلم حق صرت قطباً	و قلت السعد من مولى الموالى

لیکن بقول الامر فوق الادب دانستہ و ہمداد و استعانت از حضور مہر و کرمہ ازین خدمت سرعنا نیدہ  
توانستہ مفوضا الیہ و جوہی نظم الکلیل و رقی چند را سیاہ کردیم کہ در کمال و درج شان طاعت  
و این چند اجزا را کہ نقل کردیم از مستشرق الکوکب و تریہ فی شرح قصیدہ قطبیہ نام نہادیم و اللہ متہم و التوفیق  
والایازمہ التوفیق و اینما ضرورت از بیان بندہ از عقیدہ قصیدہ قطبیہ آن نیست کہ امام نور الدین لغوی  
در ہیبت الانسراف فی تذکرۃ الابرار مینویسد آگاہی داد و خبر کرد ما را شیخ نقیر ابو الحسن علی بن شیخ ابی العباس احمد  
بن المبارک بن سباط البغدادی الحوی الشافعی رحمۃ اللہ علیہم بمقام محلہ قاہرہ در سنہ شش صد و ہفتاد  
گفت خبر کرد ما را شیخ ابو جعفر محمد بن شیخ ابی عبد اللہ عمر بن محمد بن عبد اللہ بن عمر ہروری بغدادی الصوفی  
در بغداد در سنہ شش صد و چهل و سہ گفت خبر کرد ما را شیخ ابوالعباس احمد بن یحیی بن برکتہ البغدادی  
معروف باین یحیی در بغداد در سنہ شش صد و یازدہ گفت خبر کرد ما را شیخ ابو رضا محمد بن احمد بن داؤد  
بغدادی و ادیب بجا سبب یعنی محتسب معروف بنفیدہ در بغداد در سنہ پنجم و ہفتاد و یک گفت

بارگزیو بسیار میخواستیم که میپرسم و درخواست نمایم از صفات قطبیت پس در آمد و در آمد شیخ  
 ابوخلیل احمد بن اسعد بن وهب بن علی المقرئ البغدادی ثم الهروی در سینه بچسبید و چهل و هشت در جامع  
 که نام محل است و مسجد جامع همانجا بود پس یافتیم ما هر دو را آن مسجد جامع شیخ ابوسعید قیلوی و شیخ ابوالحسن علی  
 بن الهیتی رحمۃ اللہ علیہما پس سوال کردم از شیخ ابوسعید قیلوی از وصف قطبیت پس گفت که قطب همانست  
 که منتهی میگردد و انتهای همه امورات بطرف اُرد و وقت او و محیط منازل و مراجع بزرگی بحال بمانی بسو  
 اوست طے امورات عالم کون پس عرض کردم و سوال نمودم که ام کس در زمان ماکه بوصف قطبیت  
 باشد فرمودند و این وقت آن قطب موصوف بصفت قطب مدار شیخ محی الدین عبدالقادر رضی اللہ عنہ  
 پس بے توقف بر حتم و همه بر جتند تا حاضر کنیم خود را و میروم در مجلس شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ مقدم و  
 نوزخ نمود از ماکه و در تفرقه نبود و پیچیدگی که میخواست که چنانچه پیشین در تعیین از حضور نشان پس موا  
 کرد با این آرزو که رسیدیم مادر مجلس در حالیکه حضرت شیخ کلام میفرمودند بکلام و غط و انصاف و شایسته در مجلس  
 در کلامیکه و تقریریکه داشت در آن آن از آن قطع کلام خود کرده و توجه بفرموده بیان کردند و این است  
 برائے قطب کننده و وصف قطبیت که میسر شد و او نیست طایفه و حقیقت مگر که قطب را در این مکتب و تواتر  
 نیست و در جتند از درجات ولایت مگر که برائے قطب نمکنتی و وطنی ثابت در آن نیست مقلد در  
 مقامات ولایت مگر که در آن مقام برای قطب قدسی محکم است و نیست منزله از منازل مشاهده مگر که  
 برائے قطب در آن مشرب است گوارنده و نیست ترقی در مقامات میر لے اللہ مگر که در آن مقام گیرای  
 عالی است نیست امری در عالم تا سوت ملکوت مگر که در آن مقام شفی خارق باشد که همه عادات را  
 پاره کرده همه امور بر خود شکست ظاهر و خود نیست سری در عالم ظاهر و باطن مگر که در آن مطلق باشد نیست  
 وجودی ظاهر که مظهر واجب الوجود باشد مگر در آن مشارکتی نیست و نیست فعلی عظیم قوی که دیر در آن  
 مبطنی یعنی سری باشد و نیست نور از انوار عالم غیب و شهادت مگر که دیر از ان اقتباسی باشد یعنی

قسمی خلأ صفة نیست معرفتی مگر که ویران نفسی زکیده باشد. نیست مسابقتی مگر که ویران دان گزینی باشد  
یعنی با نتهای رسیده باشد. نیست نهایت وصل اصل مگر که ویران دان اختیاری نهایت باشد.  
و نیست غایتی از غنایات ایزدی مگر که وی دران بخطوب باشد. و نیست مرتبه از مراتب این شان مگر که وی  
دران مجذوب باشد. و نیست نفسی از انفس قدسیه مگر که وی دران محبوب باشد و درانده عالم غایت  
ایزدست در روشن کند و سیف قدرتی است و حاکم حکومت وقت و سلطان عسکر محبت و ولیعهد مسئولی  
نصب و عزل و مجلس اوشقی نخواهد بود و حال او پوشیده نخواهد ماند و بر بلندی حالت بیداری و نه بر بالای  
حالت غشی و هیچ مشاهده از و غیب نخواهد ماند و نیست وجودی تا متر از وجود او و نیست ظهوری تا ظهور از  
شهود او و نیست پیروی در شرح سخت تر از پیروی او مگر که او پانیده و داننده نزدیک و دور و زمینی و آسمانی از عالم  
قدوس غیب واسطه خالص شیر نافع و برای او صدی است از حد و اوصاف قطبیت که منتهی شود و وی در عالم  
میشود بروی و وصف قطبیت بمختصر قطبیت و تکلیف تکلیف تحقیقی واجب بر او مگر که آن قطبیت تر نباشد  
با اتصال جمیع در مقامات و مواقع از لیه از خوف عین تفرقه باین خوف و رجاء و حبیب و نیست ظاهر است بوقت دور  
شدن از مقام تفرقه در مقام اقسام مشاهدات البته متخی است در صفات جلال و عیش و راحت جمال بکایت  
و در امت و وصف مقام قطبیت و زوال صفت حال پس او در این است علیحد بر درگاه عزت ندای ظهور بر آ  
الهی بآیات آئینه که پوشیده اند و آن اسرار در اقران حکم او با معرفت اگر اینچنین نبود که میتوانست ظهور  
آن امر معرفت بیضا از روی بودن منازل او و محل غلبه و قهاریت قبض و بسط اگر این چنین نبودی تحقیق  
حالم ملک و ملکوت ظاهر نشدی دران هیچ چیز از عالم غیب و آن عالم قدرت مگر همه در حجاب بود و مستور شد  
و اشاره رمز و قیده بصیرت ظاهر است بطور عجوبیت بر اهل عالم و در نه اجمال او و تفصیل او و اهل او و خرا و پیچیده  
شده است و حاشیه تکلیف و عزت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آینه شده و مخلوط نموده است  
پایله از آب تنیم که پیاله مقربان است مرعیه او و محصول او در اختیار او بآمد و رفت او و جمیع و تفرقه او البته

میوخت تیر قضا و قدر اینهمه حکمت را اگر پیدا کرده شدی بر این امر که امر قطبیت است که اشاره میجو  
 دوست زبانی ز کیه البتہ می نیوشید شاعران زبان احوال قطبیت میدید از ان بیان عجایب احوال قطبیت  
 پس خواند این قصیده قطبیه بلا توقف و ترنم و فرق در میان تصنیف و تشبیه است که تصنیف بتأمل و قدر  
 و تفکر و خیال بسته خوانده شود و تشبیه عکس آن که مثل خواندن است حاجت تفکر و تدبر ندارد و درین دلالت است  
 بر کمال جناب شیخ رضی الله عنه هر علمی که باشد به اعتبار قوت حافظه و مدارات آن آثر بر او میماند و بقوة  
 فهمینہ بیان آن کما حقہ خواهد کرد و گران شد ادشعار که بلا تأمل و توقف آبیات گفتن ندایاتی که صرف معنوی  
 باشد بقصاحت بلکه مقامات غوثیت و منازل قطبیت و تقریبات ازلیه ابدیه و امیلازم العارف  
 والقطب فی الصل و الفصل و خل کردن و بیان نمودن جلوه قدرت قادریت پس بهان وقت این قصیده  
 شریفه قطبیه بر منبر خوانند و در کتاب روض الزمین فی احوال الصالحین روایت کردند سلف صالحین و سید  
 رسانیدند حضرت انس بن مالک رضی الله عنه عن کل الصحابة گفت انس تحقیق نبی صلی الله علیه وسلم فرمودند که  
 بدلائل معنی ابدال امت من قبل تن اند بخلاف آن بیست و دو تن در شام شریف و ثمانیہ عشر یعنی شترده  
 تن در ملک عراق و هر وقت که من میر و از آنها یکی بدل کند بتمام او دیگر را چون قرب قیامت شود  
 همگی قبض کرده شوند و انتقال آخرت فرماید و نیز سلف صالحین دیت کردند و سید رسانیدند از ابن مسعود  
 رضی الله عنه عن کل الصحابة گفت ابن مسعود فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم تحقیق برائے حضرت حق جل شانہ  
 در روی زمین صد مرد و اند که دلهائے شان بر دل آدم علیه السلام و برائے او چهل مرد که قلوب شان  
 بر قلب موسی علیه السلام و برائے او هفت مرد و اند که قلوب شان بر قلب ابراهیم علیه السلام و برائے او پنج تن اند  
 که دل های شان بر قلب جبرائیل علیه السلام و برائے او سه مرد و اند که قلوب شان بر قلب میکائیل علیه السلام  
 و برائے او یک مرد است که قلب او بر قلب اسرافیل علیه السلام و چون بمیرد آن یک مرد که مرد او را قطب است  
 بدل میکند بجای او الله تعالی از آن سه تن یکی را چون بمیرد یکی از آن سه تن بدل میکند الله تعالی

این حدیث را در کتاب  
جنتی خوانند



بجائے نو یکے را از ان پنج تن و چون بمیرد یکے از ان پنج تن بدل میکند الله تعالی بجائے او یکے  
را از هفت تن و چون بمیرد یکے از ان هفت تن بدل میکند الله تعالی بجائے او یکے را از چهل تن  
و چون بمیرد یکے از چهل تن بدل میکند الله تعالی یکے را بجائے او از سہ صد تن و چون بمیرد یکے از ان  
سہ صد تن بدل میکند الله تعالی یکے را از عامہ مسلمانان بجائے او و در ادب الله تعالی ببرکت انفساں شان  
بلما را از این است مرحومہ و ان یک تن کہ قطب است او او غوث ہم خوانند شود و مرتبہ و درجہ او مانند نقطہ دائرہ  
کہ او مرکز و قطر دائرہ می باشد و او قطب مدبر مصالح عالم است و بعضی روایت کردہ کہ ذکر نہ کردہ چندی خلد  
صلی الله علیہ وسلم کہ قلب قطب کقلوب جملہ انبیاء و ملائکہ و اولیاء چونکہ پیدا نہ کردہ است الله تعالی در عالم حق  
کہ عالم ناسوت است او عالم امر کہ عالم جبروت و لاہوت است بہتر و عزیزتر و محبوبتر و شریفتر از دل مبارک  
حضرت پیغمبر صلی الله علیہ وسلم پس قلوب ملائکہ و انبیاء و اولیاء و صلوات الله علیہمجمعین باضافت  
بقلب او مانند اضافت نجوم بحال ذرات آب و بعضی گفتند کہ قلب قطب مدار را از قطب سید المرسلین  
صلی الله علیہ وسلم مے تابند چنانکہ نور شمع در شکوہ و زجاج الکاس گرفتہ ہمہ را تجلی گرداند انتہی و چون در ملک  
کشمیر استعمال زبان فارسی بعام و خاص ہماورہ دارد آنچہ کہ از کتب فارسی نقل کردیم بعینہ اصل عبارت نوشتیم  
و آنچہ از کتب عربی نوشتیم در فارسی ترجمہ کردہ نوشتیم از تصدیقین اوراق مورخہ ۱۳۲۷ را جب المرجب ۱۳۲۷  
فراغت یافتیم امید است کہ خوانندگان این جمع و تالیف فایدہ میدہد و عقیدہ خراب نشود فقط و قصیدہ  
شریفہ طیبیہ نیت - بیت اول -

الَا وَ لَمْ يَنْفِهَا الْاَلَتُ الْاَطْيَبُ

مَا فِي الصَّبَابَةِ مَهْلٌ وَ مُسْتَعْدَدٌ

صبا بہ مصدر صفت بمعنی بخشن و ریشہ شدن آب و آب ریزان و عاشق مہل بفتح ميم و سکون لوزن  
و فتح با طرف یعنی چشمہ در چراگاہ و یاد و محراب کہ مردم و بہائم و ہوام حشرات از ان آب نوشند این را خود  
از مہل است کہ بمعنی سیراب شدن باشد صراح و رشیدی یعنی نیت در مقامات عشق شری و بجائے

سیر است بی و نزل بی مع مگر ادران حطی ملذتی شیرین تر و پاکیزه تر نهست بهیگی مخلصان من نزدیک  
 دور غائب حضور از مشرب من سیر است ند و نایم قیامت سیراب شده نیز ند معید ریش پیراید  
 بود واد و جازب اوست لکل شمع اصل و اصل المعرفة العشق ندیرا که برائے هر چه اهل و مبتدی است  
 که ازان منج و مشرب او یافته شود و اندنا سر میجر و اسوی الله عشق انش است و مبتدو مشرب معرفت  
 ایز و تعالی جل شایه عشق است و عشق عبارت از محبتی که محدود نباشد و حرکات و حکمات آن بی تصرف  
 نباشد و خود را بهیگی و عشق و قرب مستوق خود محو کرده باشد مرا و هر چه از اسوی الله باشد سوخته اند باشد  
 همچنانکه آتش همه چیز را از صاف و از لطیف و کثیف میوزاند چنانچه امیر صاحب علیه الرحمة میفرماید

قطعه عاشقی چیست بگو بنده جانان بودن	دل بدست و گرس دادن و حیران بودن
سوئے زلفش زلف کز دل درویش دیدن	گاه کافشیدن و گاه مسلمان بودن

و در محاوره اهل تصوف کافر آنرا گویند که یکرنگی و یکجائی در عالم وحدت اختیار کرده باشد و تمامی روئے  
 دل از اسوی بر تافته باشد و زلف اسرار آبی را گویند که حصول آن بخر سوختنیدن از آتش عشق بآن  
 اسرار راه نیابد و در تحفه الکرامات آورده که روزی جناب غوث الثقلین رضی الله عنه نادمی را پیش  
 خواهر زناده خود سید احمد کبیر ز فاعی الموصی رحمه الله علیه فرستاده فرمودند که از و بپرسی که مال العشق  
 خادم رفیق پر سید که چیست عشق سید احمد مجرب و اجتماع این سخن آبی از جوشش عشق بر آورده فرمود  
 هذا هو الشق یعنی اینست آن عشق ناگاه در ختی متقابل ایشان بود و سوختن گرفت و سید احمد نیز همراه  
 آن سوخته شد و خاکستر گشت و آب شد خادم چون این مقدمه وید ز و در فته در خدمت عالیجرت  
 جناب غوث الثقلین کیفیت بیان نمود فرمودند که برد اگر آب بر جا باشد اطرافش را بطریات گردن  
 خادم آمده دید که آب بر جایی است عطریات برگردان پاشید بعد از ساعتی سید احمد رجوع  
 بسال وجود آورده و زنده گشت و چون این خبر بخدمت غوث رضی الله عنه رسید فرمودند که ازین

مقام دوسم مراجعت کردند کی از اسلاف دوم ایشان۔ والہر ولی کہ درین مقام رسید بارتکشت

بیت۔ درین ورطه کشتی فرو شد نه	کہ پیدانه شد تخته برکنار
رباعی۔ شہسوار اینکه دیدند حسن یا	یافتند دریائے حش بشکنار
جمله گشت غرق ببحر حسن دست	نہ خسار بحسب دار دے کنار

چون حضرت مصنف قصیدہ قطبیہ علیہ الرحمۃ والتحمید و سبحان تعالیٰ و شتغال علم ظاہری و مدارس و فنون علم کمالی داشت کہ فرمودند و قصیدہ خمریہ مصنفہ خود کہ است الْعِلْمُ حَقٌّ صِرْتُ قُطْبًا اَلْمِ رِغْوَاے اَی بلبند پایہ کلام از دستان و اکابر عجم و ترک فتح دت میفرمایند گویا ادائے شکر از دستان بجائے آرزو من کن بندہ پروردگارم کہ درین دو امر متضاد و ادا علم و عشق است لذتے یافتہ و لطف برداشتم و قرب معینی چنان حاصل شد کہ دیگرے نیافت و مرہ الذی چشیدم کہ دیگری نچشیدہ باشد بوند تعالی از جام عشق الذی و اطیب آرزویش کردم و از فضلہ آن جام عشق و محبت بسی منزل مقصود رسیدند و میرسدند و از بیت قصیدہ شریفہ خمریہ بقولہ شَرِبْتُ قُصْبًا لِّمَنِ سُبْحَرُی الخ و درین ایامی است پس تحقق گردید کہ حضرت شیخ رضی اللہ عنہ واد محبت وادند و در وادندے گوے عشق تگ پوس نمودند و در میدان مبارزت عشقباری مبالغہ کردند باہنہہ برابر سرسوی از اتباع شریعت و اداست علم دین نقد و حدیث سامعت یافته نشد چنانکہ تقسیم بر شریعت و طریقت بودند بواسطہ محبت و ملاحظہ آن ملقب بشیخ و بہ قدرہ الاولیاء صلیہ و محبوب بجان و غوث صمدانی و قطب بانی شدند چنانچہ تفسیر فتح الغیر آورده است کہ محبت خدا چہنی دارد و علما و ظاہر یگوند کہ محبت نوعیت از خواہش و خواہش متعلق نمیشود مگر بچیزے کہ برون و برون از نزد عقل ساقیم متعل باشد و در ذات صفات بار تعالی چون اجب بود و اند تعلق محبت بذات و صفات او تعالی مقول نیست پس معنی محبت او تعالی ہمین است کہ عبادت و طاعت او را درست دارد و یا ثواب رضامندی او را دوست دارد . . . . . اہل سلوک

در حقایق آگاہ این راہ میگوند کہ کمال محبت بالذات است و محبت نام میل است خواه بینی بر غرض یا شاید  
 خواه نباشد نیز کہ اگر در ہر محبت غرضی ہم ضرور میشود و ہر چیز را برائے چہرے دیگر دوست میداشتیم  
 و در تسلسل لازم می آید و آن غرض نیست مقدوح است و ہر گاہ از حال خود بوجدان و تجربہ در میایسیم  
 کہ در بعض اوقات مرد عالم را محض برائے علم اوبے توقع غرض از دوست میداریم و ہمچنین مرد شجاع  
 را محض برائے شجاعت او دوست میدارد و مرد زاہد را محض برائے زہد او دوست میدارد پس ذات  
 اقدس چون و بچگونہ الہی کہ بہر کمال جامع است و بہر کمال ذاتی او است چرا محبوب تواند شد و ہر قدر کہ یاد او  
 بسیار کردہ شود و علامات و قدرت و حکمت او را بیشتر و زلف آورده شود و نعمات و حسنات او را کہ کفایت  
 اند بر خود و بر تمام مخلوقات زیادہ تر ملاحظہ نمودہ آید آن محبت ترقی و تصاعف می پذیرد تا آنکہ سلطان حب  
 بر دل او غالب آید و التفات بغير او موجود نمے ماند و از حظ نفس فسادست میدہد و علامات محبت آہستہ  
 آنست کہ مہمان و محبوبان او را دوست میدارد و مہنضان و حامدان او را دشمن میدارد و پیرامون مصیبت  
 او نگردد و عبادت را بحال نشاط و شوق ادا نماید و مال خود بحال خوشدلی و خرسندی در راہ او ایشا کند و در آیت  
 و احادیث صحیحہ محبت خدا را بشوق و طرب باشد روز و رزقی باشد ویراننا بسیار است و بسبب عشق  
 و محبت خدا حضرت ابراہیم علی نبینا و علیہ السلام را بشوق غلبہ شوق خلعت یافت خلیل اللہ لقب شد  
 عشق بہترین وسایل است چنانچہ در صحیحین آورده است کہ بادیہ نشینی در حضور خدمت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
 آمد و پرسید کہ یا رسول اللہ روز قیامت کے خواہد بود آنحضرت فرمودند وای بر تو چہ سامان برائے قیامت  
 درست کردہ کہ از آمدنش می پرسی گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نہ روزہ بسیار دارم نہ نماز بسیار  
 اینقدر است کہ خدا و رسول خدا را از ہر دل دوست میدارم فرمودند کہ خوش باش ہر شخص با محبوب خود است  
 بقولہ المرحوم مع من أحبب باید دانست کہ محبت و عشق نہ مخصوص ہر چشم دیدار است بکس مسموع گفتار یا آرا

بسیا کین دولت از گفتار خیزد

بیت - نہ تھا عشق از دیدار خیزد

وَاِذْ اَنبَاٰ بَلَدًا بِاَيِّ كَلَامٍ قَدَرِيْمٍ وَبَيَانَ حِكْمٍ يَقُوْلُهُ تَعَالٰی سَيَجْعَلُ لَّهُمُ الْاٰمَانَ اَيْنَ اَيَّتْ دُرِّ اَخْرِ سُوْرَه  
 مَرِّمٍ پَارَهْ شَاخِزْ هَمَّ هَسْتْ يَعْنِي الدِّقَالُ خَبَرِ سَيِّدِ هَدَا اَزْ اَنْكَسَا نَكْدَهْ وِيْدَنْدِ اِيْمَانِ اَوْرَنْدِ دَكْرَ اَنْدَ عَلَمَاهَا سَ  
 پَسْنِيْدَه رُو دِ بَا شَنْدِ كِهْ پِيْدِ كَنْدِ وَ بَلْغُوْرَ اَوْرَدْ بَرَا سَ اِيْشَانِ دَرْ قَلْبِ خَلَاِيقِ يُو اَسْطُوْرِبَ رَابِطَهْ مَحَبَّتِيْ كِهْ شَهْرَهْ  
 اَنْ تَا عَرْشِ مَعْلٰی خُو اَبْدُوْدَهْ - هَمِيْنِ مَقْهُوْمِ عَيْشُوْ اَوَّلِ اَلْقَا سَ مَحَبَّتِ مِخَانِبِ اَلْمَدِيْنَةِ يَقُوْلُهُ تَعَالٰی يٰ حَسْبِيَ اَللّٰهُ  
 دُرْ سُوْلِ صَلَّ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِيْز اَزِيْنِ خَبَرِ دَاوَدَهْ هَسْتْ وَ صَحِيْحِ سَلَمِ وَ اَرْدَسْتْ بَرُوْ اَيَّتْ اِلٰی هَرِيْرَهْ فَضِي الدَّعْوَهْ  
 كَلَفْتْ فَرْمُوْدِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْقِيْقِ حَقِّ سَجَا يَجْلُ ثَانَهْ چُوْنِ كَسِيْ رَا اَزْ بَنْدَهْ كَاَنْ خُوْدِ  
 دُوْسْتِ مِيْدَارِ دُحْضَرْتِ جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَجُوْ اَنْدِ دُفْرَا يَدَا يِ جَبْرِيْلُ مِنْ فَلَانِ نَبِيْ بَنْدَهْ خُوْدِ رَا دُوْسْتِ مِيْدَارِ  
 تُوْسَمِ اَوْرَا دُوْسْتِ مِيْدَارِ پَسِ حَضْرَتِ جَبْرِيْلُ دُوْسْتِ مِيْدَارِ دُو تَمَامِ مَلَكُوْتِ رَا خَبَرِ كَنْدِ وَ مِيْگُوِيْدِ كِهْ اَللّٰهُ تَعَالٰی تَحْقِيْقِ  
 فَلَانِ رَا دُوْسْتِ مِيْدَارِ دُوْنِ اِيْمِ اَوْرَا دُوْسْتِ مِيْدَارِ شَاهِدِ مَلَا يَكِ اَوْرَا دُوْسْتِ بَدَارِ يَدِ پَسِ هَمَّ مَلَكُوْتِ  
 دُوْسْتِ اَوْرَا دُوْسْتِ پَسِ مَے نَهَنْدِ دَرْ زَمِيْنِ قَبُوْلِيْتِ اَوْ - وَ چُوْنِ اَللّٰهُ تَعَالٰی بَنْدَهْ رَا مَبْعُوْضِ دَارِ وَ نَجُوْ اَنْدِ حَضْرَتِ  
 جَبْرِيْلُ رَا پَسِ مِيْگُوِيْدَا يِ جَبْرِيْلُ مِنْ فَلَانِ نَبِيْ رَا مَبْعُوْضِ مِيْدَارِ شَاهِدِ اَوْرَا مَبْعُوْضِ دَارِ يَدِ پَسِ جَبْرِيْلُ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ اِيْمِ اَوْرَا مَبْعُوْضِ مِيْدَارِ - پَسِ مَنَادِيْ بَا سَمَانِهَا مِيْكََنْدِ كِهْ اَللّٰهُ تَعَالٰی فَلَانِ رَا مَبْعُوْضِ مِيْدَارِ دُو شَاهِدِ هَمَّ  
 وَ يَرَا مَبْعُوْضِ دَارِ يَدِ پَسِ نِهَادَهْ شُوْدِ بَرْ زَمِيْنِ بَرَا سَ اَوْ نَفَرْتِ وَ تَبْعِضِ پَسِ كَسِيْ رَا بَخْرَ بَنْدُوِيْدِ هَمَّ وَ يَرَا مَبْعُوْضِ  
 دَارِ دُو اَزِيْنِ هَسْتْ كِهْ عَشْقِيْ وَ مَحَبَّتِ اَوَّلِيَا اَللّٰهُ مَرَا يَهْ دَارِ دُوْنِ اَسْتْ وَ مُنْقَلِحِ بَابِ جَنَّتِ وَ سَرْوَا زِيْ دُوْ عَقْبِيْ  
 اِلٰی اَللّٰهُ مَرِّمٍ نِيْز كِهْ نَكَا بَا شَدَا اَكْثَا هْ رَا اَكْثَا مِيْدَا نَدُوْلِ اَنْ مَحَبَّتِ اَوَّلِيَا اَللّٰهُ سَرِيْنِ هَسْتْ اَللّٰهُ تَعَالٰی اَنْ بَنْدَهْ  
 رَا دَرْ عَذَابِ نَارِ بَنْدَا نَزُوْ وَ رَسُوْلِ خُوْلِ نَكْرَا نَدَا اَوْرَدَهْ اَنْدِ كِهْ حَضْرَتِ مُوْسٰی عَلٰی نَبِيْنَا وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُو زِ غَرْقِ  
 شَدَنْ فَرْغُوْنِ وَ سَلَا وَ چُوْ يَكِهْ اَمَانِ مِيْسَامَانِ بَرَكْنَا رِيْلُ رُزْمَهْ اَسْتْ وَ سَلَامَتِ مَانْدَهْ تَحْيِيْرُ شَدُوْ نَا لَهْ  
 وَ زَارِيْ دَرْ بَا كَا هْ بَارِيْ اَعَا زْ نُوْ وَ دُفَا كِ بَرْ سَرِ كَرْدِ وَ بَرْ زَمِيْنِ مَانْدِ مَرْغِ نَيْمِ سَلَمِ عَلِيْهِ جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا  
 حَكْمِ شَدِ كِهْ پَشِيْشِ حَضْرَتِ مُوْسٰی بَرُوْ وَ نَفَقْدِ اَحْوَالِ اَوْكِيْنِ وَ سَبَبِ اَضْطِرَابِ اَزُوْ بِسِيْرِ حَضْرَتِ جَبْرِيْلُ

علیه السلام حاضر شد تفقد حال نمود موسی علیه السلام گریه کرد و گفت ای خیر بر من حضرت حق ازین بنده چه پرسد  
 با وجود او تعالی بجانم از همه اعلم است من در دو تخته فرعون پرورده شدم حال آنکه فرعون دشمن من بود و در پی  
 قتل من هشتاد هزار اطفال شیرخواره بقتل رسانید الله تعالی ویرا بر من مهربان گردانید از ولادت تا  
 بعثت در خانه و سه بودم و دام ویرا صنایع و حکمت و توحید و تذکیر میکردم و از کفر و شرک باز میداشتم  
 اما بشقاوت ازلی زیاده در طعنیان سرکشی شده میرفت تا آنکه علی رؤس الاشهاد و علی سبیل الاعلان  
 دعوی الوهیت نمود و گفت انما کبریا لاهلی و با من زیاده حسد و دشمنی پیدا کرد و غمخواری و نصیحت گری  
 من با و هیچ فائده نداد ویرا یقین شد که این جوان آنست که پیش از وجود و وجودگی او در هشتاد و  
 هشتاد هزار بچه شیرخواره کشته شد چه قدر خو خوار شده جان برین گردید یک جماعه در عقب من تعین نمود هر جا که  
 یابید بکشید بمن حق گو همیشه تا قیام قیامت موجود می ماند کما قال صلی الله علیه و سلم جوده الکذب  
 ساعة وجود الحق الی الساعه کذب را ساعتی نشو نمائی سیامد حق را تا قیام قیامت نشو نمائی است  
 در همان مجلس فرعونیان شخصی سلمان با وجود از قوم فرعون بود و گفت اقول رب الله  
 آیا میکشید مردیرا که میگوید پرورنده من حضرت الله است لیکن تعجب است که این چنین کس کشتنی نمیداشد  
 و قد جاءکم بالبینات حال آنکه آید شما بمعجزات حق از حضرت پرورگار بر تقدیر اگر کاذب است وبال  
 کذب بر اوست و اگر صادق است میرسد بشمایان آنچه موعوده است و از نصیحت آن مرد مومن هم هیچ اثر  
 نشد و مرا گفت ای موسی گم کن و پوشیده دار خود را ان الملاء یا تمرون بک لیقتلواک فاخرج  
 انی لاک من الناصحین و بیشک جماعت قتال مشورت میکردند در باب شما تا بقتل رسانند ترا بودی ازینجا  
 مرد مومن ترا در باب خروج ازینجا نصیحت میکنند پس برآمد از مصر شبان شب راه مدین گرفتم و با حضرت  
 شعیب بنیم علیه السلام ملاقات شد و با من کمال حسن سلوک و زید و بر و عده خدمت ده سال و عده نکاح دختر  
 خود با من نمود و بعد انقضای مدت موعود دختر در نکاح من ادا و تسلی تمام بر مراجع نبوت داده

و عصا عطا فرمودند و عیال من باسن کرده رخصت دادند و مابرا حصول مقاصد و عانودند و حق سبحانہ  
و تعالیٰ در وادی امین بمن تجلی نمود و بپیشگیری سفر از کرد و بہ نبوت برادر من ہارون قوت بازو سے من نمود  
باز مارا بدعت آن طاغی مأمور کرد و ماہر و برادر را بہ تبلیغ او فرستاد و آن مرد دوازی را انواع انواع  
معجزات را نشان داد و ہمچو نایب نداد بجز مقلد شیخ الانبیاء نوح علیہ السلام فلم یزدہم دعائی الا فخر امرا  
و چون از اسلام وی بایوس شدیم دعا غرق شدن بر و سے نمودیم و در مناجات مدتے در تہائے غرق  
شدن وی گذراندیم آخر احدی تعالیٰ چون آنوقت را رسانید فرعون مردود را مٹشکر او در دریای قلم  
غرق کرد و بعدہ مہی منیم کہ منیع فساد مرکز بد نہاد ہا مان بے سامان زندہ است ہمیشہ فرعون بصلحت این مردود  
کار میکرد و این مردود گاہے بایمان آوردن صلاح مشورت نداد ہر چہ کہ کہ وہ بصلحت این مفسد و معاند نمود  
و چون چنین عاصد بد کیش زندہ است گو فرعون زندہ است ندانم کہ این مردود چہ عمل نیک کردہ است  
از عذاب دنیوی و غرق شدن نجات یافت و مولانا عبدالرحمن جامی در سلسلہ الذہب این قصہ نظم آورده است

ابیات نزل فرعون بود مسخرہ	ہرزہ گو مسخرہ می ناسرہ	بود بر سیرت کلیم احد
گاہ در بیکاہ با عصا و کلاہ	پیش فرعونیان بنا سرہ گی	مثل موسی شدے مسخرہ گی
سر بتقلید سے در آوردے	ہر چہ دیدے نو دی ہماں کردے	ما تم غرق را چون ز جبرئیل
جامہ سمر قبطیان و نیل	نشد آن مسخرہ ہلاک ز غرق	ریخت موسی ز درو خاک لہرق
کای نکو کار ازین تہہ کردار	از ہمہ بیش دیدہ ام آزار	وی بدین کرمیت چہ از زندہ است
کہ ہمہ مردہ اند و او زندہ است	گفت حق کای گزیدہ وی یک چند	ساختی با تو خویش را مانند
ہر کہ بر صورت گزیدہ ماہست	بہذا ب مخالفان نہ سرست	این تشبہ کہ از عداوت خواہست
بین کہ چون مرگ گاہ و عمر نہ است	دانکہ از محض دوستی خیزد	کس چہ دانکہ تا چہ انگیزد
دبیر چند ابیات می نماید ابیات	سوے پاکان توجہی میکن	بمتکلف تشبہی میکن

ہر کہ در زری پاک کیشان است | بحیث بنی از ایشان است | و در تشبہ تکلف کہ دن چنانچہ

در فضائل تلاوت قرآن آمده است کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند بخوانید و تلاوت کتیبہ  
قرآن کریم را و گرہ کنید و اگر گرہ نیاید پس روی خود را مثل روی گرہ کنندہ سازید و بر نیامدن گرہ محزون  
شوید و بزندان گرہ کنید کہ آن عظم مصائب است و در قرآن کریم دوسورہ نبی اسرائیل آیت است  
و در فضیلت گرہ کردن در حالت تلاوت بقولہ تعالیٰ و یخرون للاحقان ینکون و ینزدہم خشوعا  
یعنی بیفتند بر رویہاے خود یعنی در سجدہ و بگرہند و زیادہ کند سماع قرآن ایشان را فروتنی و خضوع این  
ہمہ برکات و حسنات و دوستان خداست و با اینہا محبت گرفتن و اتباع صورت و سیرت ایشان  
نمودن موجب نجات است چنانچہ اینچنین نقل ہے ادب کہ خود را بتمسخر موشی قرار دادے اللہ تعالیٰ  
و تعظیم دوستان خود را با اللہ نمود کہ مسخرہ فرعون نقل صورت موشی ساخت اللہ تعالیٰ سزا کے آن نقل را  
بجراے سیرت بدل نمود نجات یافت ہر مومن کہ لبش و محبت انبیاء اولیا سر سبز و ترازہ باشد کے  
بجذاب مبتلا گرہ و حاشا و کلا ہر کس را کہ بعباد شدن مقدر باشد از محب اولیا اللہ نخواہد بود و در تشبہ و  
آیت کریم و من یتولہم منکم فانا ھم مومنین کہ مذہب یہود و نصاریٰ نباشد اما در لباس و صورت  
مثل ریش تراشیدن و تپکون و کتے پوشیدن و بر کپشش آن خوش بودن و فخر نمودن و بیباک بودن  
و بیحیا شدن و بر عذاب اخروی خوف نکردن اینہما اوصاف یہود و نصاریٰ است تندر چون مومنین در خود  
بتفعل این اوصاف را بگیرد معلوم شد کہ پسند کرد این طریقہ را پس دوست طریقہ یہود و نصاریٰ شدند و دست انبیاء  
و اولیا پس مفسر کردہ اللہ تعالیٰ درین آیت و من یتولہم منکم فانا ھم مومنین کہ دوستی کند و دوست  
یہود و نصاریٰ را و در روز قیامت با ہما محشور شود و در حدیث آمدہ است بروایت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ  
کہ گفت فرمودن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اگر در دو مرد با ہم محبت باشد آن محبت صرف براے رضائی من  
باشد اگر یکے در مشرق و دیگرے در مغرب البتہ اللہ تعالیٰ جمع کند و بیان آن ہر دو را روز قیامت و میگویی



پروردگار این آن بنده هست که دیر از رضا کے تو دوست میداشتم انتہی - پچنین تفریف و مرح  
دوستان خدایان را خطه عبادت است چنانکه شیخ بابا داود خاکی در شرح ورد المریدین می بگوید  
اسکالین است می نویسد - بدیت

مرح شیخانست طاعت ان بوللنای روم	مرح پیرویشین مقصودشش فقر شدست
---------------------------------	-------------------------------

و مرح بدون عشق و محبت تصویر بے سراسرست و درخت بے بر چنانکه بعض شرا بطع و حطام دنیا بنام  
وامر ارج می کنند خطا است و حضرت شیخ بابا داود در متن شرح مذکور میفرماید - بدیت

حُب دینداران و دین فرض و کلید حبست ارا	حُب اموال است مار و جب جابه ابر شده است
--	---

پس معلوم شد که تمام سلطنت و مملکت عبادت بنده بمعبود و عشق است هر چند عبادت بعشق باشد  
و استحقاق معبود خود دانسته و خود را بنده عاجز و ذلیل شمرده از چنان عبادت در اندک زمان نمیزد مقصود  
برسد چنانچه حضرت پیر و مرشد و مولای این حقیر جناب خلیفه صاحب مولای عبد الحکیم سلمه رب الکرم و نعمنا  
بر شده حیاتیة اکثر اوقات میفرمایند که مرید را تا که در عشق و محبت پیروز نشود حاصل نشود و در پیروی شیخ  
خود استقامت نوزد مستعد و مایمور فی کل الامور نباشد و تعلیم و توفیر پیر و شیخ خود در هر آن ملحوظ  
و مکرر خاطر خود سازد و بهمت در خدمت بسته نکند و ادب را ادیب خود سازد و مرکب تشخص خود را در  
فرمان برداری و سنن سازد و خیر خواه دین و دنیا کسی دیگر را از کرده او شمارد و مرید صادق و متعهد شایق  
نیست و شال عاشق و بے عشق مثال زنده و مرده است همچنانکه در حدیث آمده است مثال کسی که  
پروردگار خود را یاد میکند و شال کسی که یاد پروردگار خود نکند مانند مثال زنده و مرده است در لهجات  
آورده که حضرت شیخ محبوب جانی میفرمایند رایت الرب تعالی شانه فسالته یارب ما العشق  
فقال یا خوف الا عظمه عیش بی و فی قلبک عن سوالی یعنی دیدم رب العالمین اجل شانه  
پس سوال کردم چیست عشق یارب گفت ای غوث الاعظم زنده باش و زندگانی کن بمن و نگهدار دل خود را

از غیر من مراد از عشق آنست که در دل و بر زبان بجز یاد وی نباشد و چیزی بران نگذرد من احب بشبیه  
 اکثر ذکره ایات بر بحبان واجب آمد هر زمان چنانکه ذکر یار خود ساز و بیان چنانکه ذکر  
 یار قوت عاشقان چنانکه ای جان من گفتم عیان چنانکه سرور دین چون در سنی بفت چنانکه  
 من احب همدرین معنی بگفت چنانکه درون خود ما سوی راه ندید که قلب المؤمن حرم الله و حرام  
 علیه ان یلج فی غیر الله شاید این حال است قوله قال یا غوث الاعظم اذا عرفت ظاهر العشق  
 فغلبت بالفناء من العشق لان العشق واسطة و رابطة و حجاب بین العاشق و المعشوق  
 اذا وصل العاشق الی المعشوق و طی العشق فهو وصل ترجمه دل مؤمن حرم خدای عزوجل است  
 و حرام است بران که داخل کند دران غیر الله و گفت یا غوث الاعظم چون شناختی تو ظاهر عشق پس بنماست  
 لازم که خالی و فانی شوی از عشق زیرا که عشق برائے معرفت واسطه و رابطہ است و حجاب است در میان  
 عاشق و معشوق چون عاشق بمشوق رسید و محو شد عشق پس آن مقام مقام وصل است و حضرت شیخ  
 مصنف قصیده قدس سره چون در مقامات عشق عزیز و در مقامات و مراتب دل عزیز را توصیف فرموده است

اَلَا وَمَنْزِلَتِي اَعَزُّ وَاَقْرَبُ

اَكْفَى الْوِصَالِ مَكَانَةً مَّخْصُوصَةً

یاد وصال است دران هم منزلتی مخصوص مگر منزلت من عزیز و قریب تر است اگر معرفت یزدتعالی  
 را قریب وصال نام می نهیم و مطابقت و موافقت باشد شرح مذکور الصدر تمام است زیرا که در عشق هم حقیقی و  
 مجازی است و کتب متداوله در تصوف از ان معلوم است همچنان مرتبه وصال با اینهمه که مراتب و مدارج  
 عشق وصال لایسته است و مراتب بلند و درجات ارجمند که در مقام قرب و کمال غلظت باشد حضرت  
 شیخ راحه علیه الرحمة بنجاب الله عطا شده است و جاذبه حق که ارباب معرفت از ان خبر داده اند بقوله جاذبه  
 من جاذبات الحق یوازى عبادة الثقلین ایشانرا یار و مددگار شد نقل است که از ابی عبد الله محمد  
 رحمه الله علیه که حضرت شیخ محی الدین علیه الرحمة سیر الی الدرع بودند و شدیداً آتشیه بودند و کثیر الهمیته و سبب الدعوة

و کرم الاخلاق و طیب الماعراق و ابدا الناس عن الفحش و اقرب الناس الى الله و نذر غضب نیکو دندبری  
از جهت نفس خود و یاری نیکو دند کسی مگر بجهت حق و هر چه نیکو دند از برای دوست میگردند و هرگز نوال  
هیچ سائل را از نیکو دند و از جو و خود محروم نمیانند چنانچه صاحب برده میفرماید بلیت -

دَعَى إِلَى اللَّهِ فَلَمْ يَسْتَسْكِنْ بِهِ	مُسْتَسْكِنُونَ بِحَبْلِ غَيْرِ مَنْصَمٍ
--	--

خواند مخلوق را رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بسوی خدا و عبادت وی و متمسک شدن کسانیکه ایمان آوردند  
بکتاب خدا و رسول منزه را بشریعت حق غیر منزه امان یافتند از عذاب الهی و در آمدند در حصن حصین ثبات  
غیر متناهی و کسانیکه قبول آن دعوت نکردند و در مهابت الهی و ملاکت افتادند و به هیچ وجه روی و راهی  
بسوی بارگاه ایزدی نداشتند همچنان اولیا و اعدا و دشمنان و سید الاولیا و شیخ الاصفیا جناب شیخ سید  
عبد القادر جیلانی رحمته الله علیه بر همه اولیا سرافراز شدند و هر کس که اولیا را دوست دارد و طریق اتباع شریعت  
لازم میگیرد و گویا در متمسکین بحبل الله غیر منضم داخل است اگر چه گناه کار باشد و هر کسی که دشمن اولیا را و الله و عقاید  
در نسبت ایشان باشد بقره نجات از گردن خود بیرون کشید چونکه جناب محبوب جانی علیه الرحمة از اولاد  
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم است و رسالت و تبلیغ بحال جانفشانی بخلاق الله نمود و ادا کرد و بقول  
الکذِّبُ لیسر کلامیه حضرت محبوب جانی علیه الرحمة نیز خود را خیر خواه خلق ساخت هر که در پیروی ایشان چنگ  
زد و اندک کسی که دست بر میان محکم زد و خون گسستن نباشد همچنانکه حضرت محبوب جانی و جله اولیا و اعلیهم  
الرحمة بر طریق شریعت نبوی چنگ زدند و متمسکین بحبل الله شدند و همچنین هر مریض صادق که در پیروی پیکر کامل  
خود چنگ زد و از همه بلد نجات یافت و امون شد و حضرت شیخ محبوب جانی علیه الرحمة در قصیده روحی  
میفرماید بیت -

مُرِيدِي تَمَسَّكَ بِي إِنْ كُنْتُ وَاثِقًا	أَنَا أَحْمِيكَ فِي الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
---	--

یعنی ای مرید من تمسک بکنم بکن در اعتقاد و انقیاد و در همه احوال اگر تو را سخن الاعتقاد و وثائق الانقیاد هستی

و مرا از خدا و در علیحدہ نشمارى من حامى و مددگار تو ہستم در دنیا و در روز محشر و نوشتہ اند  
 الحبيب يعنى محبوب دوست داشتہ شدہ و ہر کچہ از انبیا مخصوص است بقبلى چنانکہ آدم صفى اللہ  
 و نوح نجى اللہ و ابراہیم خليل اللہ و عيسى روح اللہ و موسى کلیم اللہ و نبى ما صلے اللہ علیہ وسلم لقب بحبيب اللہ  
 شد و فرق در خلیل و حبيب ایت کہ خلیل ہر چہ میکند برائے رضائے حق میکند و حبيب آنکہ حق  
 تعالى در آنچه رضائے حبيب باشد میکند و در حدیث قدسی آمدہ است کہ میفرماید حق سبحانہ و تعالی  
 کَلِمَتُهُمْ يَطْلُبُونَ رِضَائِي وَ اَنَا طَلَبُ رِضَائِكَ يَا مُحَمَّدٌ و ثابت شد کہ حضرت شیخ را در میان جملہ  
 اولیاء اللہ درجہ محبوبیت عطا شدہ بود۔ ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء و در تحفۃ القادریہ سے آرد کہ جناب  
 شیخ عبد الرزاق بن شیح محی الدین سید عبد القادر رضی اللہ عنہم روایت میکنند کہ آنحضرت فرمودند کہ  
 چون در ایام من صغیر میخواستہم کہ باکو دکان بازی کنم ناگاہ از حضرت غیب لاریب ندائے آمد کہ  
 بجانب من آئی اے مبارک من۔ بیت چند سوئے و گران میردی اے رحمت جان۔  
 سوئے من آکہ ترا یاد و فادار ہستم چون این ندا شنیدم میگفتم از ترس چنان کہ عادت طفلان  
 و خود را در کنار والدہ مے انداختہم اکنون من آزاد خلوت مے شوم و نیز فرمود کہ من جوان شدم  
 و سیاحت مے گشتم آواز سے مے شنیدم و بے شخصی را بحیث ہم نمی دیدم میگفت ای عبد القادر  
 ترا برائے خود گزیدم و در زمان مجاہدہ و ریاضت چون چشم من بخواب گرم شد مے میشنیدم کہ  
 قایلی میگفت ای عبد القادر ترا برائے خواب نیا فریدم از برائے خود برگزیدہ ام۔ ابیات

صحی الدین بہر خواب نیامدہ	جز پی معرفت نہ سرزدہ	بندگی کن ترا بخواب چہ کار
رد ہما آرد خواب را بگذار	در چشم کسے غار بود چون خنید	و از کہ غم یار بود چون خنید

و تو چہ نرے بودہ اکنون چہ نرے شدہ از من غافل مباش۔ ایضاً شیخ عبد الرزاق روایت  
 میکنند کہ از آنحضرت را پراسیدند کہ تو کسے خود را باز شناختی کہ ولی خدائی فرمودہ سالہ بودم بسوئے

گفت میباشند از ائمه کرم کس نباشد هیچ ذل و خجاست	این جوان را بخت ثلث اعظم و اصل حق باشد و مجبور نماند	باشد شش تمکین علی وجه صواب قربها یا بد بدن منکوره نماند
--	---	--

بعد از آن آنروز را پس از چهل سال شناختم که از ابدالان آنوقت بود عنزل۔

تشنہ لب گریان بسوئے ہجر عرفان میروم  
یا بنجار و خارہ در راہ فتا بر بسوئے او  
حاجی انبساط و گیلانم ز شوق حضرت اش  
ہم عرشید ہم عجبید تو اے ترک عجبم  
با دل پر خون چشم خون نشان در راہ او  
ما سگان کوئے او عقدِ محبت بستہ ام  
غربتے آن سرودِ خضر سبارک پی کجا ہست

شکر نعمت نعمان و موهوبه لایسته ادا کردن و اظهار آن نمودن موجب از یاد و نعمت است بقوله اما بمنحه ربك فحدث پس تحدث با لها نعمت که حضرت شیخ بیان نموده نه بیس بلکه

پیام

وَهَبْتُ لِإِيَّامٍ رَوْقَ صَفْوَهَا	فَخَلَّتْ مِنْهَا لَهَا وَطَابَ الْمَشْرَبُ
--------------------------------------	---

بخشید مرا ایام حسن صفائی خود پس شیرین شد مشروبات آن و خوش گشت مشرب آن.

یعنی اللہ تعالیٰ بخشید و عطا فرمود و اگر اہم نمود کہ مدت حیات مرا چنان رونق و صفائی و جلوه و زریں  
از حقایق علم ظاہری و وقایق اسرار باطنی از مدارج و مراقب سلوک و مراقبات و مشاغل ذکر و فکر و مسائل  
معرفت کہ عبارت از مشرب اہل تصوف است بدرجہ شیرین شدہ شیرین تر گشت و این بیان واقع  
کہ متضمن حمد است کما در حدیث خیر القرون قرنی ثمر الذین یلونہم ثمر الذین یلونہم و این ہمہ و این تہ  
کہ بخشیدہ شد و اگر اہم کردہ شد م از محض کم او تعالیٰ و نسبت بیا م نسبت مجازی است و در حدیث  
مجتبیٰ و مصطفیٰ حضرت حق است و این مرتبہ علیا و درجہ قصوی و مہی است کہ کسی ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء  
و در فتح الغیب کہ تئین حضرت شیخ رضی اللہ عنہ است و در مقالہ سی و سوم و تفصیل الناس اربعۃ  
الکافی فی سیر اللہ و محفوظ ذ و سلامۃ ولی دوست خدا سے عزوجل در سہری کہ با خدا دار و نگہداشتہ  
شدہ است از آفات النفس و آشکارا کردن سہری گزندہ است ازین آفات و عقل و داخل جلیس الرحمن  
و خداوند عقل تمامست ہمیشہ خدا سے مہربان و مقرب در گاہ دوست منعم علیہ نعمت وادہ شد  
و افاضہ کردہ شد بروی فالخیر کل الخیر عندہ پس نیکی از ہر اقسام کہ باشد از نیاب نیکی نزد دوست  
و وصیحت دوست و این بہالذات است در حصول خیر و برکت نزد و نے تد و ذلک و مصاحبۃ و محالطۃ  
و خدمت پس لازم گیرد اورا دیاری اورا دامیترش اورا دچاکری اورا و التخبیب الیہ بقضاء حوائج  
تسخر لہ و دوستی نمودن بسوئے او بہ پر زہتن حاجتہائے او کہ عارض شوند مر اورا بسبب اختیار کردن  
صمت اورا مراد از صمت کلامیکہ ثواب دران صمت مرتب نہا شد و مراد فی کثر تقویٰ فیہا و بہ پر زہتن  
منفعتہا کہ منتفع گردوے دران فیحبک اللہ و یصطیفیک پس دوست دار و ترا خدا یتعالیٰ  
بہ سبب محبت داشتن تو آن مرد را و برگزید ترا و یک خلک فی ذمۃ احبائہ و نیز در آرد ترا و گردو  
دوستداران یا دوست داشته شدہ گان خود و عبادہ الصالحین بابرکتہ انشاء اللہ تعالیٰ  
و در گردہ بندگان خود کہ نیکانند و پیچ خلقی و تباہی و سرکار و بار ایشان را ہ ندارد و صلاح مرتبہ غلطی است

و بخت جمیع کمالات فخر و باطن است و لهذا حق سبحانہ تعالیٰ در کتاب مجید انبیاء را بدان وصف کرده است  
 عباده الصالحین انہم کمالنا و سعادتنا ببرکت اکمل و صالح و صحبت اداگر خواسته است السلام علیہم  
 و در تحفہ القادریہ نقل است از شیخ علی امینی رحمۃ اللہ علیہ کہ وقتی با حضرت شیخ سید عبدالقادر رضی  
 اللہ عنہ زیارت خواہ معروف کرخی فرستم حضرت شیخ گفت السَّلَامُ عَلَیْکَ یا شیخ معروف کرخی  
 عابر فاک بدو حجت یعنی گذشتہ از ما یک درجہ بعد رفتی باز زیارت او فرستم حضرت شیخ گفت  
 السَّلَامُ عَلَیْکَ یا شیخ معروف کرخی عابر فاید جتین سلام با وای شیخ معروف کرخی گذشتیم  
 بہ و در سبہ انوار و از او علیہ السلام یا سید اہل زمانہ و فیہ ایضاً امینی در تحفہ القادریہ حضرت شیخ  
 محی الدین رضی اللہ عنہ را و این صاحب خود را میفرمودند کہ عراق مرا تسلیم کردہ اند بعد از مدتی فرمود  
 کہ این زمان جمیع زمین شرق و غرب و بحر و بر و ہل و ہل مرا تسلیم کرد و دنیا چہ در قصیدہ خمریہ تفسیر  
 فرمودہ اند درین بیت -

یَلَا دُ اللّٰہُ مَلْکِی تَحْتَ حُکْمِی	و وقتی قبل قلبی قد صفال
<p>بیت و لی از اولیاء اللہ نمایند و آن وقت مرا نگاہ بر شیخ آمد و تسلیم کرد و اورا بقلبیت عنوان الیہم          جمیع و ذکر شی الدین الاربابی فی کتابہ تفریح الخاطر فی مقالات شیخ سید عبدالقادر          رضی اللہ عنہ نقل عن الامام الاکبر ع الاکھد محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن          ازہر ابی الزنجانی فی کتابہ المسماة بکوصۃ الخواطر و نزھۃ الخواطر فی مناقب الشیخ سید          سید القادر فی ابواب السادس فی ذکر المشایخ الذین بشر و افردا افردا برتبتہ السنینۃ          فی قطبیت یعنی ذکر کرد شی الدین اربابی در کتاب خود تفریح الخاطر در مقالات و مناقب شیخ سید عبدالقادر          رضی اللہ عنہ نقل کرد از انام اربع و از محمد بن سعید بن احمد بن سعید بن زریع الزنجانی در کتاب خود سہی بر خستہ          الذواطر و نزھۃ الخاطر مناقب شیخ سید عبدالقادر و در باب ششم و ذکر آن شایخین کہ انہما ہر یک</p>	

علیه و علیّه بشارت دادند بر مرتبه بلذیت و در باب ثبوت قطبیّت - ابیات -

شهدت برتبه جمیع مشایخ اما الذین تقدّموا قد بشاروا کالعالَم البصری هو الحسن الذی من عصره السّامی الی عصره الشریف ما من رئیس کان صدراً زمانه هو صاحب الذی خضعت رقاب اذ قال ما موراً علی کرسیه فخنت جمیع الاولیاء رؤسهم لم یمتنع احدٌ سوی رجلٍ سها قد کان بین الاولیاء معظماً	فی عصره کانوا بغیر تناکر بقدومیه الیمون اکرم طائر عمر طریق الساکلین لساثر القطب محی الدین عبد القادر الا و بشرهم بعبد القادر الا ولیاء له بغیر تشاجر قد فی علی رتبه جمیع اکابر الحلاله بادیرهم والحاضر عن حاله من اصفهان مکابر بالعلم والحال الشریف الفاخر
---	---

و ذکر ایضاً - فی روضه النواظر فی الباب الخامس من لدن الی علی الحسن البصری  
بن الی ظهور الشیخ محی الدین ابی محمد عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه ما تقدّم شیخ  
فی مجلس ولا جلس علی سجدات الا و بشر بظهور الشیخ محی الدین عبد القادر الکلیانی  
رضی الله عنه و اخبار بانه قطب زمانه رضوان الله علیهم اجمعین - انتهى -  
مرتبه قطبیّت عین مرتبه قربت است و ابرایت است و ایشان را محویت نور خدا می باشد  
و استراق دران عین صحراست و موجب انکشاف همه موارزان چنانکه فرمود الله نور السموات  
والارض و نیز ثابت است کسب نور قمر از نور خورشید از بهر چنان جلوه ایام از حصول خدمت



ببرکت حضرت مصنف است رضی الله عنه وازان در قصیده خمیری ایماک فرموده اند و ما منها شهود  
 اود هور الزیر که بران ان کانت الشمس طاعة فالنهار موجود طلوع شمس علت است بر  
 وجود نهار وجود زمان موجودگی تفرین است و این هر دو کاسب نور اند بخور الله و حضرت حق جل سبحان  
 با غنط و رفعت و با نشان و سوکت اشاره بایه بلند پایه الله نور اهل السموات و الارض مراد از ان  
 نور ذات حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که علت غایه آسمان و زمین و ما فیها است و آل طاهرین  
 و اصحاب طیبین و اقامت قیامت بدین نور منورند و از باب معرفت و اصحاب کمال از غوث و قطاب  
 که هستند از برکت شان نور آفتاب نور طلوع کند یعنی جرم شمس و قمر بهایک آنهاست و حضرت شیخ  
 مصنف قصیده سرور اولیا اند پس خود ریت یافت ایام از از باب کمال عموماً و فرین تر شد بر  
 خدمت حضرت مصنف رضی الله عنه خصوصاً گو یا شیرین تر گردید شارب مقامات معرفت ببرکت  
 شان این محض لطف خداست برین نه این قدر پس بلکه بیت چهارم -

وَعَدَدَتْ مَخْطُوبًا بِكُلِّ كَرِيمَةٍ لَا يَهْتَدِي فِيهَا اللَّيْلُ وَيَخْطُبُ

صبح که دم در حالتی که مخطوب گردم بهر صفتی و خوبی که راه نیابد در ان پیچ و دانی و خطبه کرده نشود -  
 حضرت مصنف رضی الله عنه از حال با کمال خود خبر میدهند که صبح گردم همچنانکه صبح از طلوع فجر از صدقات  
 خود خبر میدهد و اهل عالم را از چیزیکه منور گرداند و آگاه میکند همچنین من که آفتاب هدایت و موصوف و مخطوب  
 کرده شدم بهر صفت محبوبیت که در ان حال وصال من کسی راه نیافت هر چند هر یک از قوم دانا  
 و پوشتند و ظاهر و باطن شان از معرفت وصال مرشد ندانند اما من ارشدم گو یا اشاره میفرماید که واقف  
 این راه نیم ارات طریق و بیان نکات حقایق و دقیق و فصیح و اسرار لایق حق من است تقصیر این اشاره است  
 که در قصیده خمیه میفرماید و دهوا و انشروا انتم جنودی الخ و ظاهر است که اهل زمین عموماً با وقت صبح  
 با هم دیگر ملاقی شوند و احوال یکدیگر معلوم میکنند و امور عظیم در شوره می آرند و اجرائی کار که متعلق

شان باشد میکنند زیر که وقت صبح مبارک وقتی هست و موجب برکت و سلامتی هست و ظاهر آن حساب  
بشریت بنوم ده تراحت بعد اعتدال میباشد و حد و حد خطرات و مساوس محدثات آنروز هنوز ظاهر  
نشده باشد و نه بگوش شنیده و نه بچشم دیده تا خاطر او شوش می شد حتی المقدور صلاحیت مانع  
و اعتدال مزاج مستحکم میباشد و این وقت بنسبت اوقات دیگر بهتر میباشد و هر کاریکه درین وقت کرده  
شود اصلع میگردد خصوصاً حضرات اولیا و الله علیهم السلام که باری تعالی در شان اینها میفرماید و مدح میکند  
بقوله تجا فاجنبوهم عن المضاجع الی و بقوله و بالاسحار هم سیتغفرون وقت صبح وقت  
مناجات دوستان هست و نماز صبح آرام جان بیدلان هست و مراقبه ادا و ذکر و انکار نیز همانوقت  
عادت شایخان است و وقت نماز صبح و خود نماز صبح را الله تعالی بلفظ قرآن یا دفرمود بقوله ان قرآن  
الفجر کان مشهودا و این وقت و وقت حضوری هست ملائکه چوکیداران شب میروند و چوکیداران  
روز می آیند اجتماع آن هر دو همین وقت میباشد و حضرات اهل الدار عبادات و مناجات شب  
پرداخته متوجه عبادات روز میشوند و اشراق چارگانه میخوانند و از عبود و در غلایق و از شور و شر و اهل دنیا  
و مردمان بدکار و مفسدان ناہنجار و تبقیه نوم و استراحت نفس حیوانیه جسمانیه میپوش فاده می باشند  
و زبان عاشقان و مخلصان بشکر و سپاس ایزد چون بالفاظ مختلفه بقلوبن تریا باشد و طرب  
و شاشت شب گذرانیدن بایار و فادار و حضوری یافتن دیدار دلدار هم در قرار و هم بے قرار چون  
بلبل در فراق گل دناله و زار میباشد چنانکه حافظ شیرازی میفرماید - رباعی

بلبل بر گل خوشترنگ در منقار داشت	و در آن برگ و لوزا خوش ناله های زار داشت
گفتش در عین وصله ناله و فریاد چیست	گفت ما را جلوه معشوق در اینکار داشت

و اصحاب کمال در همچنین حال چون کاسه لب ریز و مال مال خوشحال میباشند و نعمه ساز باین  
مقال ای غنی لایزال دای قادر و ذوالجلال همه نعمتهای قریب وصال تو بن عطا فرمود و دجل

نعت بہت قاصد و بہت کہ خالی شد از اسوائے تو دشواری ہستم بفضل و کرم تو با تو رباعی  
 سن بے تو دم تیرا نتوانم کرد احسان ترا شمار نتوانم کرد  
 اگر بر تن من زبان شود ہر موئے یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد  
 و حضرت شیخ مصنف قصیدہ قطبیہ رضی اللہ عنہ از حال خود آگاہ فرماید من صبح کردم با وجودیکہ  
 وقت صبح وقت مناجات مستغفرین است و من مخطوب شدم از حضرت غیب الغیب بکلام قدرت  
 لاریب کہ امی عبد القادر ترا محبوبیت برگزیدم و ہر چیز محبوبیت ترا عطا نمودم و جلوت قدرت و قداوت  
 و قیومیت از ذات تو باہل عالم ظاہر کردم و این آثار و انوار و کمالات تو جلوت اسم قادر است و در کتاب  
 غوثیہ نوشتہ است کہ حضرت شیخ رضی اللہ عنہ می فرماید قال الدققال لے لی یا غوث الاعظم ان لی  
 عبداً و اسوی الانبیاء والمرسلین لا یطلع علی احوالہم احد من اہل الدنیا ولا احد من اہل الآخرة ولا احد من  
 اہل الجنة ولا احد من اہل النار ولا مالک ولا رضوان و ما خلقتم للجنة ولا للنار ولا للثواب ولا للعقاب  
 ولا للمحور ولا للمقصور ولا للعلمان ولا للوالدان قطوبی لمن یحبہم وامن بہم وان لم یفہم فہم یعنی اللہ تعالیٰ  
 بمن خطاب فرمود ای غوث اعظم بیشک بر کسی بندگانست علیحدہ از جملہ بندگان بغیر انبیاء و  
 مرسلین و مطلع نشود بر احوال شان کسی از اہل دنیا و نہ کسی از اہل آخرت و نہ کسی از اہل جنت و نہ کسی  
 از دوزخ و نہ مالک و نہ رضوان جنت و نہ پیدا کردیم آنہا را برائے جنت و نہ برائے دوزخ و نہ برائے  
 دوزخ و نہ برائے ثواب و نہ برائے عذاب و نہ برائے حور و نہ برائے قصور و نہ برائے علمان و  
 نہ برائے دلدادن مرجا بکسانیکہ آنہا را دوست میدارند و ایمان آرند و تصدیق کنند اگرچہ آنہا را  
 نمی شناسند بدانکہ سبب امتثال انبیاء و مرسل است کہ نبشت ایشان برائے ہدایت خلائق است  
 و تبلیغ اعلام حق بخلق و اظہار معجزہ نزدستندی و طلب معارضہ و دعوی نبوت بدلیل قطعی ثابت شدہ ہمہ  
 کس بالمعنی و رغبت قبول کنند تا راہ ہدایت و سلام بندہ گردد و مردار از عباد اولیا اللہ اند و منزلت و مرتبہ

ایشان جزوات ذوالجلال کسی نداند اولیائی تحت قبائی لایع فهم غیری ازان خبر میدهد که این  
رتبه ایشان است آورده اند چنانکه ایشان را در دنیا کسی شناسد و در آخرت نیز کسی شناسد که حق تعالی  
روز قیامت و وبال از روزات خود ایشان را عنایت فرماید تا پادشاهان را بکند از قبور بسوی بهشت پس  
رضوان بهشت از ایشان بپرسد که شما کیستید در جواب گویند انا عباد من عباد الله پس بگویند  
مالیکان دیدید قیامت و میزان گویند نه باز گویند ویدیدل صراط و دفرخ و عبور کردید ازان گویند  
نه پس گویند چه کار کردید شما در دنیا گویند شناختیم خدا را بغیر شرک بتحقیق به تعلیم و عبادت کردیم و در خفیه  
و ترسیم از و در جلوت و خلوت پس گویند ملائکه نما را باد شمار این مقام و در دنیا ایشان گاه  
مشهور باشند و خلق و گاه مستور باشند از خلق بهر طوریکه اتمام الهی در سببه همان طور ظاهر شوند  
گاه به برورش ظاهری مامور باشند چنانچه امتثال بامر معروف و تهدید و تنبیہ از نبی و منکر و ترتیب  
و تلقین و تربیت خلق الله و گاه بطریق آزادی و بے قیدی که هیچ سبی از رسوم و به هیچ عملی از اعمال  
مقید نباشند و ایشان تابع حال و وقت اند بهر نوعیکه گرداننده بگرداند بگردند و از اختیار خود بے اختیار  
و از صحبت خلایق مفرور و محترز باشند و به هیچ قیدی مقید نگردند بخوان یک قید الله و لا یسوا له  
ایشان امین آسمان و زمین اند که این امین چنانچه در دنیا بنم دینوی و بحفظ آن مطلق نیستند و در آخرت  
بمعاد و جنت نیز مطلق نباشند و ایشان را حق سبحان تعالی نه برائے خط و حور و قصور و غلطان و ولدان و انواع  
نقصات بهشت و نه برائے دوزخ که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر آفریده بلکه ایشان را محض برائے عبادت  
مخلصه خود آفریده و از جمیع مضار و ممالک دنیوی و از جمله مخانات سالک سالک اخروی و امان خود داشته  
و همیشه رقیب احوال و مراقب افعال ایشان بود و بحال عنایت بیغایت بمرتبه کمال رسانیده پس ایشان اگر  
بجنبند بجنبت بجنبند و اگر خند بجنبت بجنبند و اگر بنشینند بجنبت بنشینند و اگر  
خیزند بجنبت خیزند و اگر بنشینند بجنبت بنشینند و اگر نشوند بجنبت نشوند و در غنیمت الطالین و ریحبت الی دجبه

بکثرة النوافل مخلصاً لله تعالى احتی یصل الی الله عز وجل - و محبوب میگرد و بطرف پروردگار  
خوبگتر نوافل در حالے که باشد دران عبادت اخلاص و خلوص برائے حضرت اوتالی تا که وصل شود  
بسوئے اوتالے عزوجل و یحصل فی زمرة احباب الله تعالى و مرادیه فحینئذ لیستی  
مراداً فخط عنده پیوندند در گروه دوستان خدا و مراد و پس این هنگام نامیده شود و مراد پس  
فرد آورده شود انقبالی ساکنی طریق الله از ازاگر اینها بے سالکان راه خدا و فیصل بآء رحمة الله  
در آفته و لطف و غسل کند بر حمت خدا و رافت او و لطف او فی بنی له بیت فی جوار الله و  
فخلع علیه انواع الخلیج و هی المعروفة بالله و الانس به و السکون و الطمانیة الیه و ینطق بحکمة  
الله و اسئل الله بعد الاذن الصریح بل الخیر من الله عز وجل پس بنا کرده شود برائے او خا  
و ریهایی خدا و داده میشود و انواع خلعتها و این سبب معرفت خدا و انس با و سکون و طمانیت با و  
و کلام کند بحکمت خدا و راز رازے خدا بعد از آن میرج بلکه خبر از خدا بے عزوجل و یلقب بالقاب یتیمز بها  
باین احباب الله تعالی فیدخل فی خواص الله تعالی و یلقب بشیو بالقاب که تمیز میشود بان  
میان دوستان خدا تعالی پس در آید در خاصان خدا و یستی باسماء لا یعلها الا الله و یطیع  
علی اسرار تخصه فلا یبوح بها عند غیر الله عز وجل فیسلم من الله و یبصر بالله و ینطق بالله  
و یطیش بقوة الله و یسعی فی طاعة الله و یسکن الی الله و ینام مع طاعة الله و ذکر الله فی  
کلامه الله و حرز الله فیکون من امناء الله و شهدائه و اذنا حاضره و سخن عباد و بلا ده و  
احبابه . . . و اخلاص و نامیده شود بنامهایی که نمیداند آنرا مگر خدا تعالی و مطلع میشود بر اسرار  
حق که خاصه اوست پس ظاهر نمیکند آن اسرار نزد غیر خدا تعالی پس مے شنود از خدا و می بیند خدا  
و گویا میشود بخدا و دیگر و بقوت خدا و میدود و در طاعت خدا و آرام گیرد بسوئے خدا و خواب کند  
با طاعت خدا و یاد خدا و در گه بانی خدا و در حرز خدا تعالی پس باشد از اینان خدا و گواهان او و اوتاد

در زمین و تعالی و کجها بی بندگان او تعالی و شهرهای او تعالی و دوستان و یاران او تعالی  
 و قال صلی الله علیه وسلم حکایا عن الله تعالی لا یزال عبدی المؤمن یتقرب الی بالنوافل حتی  
 احبه فاذا احبته کنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله و فواده فبی لسمع و بی بصر  
 و بی یطق و بی یعقل و بی یبطش الحدیث فی هذا عبدی حمل عقله العقل الاکبر یعنی فرمود بنی  
 صلی الله علیه وسلم در حالیکه حکایت کننده اند از حضرت حق تعالی همیشه بنده مومن من نزدیک میشود بن  
 بنوافل تا آنکه دوست میدارم من او را پس هرگاه که دوست میباشم و دوست میدارم او را باسم  
 شتوئی او بینائی او و زبان او و دست و پائی او و دل او پس بمن میشوند و بمن می بیند و بمن گویند  
 و بمن می نهند و بمن میگیرد پس این بنده است برداشته عقل و عقل بزرگ را انتهی ما فی الغنیة  
 صفحه ۹۹ فصل اراد المرید - و تیز و غوثیه قادریه نوشته است یا غوث الاعظم ما اکل الانسان  
 شیئا و ما شرب و ما قام و ما قعد و ما نطق و ما صمت و ما فعل فدا و ما توجه بشی  
 و ما غلب عن شی الا اذافیه مسکنة و محركة و فی موضع اخر فیه قال الله تعالی یا غوث  
 الاعظم لا تأکل طعاما و لا تشرب شرابا و لا تشرف و لا تحزن و لا تحزن و لا تحزن و لا تحزن  
 فما اكلت طعاما و ما شربت شرابا و ما نمت نوماً الا عند ربی و بما اربأ از غبار غبار  
 خلق نگاه ایشان شود و چنانچه حق تعالی از احوال این طایفه خبر میدهد بقوله لا فلیهم هم بشاره و لا  
 بیع عن ذکر الله و ظاهر با خلق و باطن با حق باشند و این خلوت در انجمن میگویند چنانچه بزرگی وین  
 رباعی میفرماید - رباعی

سر رشته دولت ای برادر بکفار	دین عمر گرامی بخمارت گذار
دایم همه جا با همه کس با همه کار	میدار نهفته چشم دل جانب یار
طوبی مرا آنکس را که ایشان را یافته باشد و نمانیت و امامیت قبول کرده و حق تعظیم و کرم ایشان	

نگهدارد و چنانچه در شریعت انکار توکی را از انبیاء کفر است همچنان در طریقت انکار توکی را از اولیاء  
 خدا زندقه و ارتداد است و منکر اولیاء الله را زندق و مرتد خوانند و احوال تعریف ایشان در عبارت و  
 نه در اشارت و نه در تحریر و تفسیر بگنجند و نه زبان بگویم بسجده الله للطلع بالاحوال الاولیاء لا غیر اللهم  
 اجعل منہم قولا قال یا غوث الاعظم انت منہم ومن علامتہم فی الدنیا اجسامہم  
 محترقة من قلة الطعام والشراب ونفوسہم محترقة عن الشهوات وقلوبہم محترقة عن  
 الخطایات وادواہم محترقة عن الخطیئات وھم اصحاب البقاء المحترقون بنور اللقاع  
 بدانکہ بعد از بیان شوق این قوم برائے تسلی و غوث صمدانی فرمان شد کہ تو ازین قوم هستی بویست  
 خاطر غوث الاعظم اخلاق و سیر ایشان بیان فرمود تا دیگران بقدر استعداد خود را تفصیلاً آثاری  
 اتباع و اقتدا و سعی تمام مبذول دارند و قابلیت و استعداد از ان بهم رسانند کہ تا از فیض ایشان بہرہ ور  
 گردند و بقدر قابلیت خود نصیبی گیرند و علامات شان نیست کہ تن خود را با آتش جوع سوزند و غایب بقصد خواہ  
 بغیر قصد و نفس را از آتش فحاشات شہوات بسوزند و بچنگاہ برآورد و سگ نگذارند و بہ تیغ محاربه خطرات خود را  
 را بکلم عبادۃ الفقیر نفی الخواطر قطع کنند کہ رجعنا من جھاد کلا صغر الی جھاد کلا کبر و ارواح را از ناری  
 هستی وجود و ہیئت نیست و با پوسازند کہ وجہ ذنب کالیقاس علیہا ذنب اخر است تا از انایت  
 هستی پاک گردند و شوائب و سوائید و غیریت و باطن شان مانند ایشان آہنانند کہ بجلعت بقاکہ صار العبد  
 فانیا و بالحق باقیاً اختصاص امتیاز یافتہ اند و در حدیث نبوی و اشواقہ الی لقاء اخوانی و شان ایشان  
 است انتہی و حضرت شیخ برغایم مواہب ایزدی فرم میکنند و از حال خود خبر میدہند کہ جملہ اولیاء اللہ مستغفرین  
 در اسماء و بیاد باشند و مراد حضرت ایزدی بچوپیت مخطوب گردانیدند و از دیاد و شکر موجب از دیاد نعمت است  
 بقولہ لئن شکرتم لا زید لکن و لئن کفرتم لا نعد لانی شدید چنانچہ در حدیث قدسی آمدہ است  
 فرمود پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم فرمود حق تعالی من استسلم لقضائی و صبر علی بلائی

و شکر لغالی که بتنه صدیقاً و بعثت یوم القیامة مع الصادقین یعنی یکسکه تسلیم کند و رضی  
شود بقضای سن و صابر باشد صبر کند بر بلائے من و شکر کند از باشد بر نعمائمن نوشته کردم و در اصدیق  
و حضرت شیخ رضی الله عنه بر نماز و سوره حق مشکو را ندانم العلی کذا و کذا انتقال بیت پنجم -

انا من رجال لا یخاف جلیسهم	سریب الزمان و لایری مایر هب
----------------------------	-----------------------------

من ازان جماعه ام که نمی ترسد هم نشین اینها سختی زمانه را و منی بیند چنانچه هوانا که فیمن از جمله آن  
رجالیم که عبارت از افراد و اقطاب اند مخصوص اند بعلم ظاهری و باطنی و حاکم اند بحکومت صدری و منوی  
و خلیفه باطن اند همچو خلفائے راشدین ابو بنی صلی الله علیه و سلم اند و اوصاف محموده و اخلاق برگزیده  
ایشان از صد و عدد بیرون است و انموذجی از مراتب هم نشینان ایشان این است که مأمون اند از کینه مان  
و مکر جهان و منی بیند ناچنان که مکر و کینه خاطرشان و در ترس و بیم اند از دو مرد از جلیس علم هست اند جلیس  
خاص که شب و روز در سفر و حضر و ریل و نهار جلیس باشند مشنوی

یک زمانے صحبت با اولیاء	بہتر از صد سالہ بودن در تقا	ہر کہ خواہد ہم نشینی با خدایا
گوشیند در حضور اولیاء	اگر تو سنگ صخرہ و مر مر شوی	چون بصاحب الہی گوی شوی

کما ورد فی الحدیث القدسی - من اذ ادان ینجلس مع اللہ فلیجلس مع اهل التصوف طلاً  
معین علیہ الرحمۃ و تفسیر فقرہ فقرہ سورہ یوسف آورده است کہ چون یوسف صدیق علی نبیا و علیہ السلام  
بر زندان آوردند میر زندان را چنین گفتند کہ این را در زندان بگیر و یعقوبت تمام نعل و بند منحل  
و مقید ساخته در چاه زندان محبوس گردانی و آب زندان از وی باز داری و بہ انواع عذاب و عقوبت  
منذوب و مبتلا گردانی سوگلمان و سرنگان کہ ہمراہ یوسف علیہ السلام بودند و میر زندان را سپرد کردہ پیغام  
ملکہ رسانیدہ باز گشتند و میر زندان یوسف علیہ السلام را با دقار و تمکین درون برودہ و اعزاز و شکم  
شیرین با و می نموده ب مقام پسندیدہ اش فرود آورد و بعد مرغوب لمحوظ خاطرش ما کن و یا یلیق او



بودے نمود و خوانان زندان بامیر زندان گفتند کہ چرا خلعت حکم ملکہ میکنی و آنچه بآن ماموری بقتدیم  
 نمیرسانی و خلعت در زری حکم آمر خود نمودن موجب ندامت و مذلت است گفت شما ازین معاملہ ناواقف  
 ہستید مایہ میم کہ در چین این جوان علامت زندانیہ نیست مقصود ازین جس تہذیب است نہ تعزیب  
 و در میان ہمین سختان بودند کہ رسول ملکہ زینخار رسید و فرمان صادر نموده است کہ اسی میر زندان نہا  
 صد بار این نجو سن را عزیز داری و سر مو بر اندام و سہ نیاز باری میر زندان روئے خود بجانان کرد  
 گفت شمار از ہر کار خبر نیست من میدانستم کہ حال چیست اورا از برائے تہذیب و رنجی فرستادہ است  
 نہ از برائے تعزیب نصیب درویش باد کہ اولیاء اللہ را بقولہ اللہ ینا سبحان اللہ من وجنتہ الکافس  
 زندان است نہ زندان و زندان بلکہ فرخت و خندان خانہ زندان است انتہی۔ والیضا و تفسیر مذکور  
 نوشتہ است کہ چون حضرت موسی علیہ السلام با بنی اسرائیل بکنار دریار رسیدند و ریاض و شورش آغاز کرد  
 خطاب آمد کہ ای دریبا اولاد و احفاد و ہنہاند کہ یوسف علیہ السلام و حق ایشان گفتہ است ادخلوا مصر  
 ان شاء اللہ امنین پیرکت این کلمہ کل عقوبات و آفات در اماند آب بیکرت این کلمہ از غرق کردن  
 باز ایستاد و بسبب نجات بنی اسرائیل شد انتہی و در نجات الاخبار نقل کردہ است کہ بود شیخ علی ہیتی حوتہ  
 اللہ علیہ می آمد بزیارت آنحضرت رضی اللہ عنہ و حال آنکہ باوی اعیان و اصحاب وی می بودند پس ہر گاہ  
 کہ میر رسیدند زیر شہر بغداد آمد و میرک و نہر ایشان را کہ غسل کنند در دریائے و جلہ و گاہ خود نیز غسل میکرد و با ایشان  
 پس می گفت ایشان را پاک دارید سر راے خود را و دلہای خود را نیز کہ میخواہم کہ در ایم بر سلطان پس  
 در می آمد در بغداد ملاقات میکرد و نہ مردم را در سرعت میکرد و ند پس میگفت مرا نہار بروید پیش شیخ عبدالقادر  
 رضی اللہ عنہ پس چون میر رسید بدرد رسد شیخ سید عبدالقادر رضی اللہ عنہ نعلین بر سہ آورد و  
 مے ایستاد پس نہا میکرد اورا آنحضرت بسوئی من بیایاے برادر من پس در مے آمد دی نشانیہ اورا  
 بہ پہلوئے خود و حال آنکہ شیخ علی و عا میگرد پس میگفت شیخ عبدالقادر بوی میتہ سی تو و حال آنکہ تو شعبہ عراقی

پس میگفت اور شیخ علی امی سید من تو سلطانی امان دہ مرا از خوف خود پیش چون مامون شدم از خوف تو  
 مامون شدم بالکل پس میگفت اور انیست خونی بر تو گفتند یا ان شیخ علی ایستی کہ حاضر شدیم پیش وی  
 یکبار سے پیش وی بود صاحب دیوان و مرم و دیگر پس ناگاہ آمد ویرا امر شیخ سید عبدالقادر رضی اللہ  
 عنہ پس برخواست و گریست پس گفت اورا صاحب دیوان یا سیدی صیت این گفت شیخ علی چون  
 می آید ترا حکم خلیفہ چه میکنی تو گفت یا سیدی ہمچنین کہ تو کردی گفت تحقیق آمد مرا حکم خلیفہ لازم است مرا  
 سبادت و سبقت کردن و در امتثال امر وی و حاضر شدن در صحبت وی گفت صاحب دیوان کہ کیت  
 چون خلیفہ گفت شیخ علی کہ دی شیخ عبدالقادر کہ خلیفہ اولیا و شایخ است در وقت و سلطان وجود در عصر  
 چنانچہ شیخ سعدی علیہ الرحمۃ بر تاثیر صحبت و مجلس بیان کردہ است و ہو ہذا ابیات

گل خوشبوئے در جام روزی	رسید از دنت محبوب بے بدستم	بدو گفتم کہ مشکلی یا عیبری
کہ از بوئے دل آویزے تو شستم	بگفتا من گلے ناچیز بودم	ولیکن مدتے با گل شستم
جمال ہفتین در من اثر کرد	و گردن ہمان خاکم کہ ہستم	ایضاً۔ ابیات
دیدم گل تازہ چند دستہ	بر گنبدے از گیاہ بستہ	گفتم چو بود گیاہ ناچیز
تا در صف گل نشیند او نیز	بگریست گیاہ گفت خاموش	صحبت نکند کہم فراموش
گزیت جال و رنگ بویم	آخر نہ گیاہ باغ اویم	گر بے ہنرم و گر ہنرمند
لطف ہست امیدم از خداوند	با آنکہ بضاعتے ندارم	سرمایہ طاعتے ندارم
من بندہ مضرت کہیم	پروردہ نعمت قدیم	رسم است ز مالکان تحریر
آزاد کنند بندہ پیر	ای بار خدا سے عالم آرای	بر بندہ پیر خود بختای

و نیز امام عظیم ثانی حضرت شیخ بابا داود خاکی علیہ الرحمۃ در مصنفہ خود در المریدین میفرماید۔ ابیات

یا علی صحبت بہ پیران بہتر از بہر طاعت است	این وصیت از نبی با آن شہہ خیر شدہ است
---	---------------------------------------

هفت روزه خدمت پر محقق در ثواب	مرعابوتہای ہفتصد سال را ہمسر شدہ است
-------------------------------	--------------------------------------

و جناب شیخ جمال الدین رومی در دفتر اول مثنوی آورده است کہ وصیت کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود  
علی کرم اللہ وجہہ را کہ چون ہر کسی بنوع طاعتی تقرب جوید و تو تقرب جوی بصحبت عاقل و غاص بندہ خاص  
حق باشد تا از برکت صحبت او پیش قدم تر باشی مثنوی

اگفت پیغمبر علی را کای علی اندر آدر سایہ نخلہ امید طل او اندر زمین چون کوه قاف پنج آزار منقطع و غایت مجو یا علی از جملہ طاعات راہ خویشتر را مخلصی نگینتند	شیر حقی پہلو بانی پردلی اندر آدر سایہ آن عاقلی روح او سمج بس عالی طواف در بشعور و پوش آمد آفتاب برگزین تو سایہ خاص الہ از ہمہ طاعات اینت تہرست	یک بر شیری مکن ہم تہید کش ندانند بر دازرہ غافل گر بگویم تا قیامت نیت او فہم کن واللہ اعلم بالصواب ہر کسے باطلست بگرختہ اند سبق یابی بر ہر آن سابق کہ ہست
--	---	---

دولہ بزرگوار مولانا کہ مشہور سلطان ولد است رحمۃ اللہ علیہ اینمثنی را زیادہ بیان کئے کردہ است و گفتہ بران  
آنگہ اگر چہ عمل صالح مرد را بخدا میرساند لیکن عاقبت صحبت شیخ ازان بالاتر است زیر کہ زود تر و بہتر میرساند  
کہ موسی علیہ السلام را بحق و صلت و معجزہ و صاحب کتاب بود بان ہمہ عظمت و کمال طالب جناب خضر علیہ السلام  
نشد و از خدا بدعا ما صحبت او بخواست تا عاقبت با جابت مقرون گشت چنانکہ در فرقان حمید فرمودہ  
فوجد احبدا من عبادنا الخ و ہم جناب پیغمبر علیہم الصلوٰۃ والسلام میگفت واشوق الی لقاء اخوانی  
و باز از سر سوزش عشق میفرمود و بقولہ الخ لا جد نفس المؤمن من قبل الیمن و وصیت فرمود المؤمنین  
علی بنی اللہ عنہ را کہ چون ہر کسی بنوع طاعتی تقرب میجوید و تو تقرب بجو بصحبت بندہ عاقل و غاص اللہ تا از ہمہ  
پیشتر و بیشتر باشی اذ التقرب الناس الی خالقہم بالانواع البر و التقوی و تقرب الی اللہ بالانواع  
العقل نسبتہم بالدرجات و الزلف عند الناس فی الدینا و عند اللہ فی الاخیرۃ و ہمین

اولیا و مشایخ کامل و صل رحمہم اللہ تعالیٰ جو بیان خاصان حق بودند نظم		
یکدم صحبت بمراد ان خدا	بہتر از صد سالہ بودن در تقویٰ	ہر کہ او شد ہمنشین اولیاء
ہمنشینش دان ہمیشہ با خدا	منظر حق است جسم ظاہریش	شیریزان است جان ظاہریش
حق نماید خویش را از ہر ولی	کی شود بے شیخ سر حق جلی	زمین سبب میجست موسیٰ خضرا
تا بر دازد سے ہفتہ سیرتا	انتہی دستور الہ الکین زیر شیخ	یا علی صحبت بہ پیران الخ آوردہ است
و حضرت شیخ فرید الدین عطار نے فرمایہ۔		
حب درویشان کلید جنت است	دشمن ایشان سزای لعنت است	اگر ترا عقل است و بادانش قرین
باش درویش و بدرویشان نشین	ہمنشینی خبر بدرویشان ممکن	تا تو آنی غیبت ایشان ممکن
و این برکت مخصوص بذات پاک انبیا و اولیا بلکہ ہر چہ پیشہ را کہ نسبت کردہ شود بلباس شان او غیرو آہم موجب برکت و عظمت است چنانچہ در تفسیر فقرہ فقرہ مذکور است کہ یوسف علیہ السلام را سہ پیران بود یکے پیران علامت کذب بقولہ وجاؤ علی بقیصہ بدیم کذب دوم پیران شہادت بقولہ ان کان قیصہ قد من دین سیوم پیران بشارت بقولہ اذھبوا بقیصی ہذا پیران علامت کذب برادران ظاہر کردند و سبب اندوہ یعقوب علیہ السلام آمد پیران شہادت در روغ زلیخا ظاہر کرد اندوہ زلیخا پیران بشارت خبر سلامتی یوسف علیہ السلام پیدا آورد موجب بہجت و سرور یعقوب علیہ السلام آمد در حوالہ مار علیہ السلام چہار پیران بود پیران رحمت و پیران عطیت و پیران نبوت و پیران ہجرت۔ و پیران رحمت آن بود کہ عبد الدین سہیل طلب کردہ بود تا بسبب آن پیران ہزار منافق مومن خالک گشتند و پیران عطیت آن بود کہ بدرویش داد درخت برمنہ اندہ بود تا آیت آمد ولا تبسطھا کل البسط پیران نبوت آن بود کہ حق تعالیٰ در بارہ آن فرمود و ثیابک فطہری پیران ہجرت آن بود کہ جمعی از منافقان مسجد ضرار ساختہ و استعدا حضور آنحضرت		

تسلیه الله علیه وسلم بان می نمودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم غنیمت فرمودند که بان مسجد روند  
 در اینجا با و نماز قیام نمایند پیران منجرت پوشیده گوی کریمان می بستند هر گره ای که درستی  
 فی الحال کشاده شد سه جبرئیل علیه اسلام آمد و این آیت آورد المن اسس بنیاد علی تقوی  
 من الله الذمذم و من را نیز چهار پیران است پیران خلعت خلد و ازینکه عند کل مسجد پیران  
 عصمت و لباس التقوی ذلک خیار پیران معرفت و زینت فی قلوبکم و پیران نعمت و لباسهم  
 فیها حریر پیران اول باز بسته بتوفیق است و پیران دوم باز بسته بتحقیق و پیران سوم  
 باز بسته بتصدیق و پیران چهارم باز بسته بتثبوت تراورینی بان سه خلعت امر در شرف گردانید  
 امید و ارباش که فرادور بهشت از خلعت چهارم در نمائی استی و حضرت سید عبدالقادر رضی الله عنه ازان  
 خلعت اشارت فرماید کسان خلیفه بطراز عز و در حدیث آمده است و صحیحین که فرمود پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وسلم بدستیکه مر خدا تعالی را فرشتگان ندک می گردند و گردان می بخند خداوندان  
 ذکر را پس چون می آیند گوی که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند و میخوانند یکدیگر را و میگویند بیا  
 بسوئے حاجت که می بستید گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گرداگرد میگردانید ذکر را بیا بیا  
 خود آسمان که پایان تر و نزدیکتر است گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میروند فرشتگان  
 بدرگاه عزت پس می پرسند فرشتگان را پروردگار ایشان و حال آنکه وی تعالی دانا تر است بحال  
 ایشان و فائده سوال اجماع شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدس ایشان است و تعریف بملائکه که  
 بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند می پرسد پروردگار تعالی  
 چه میگویند چه میگویند بندگان من گفت آنحضرت میگویند فرشتگان در جواب سوال رب العزت  
 بپاک و بزرگی و ثناء و عنایت میگویند ترا گفت آنحضرت پس میگوید پروردگار تعالی آیا دیده اند ایشان  
 مرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان ندیده اند بنی اسوگند ترا گفت آنحضرت پس میگویند خدا تعالی

چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند مرا گفت آنحضرت پس میگویند فرشتگان اگر میدیدند ترا میبودند  
 سخت تر در عبادت کردن مر ترا و سخت تر تو تعلیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا بسیار تسبیح میکنند  
 مر ترا گفت آنحضرت پس میگوید الله تعالی پس چه چیز میخواهند میگویند فرشتگان میخواهند از تو  
 بهشت را گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند بهشت ما پس میگویند ملایکه یعنی فرشتگان  
 نه سونگند استای پروردگار دیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنّت نجیب است و با وجود آن  
 بریقین ثابت اند بخلاف ملایکه که ایمان ایشان عیانی است گفت آنحضرت میگوید وے تعالی  
 پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت  
 را میبودند سخت تر از روزه حرص کردن بران و میبودند سخت تر از روزه طلب مر از او میبودند  
 بزرگتر از روزه رغبت کردن دران گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند گفت آنحضرت میگویند  
 فرشتگان پناه میجویند از آتش و دوزخ گفت آنحضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را گفت  
 آنحضرت میگویند فرشتگان ندیدند آتش را گفت آنحضرت میگوید وے تعالی پس چگونه حال  
 ایشان اگر میبود که میدیدند آتش را گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میبود که میدیدند آتش را  
 میبودند سخت تر از روزه گریختن از آتش و میبودند سخت تر از روزه ترسیدن مر آتش را گفت  
 آنحضرت پس میگوید پروردگار تعالی پس گواه میگيرم مر شمار ای ملایکه بدرستی که من بتحقق آمدم زیدم  
 ایشان را گفت آنحضرت پس میگویند فرشته از فرشتگان و ایشان فلان است که نیت از ایشان  
 و نیت ذکر کننده و نیامده مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت میگوید حق تعالی ایشان را  
 قوم از منشیان شما بدجنّت نمیشود منشیان ایشان اگر چه برائے کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد  
 یعنی بنحسب زیدم و آمر زیدم از اینز بیت .

کیمیای خود باین خوبی کجا است
------------------------------

منشیانی اولیا چون کیمیا است
-----------------------------

این را ایت بخیری بود و در روایتی سلم آن الله سیارۃ و یبتغون مجالس الذکر و هم القوم  
 لا یشقی جلیسهم باقی الفا و سوائق بخاری است و شیخ عبدالحق الدبوی رحمه الله علیه در اشعۃ اللمعات  
 و ترجمه همین حدیث بیت حضرت شیخ آورده است و قال غوث الثقلین شیخ محی الدین سید عبدالقادر  
 رضی الله عنه

اذا من رجال لا یجاف جلیسهم	رب الزمان و لا یروی ما یرهب
<p>پس ظاهر است بدلائل و برهان و واضح گردید که الله دوستدار اولیاء الله را دوست دارد          اگر در محراب باری و صحبت اولیاء الله نشسته باشد محروم نگردد و اینها یعنی حضرات اولیاء خوش          نشو و اگر کسی از دوستداران اینها محروم شود و این بشارت که لا یشقی جلیسهم بران دلالت کند          و آیه بسپایه الان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخزفون نیز ازین اشارت کند که اولیاء الله          را خوف و حزن از مصاحبان و جلیسان خود نخواهد بود و مقتضای آنها را هم محروم از رحمت نسا زد و مقهور          و محروم گرداند بقول مولینا روم علیه الرحمة میشتنوی -</p>	

صحبت با کسی ترا صالح کند دل مده الا بمهر دل خوشان و سست زدن در ذیل صاحب دل	صحبت طالح ترا طالح کند هین غذائی دل بد و نه بدلی تا ز انضالش بیابی رفته	مهر پاکان در میان جان نشان رو بسجواقبال را از مقبلی و توضیح این پیر طلیقت خواجه
--	---	---

عبدالله الانصاری الهادی رحمه الله و راقبنا یاس الا تو امیر ماید که فردا سے قیامت مومنان را بر عموم  
 بهشت آرد و عاصی آمرزیده و طعی پسندیده و عاشق برگزیده پس از آنکه اهل معصیت بودند و بخت  
 نایز گشتند بهشتیان را و در بهشت گذارند اهل معرفت را که عاشقین اند بدولت قربت و سعادت  
 و زلف و نیست مخصوص اگر باشد و بقیام طاعت بحضرت عبیدیت فرود آرد و در مقام فی مقصد  
 صدق عند ملکوت مقدر بجا آرد و در زمره عبیدیت اهل خدمت و اهل صحبت اند اما اهل خدمت

اسیران بهشت اند و اهل صحبت امیران بهشت و اهل خدمت بهشت بنانند و اهل صحبت که عارفین  
و عاشقین اند بصحبت قربت بنانند و اهل محبت اصحاب نازند و اهل معرفت واقفان رازند و نیز بر طریقت هر که  
میفرماید که اهل جنت چون در جنت مقام و مراتب اعلی و مدارج و درجات قصوی اهل صحبت او شده  
آرند با هم مذکره مینمایند این از چسبند و این از کسبند که نسبت مقام با نسبت این کسان نسبت قطره  
به دریاست و نسبت ادنی باعلی در بندگی با شریک بودند و این ترقی از چه افزودند و شخص کنند و بخت  
نمایند با لطف غیبی و بشیر لاریبی در مابین اینها حکم شده می پرسد بلا شک دریب شما بندگان خدا بودید  
تمام عمر در بندگی او مصروف نمودید و حفاظت و حراست اطعمه و لوازمی او تقاضا مستعد و مستقیم بودید  
خواستگار نعمت بهشت و استعاذ عذاب و نزع که از اجور و ثواب عبادت است و در قلوب شما ملحوظ  
و مرکز بود و اینها که مشاهده کردید از اول عمر تا وقت یقین که عبارت از آیه بلند پایه و اعبد ربک حتی  
یا آیتک الیقین یعنی موت شمه از اجور و ثواب و مزد عبادت که نماز عبادت و از درکات ناراست بدل  
اینها راه نیافت و نه گذشت چنان بلیغ ربانی مشغول بودند معلوم نبود که جنت و دوزخ آفریده شده است  
یا نه و از دلوله و بدیه روز جزا و روز قیامت است نیز بخبر بودند و در مشاهده اینها منتها کس جنت  
و محنتها کس دوزخ عبارت از خوشنودی و کس قنالی و عدم رضا مندی دی است اصحاب عرفان و  
ارباب عاشقان را محجوبی از دیدار سخت تر از نار است بلکه همان قیامت است چنانکه حافظ گفته است

قیامت آن زمان باشد که یار از یار دور افتد	بنالذلیل سکین چو از گلزار دور افتد
---	------------------------------------

و ازین صاف معلوم شد که یاری اختیار و صحبت ابرار چیست و خواری اشرار ناقص و عیار کیست و در تقصیر  
زیر آیت و فیها ما تشبهیه الا لافنس و قلن الا لعین نوشته است از ما تشبهیه الا لافنس مراد  
از اهل خدمت اند و از تلمذ الا لعین اهل صحبت اگر همه لغتیه کس بهشت که مراد از ما تشبهیه الا لافنس است  
همگی در جنت تلمذ الا لعین مانند تراوت سوزنی است که در بحر تلمذ الا لعین تر شود و نسبت دارد زیرا که



اذامن رجال لا یشتقی جلیستهم همان رجال مراد اند که عاشقان تزلزال عین اند نه میل کننده ما تشبیه  
 آن نفس باشد و مقصود در خلق الدرد و مدبر عالم میباشد همچون شیخ سید عبدالقادر بیلانی رضی اللہ تعالیٰ  
 و دیگر اولیاء الدخیا نیز در شامی صفحه ۴۱ جلد اول و منهم ختم الدائرة الاولیة الخ ترجمه یعنی بعضی از اولیاء  
 الدکه ختم دایره ولایت قطب الوجود سید محمد شاذلی البکری مشهور بصفیه نقیبه قائل اعطی عالم و عامل  
 این یکی از آنهاست که تصرف داده است الدتعالی در عالم کون و ممکن است باحوال که تحول کند از حال  
 بحال و دیگر حکام کند از علم غیب و از خرق عادات و متقلب کند اعیان را مرد و رازن و زن را مرد و مرد و رازنده و  
 رازنده را مرد و انتہی و در تفسیر کبیر مصنف امام فخر الدین رازی علیہ الرحمۃ در جلد پنجم صفحه ۴۸۰ لا شک ان التولی  
 للافعال الخ ترجمه یعنی شک نیست تحقیق صاحب اختیار در افعال روح است نه بدن و شک نیست تحقیق  
 معرفت حضرت حق جل سجانہ برائے روح است همچنان روح برائے بدن بر همین قرار شده است نزد  
 مایان و در تفسیر قولہ تعالیٰ ینزل المسکة بالروح من امرہ وقال علیہ السلام شب گذرانیدم نزدیک پادشاه  
 خود و مرا بخوانید و آشنایند و برائے ہمین معنی مامی بنیم هر کس را که علم زیادہ باشد باحوال عالم غیب قوی باشد  
 از روئے قوت و طاقت دل حکم باشد از روئے ضعف بدل ہوائے نفسانیہ برائے ہمین فرمود  
 علی رضی اللہ تعالیٰ و چہ قسم سجائے عزوجل یک کشیدم باب خیر بقیوت جسمانیت و لیکن کشیدم او را  
 بقوت و طاقت ربانیت و این برائے ہمین است کہ جناب علی کرم اللہ وجہہ در اوقات منقطع النظر بود  
 از عالم اجساد و منور شدہ بود بقرب ملائکہ بالورع عالم کبیر پایش مقوی بود روح شان و مشابه بود بجای اہل روح  
 ملائکہ و می درخشید در آن روشنی عالم قدس و غفۃ آن پس ازین سبب حاصل شد ایشان را آن قوت و  
 طاقت کہ نبود بر آن قاور اصحابہ کسی بغیر او خیر جو اگر خیر گردون بود کہ از جا بے بگندے و همچنین بندہ چون  
 مواظبت کند بر اطاعت و بندگی خدا و میرسد بمقام المبلغ المقام کہ آنجا سیکوید خدا تعالیٰ شد من سماعت او  
 و بسارت او پس چون میشود بندہ مستغرق نور جلال حضرت حق سبحانہ سماعت او میشود قریب و بلید

نسخہ  
 بایں  
 روایت

کیسان و چون میشود این نور بصارت اومی بیند نزدیک و دور یکسان و چون میشود این نور دست پائے  
 اوقاف شود بر تصرف در هر کار یکہ امری و حالی کہ سخت تر باشد و کار یکہ سهل تر باشد و قادر شود بر بعید و قریب  
 و اینچنین تصرفات لازم حال او باشد و آنرا کرامت ہم میگویند۔ انتہی۔ و حضرت محبوب سبحانی قدس اللہ  
 العزیز سر برآورده علماء و ذوق در علوم ظاہری و سرور و سپید اولیاء اللہ و مسند عارفین و کاملین قطب  
 الاقطاب در طریقت و علوم باطنی و متصرف احوال بودند و بر این نعمت موهوبہ از و تالی تسبیح مشکور بودند  
 ہر یک صاحب معرفت منتصب بر تہ بودند و ہر یک سلطان عسکر یا چنانچہ میفرمایند بدیش ششم

قوم لہم فی کل مجد مرتبہ	علویۃ و بکل جیس مویکب
-------------------------	-----------------------

گروہ ہے ہستند کہ انہذا در ہر مرتبہ بزرگ منتر لے است عالی در ہر شکر و شہادت ہست مخصوص طائفہ  
 اہل معرفت در مراتب معرفت مختلف بزرگی دارد و مخصوص برائے این طائفہ ہست عظیم الشان  
 در بارگاہ حضرت ایزد جان بمثال سرداران عسکرانہ مقرر است کہ عسکرانہ اسرار و میباشند و در گروہ  
 نامے علیحدہ میباشند و این عسکر محمول بر سلاطین زمان دنیوی نخواہند بود بلکہ علت غائیہ زمین و زمان  
 جناب پیغمبر و دو جہان صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند تا وقتی کہ سلاطین و عسکرانہ برائے اشاعت اسلام  
 و ایمان با کافران و دشمنان دین جنگ میکنند و کفار از اسبکشانند و خود ہم شہید میشوند یا اینہمہ این جہاد  
 اصغر است فقال رجعتنا من جہاد الا صغر الی جہاد اکبر و چون بقایہ نفس کافر بجاہدات  
 و ریاضات بمعیت اذکار و اشغال داوراد و ذکر و مراقبہ و ارشاد مسترشدین جنگ میکنند و سامان و  
 آلات حرب ظاہری بسامان و آلات حرب باطنی ہتیا سازند و در راہ خدا غرام میکنند و در جہاد شہادت  
 مے یابند و این از گروہ قسم اول کہ جہاد اصغر نام داشت اشد و اکبر و ہمت است کہ جہاد اکبر نام دارد و از جہت  
 کہ در مقابل کفایان آلات و سامان بزور دست و بانہ و بنظر و بسمع گوش و ہوش محسوس بہر نوع و مقابل  
 بود و این نفس کا زکہ عبارت از عداوت و دشمنی ابلیس لعین است کہ بواسطہ نفس نامارہ و سوہ سے اندازد

و تصرف کند بظاہر بوجو و عنصری پیش روی خود نمی بیند و همراه این جنگ کردن بسیار سخت است  
بر نسبت آن دشمن که در مقابل بوجو و عنصری ایستاده می باشد و این هر دم نباشد و آن هر دم نباشد و این  
از کمیات است و آن از کیفیات شسته باشد و این مرتبه حاصل میشود از سد ابواب خواص ظاهری و باطنی  
از نجبت این راجها و اکبر فرمودند و این جیش و سروا جیوش عبارت از خاندانها است که ارباب معرفت اند  
چنانکه خاندان قادیاریه علیہ چشتیه همیشه و کبرویه برانیه و نقشبندیہ سنیہ و سهروردیه نورانیہ و غیره  
تا دوازده خاندان و هر یک در خاندان خود رتبی عالی دارد و این همه گروه عالی شکوه با چنین دشمنی که نفس  
شیطان هست مقابل کردند و این همه باران طریق اند و پهلوانان اوادی معرفت اند و حضرت شیخ سلطان  
الاولیا و تطب الاقطاب - ابیات

اولیا قافلہ راہ حق اند اینہارا	پیشرو قافلہ سالار نمیدانی کیست
خلف حیدر کرار نمیدانی کیست	سیکتم این ہستہ تکرار نمیدانی کیست
چند دنبال طبیان جہان میگرددی	چارہ ساز دل بیمار نمیدانی کیست
چشم یاری زرنیقان چہ بحث میداری	جان من مونس و غمخواری دانی کیست
چہ قدر ما بتو در پروردہ بگویم اکنون	سیکتم نام دے اظہار نمیدانی کیست

قرۃ العین علی سبط حسن آل حسین

دشمنیکہ دو جہان حضرت غوث الثقلین

و نفس الخ طرقتا من بیعتہ الا برار قال کان الشیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ یقول  
الانسان لہم مشایخ و الجن لہم مشایخ و المملکۃ لہم مشایخ و اناسیخہم الکل استہوا  
و جناب شیخ عبدالقادر سلوی رحمۃ اللہ علیہ و مصنفہ خود اخبار الاخیار سنید نقل است از شیخ عدا بن سافر  
رحمۃ اللہ علیہ فرمود از اصحاب شاخ ہر کہ از من خرقہ طلبید بہم و ملاحظہ کنم مگر صحاب شاخ محی الدین عبدالقادر

ان شاء اللہ العزیز  
الحمد لله

زیرا کہ ایشان غرق اند و دریائے رحمت الہی دہر گز کسے دریا را گذار شسته ببقایہ نیاید و ایضا فی نقل است  
کہ تاجر بے پیش حضرت شیخ رضی اللہ عنہ عرض کرد پیش من مالی است از غیر مال زکوٰۃ خواہم کہ آنہا را  
بفقرا و مساکین صرف کنم لیکن مستحق را از غیر مستحق ندانم حضرت شیخ فرمود ہر کہ مستحق دانند بدیند فرمود  
بدہ ہر کہ را خواہی از مستحق و غیر مستحق تا ترا اللہ تعالیٰ نیز بدد بد بد پنچہ مستحق ہستی و بر پنچہ مستحق نیستی انتہی  
و قاضی محمد حسین قادری کشمیری در کتاب نخبۃ الاخبار فی ترجمۃ زبدۃ الآثار مے آورد کہ نقل کردہ شدہ  
است از پیر یکے از شایخ متقدمین و متاخرین مانند پنچہ نقل کردہ شدہ است از آنحضرت از مقامات  
و کمالات و تصرفات و کمالات و انقیاد ہمہ اہل زبان مرا و را و بولون ایشان مجبور بر فرمانبرداری آنحضرت  
و تعلیم مے زیادہ تر از آنچہ تصور کردہ شود و ممکن باشد و اگرچہ خالی نیست از قطبی کہ اعتماد کردہ  
شد و بروی و غوثی کہ رجوع کردہ شود بسوئے دے پس ایشان اقطاب اند و آنحضرت قطب  
الاقطاب و ایشان سلاطین و وی سلطان السلاطین و امام المغربین و اکمل العارفین انتہی  
و صاحب ہجرتہ الاسرار مے نویسند کہ تکلیم الشیخ صدقۃ البغدادی بکلام الذکر علیہ نیہ  
بطریق الشرع فظولع بہ الخلیفۃ فامرہ باحضارہ الی باب المتولی و تصزیرہ فلما حضر  
کشفوا رأسہ فصاح خادمہ و استیخاۃ فثلثت ید الذی ہم بضرہ و قالی اللہ سبحانہ  
الہیبۃ لہ فی قلب المتولی فظالع وزیر بذلک قالی اللہ سبحانہ الہیبۃ لہ فی قلب  
الخلیفۃ فامرہ باطلاقہ فدخل الی رباط الغوث فوجد المشایخ و الناس جلوسا ينتظرون  
خروج الغوث لیتکلم علیہم فجاء و جلس باین المشایخ فلما صعد الغوث الکرسی لم  
یتکلم ولم یامر القادی بالقراءة و اخذ الناس وجد عظیم و داخلہم امر جلیل فقال  
الشیخ صدقۃ فی نفس الغوث لم یتکلم و القادی لم یقرأ فیممّ ہذا الوجد فالتفت  
الغوث الی جہتہ و قال یا ہذا جاء مرید لی من البیت المقدس الی ہنا

في خطوة وقاب على يدى والحا ضررت اليوم في ضيائه فقال الشيخ صدقة في  
 نفسه من كانت خطوته من البيت المقدس الى بغداد فسميت يوب وما احتياجه  
 الى الشيخ فالتفت العوث الى جمته فقال يا هذا يتوب من الخطي في الهواء فلا يرجع  
 اليه وتحتاج الى ان اعلمه الطريق الى محبة الله عز وجل ثم قال انا سفي مشهور  
 وقوسى مؤثرى بالى مفوقة وسهامى صابئة ورمحي منصوب وقوسى مسروح  
 انا ناسر الله الموقدة انا سلاب الاحوال انا بحر بلا ساحل انا دليل الوقت انا متكلم  
 في غيرى انا المحفوظ انا المخطوط انا صوام يا قوام يا اهل الجبال دكت  
 جبالكم يا اهل الصوامع هدمت صوامعكم اقبلوا الى امر من امر الله انا امر من امر الله  
 باثبات الطريق يا رجال يا ابطال يا ابدل يا اودا ذيا اطفال هلموا وخرنا عن البحر الذين  
 لا ساحل له يا عزيز انت واحد في السماء وانا عبدك واحد في الارض يقال لي بين الليل  
 والنهار سبعين مرة وانا اخترت لك لنفسى ولتضع على عيني يقال لي يا عبد القادر  
 بحق عليك كل وبحق عليك اشرب بحق عليك تكلم تسمع منك وأمنتك من الردية ١٢- وفيه  
 وعزة ربى ان السعداء ولا شفاء ليعرضون على عيني في الدوح المحفوظ انا غائص في بحار  
 حلم الله ومشاهدته انا حجة الله عليكم انا نائب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ووارثه في الارض وكان يقول على الكرسي يا اهل الارض شرقا وغربا ويا اهل السماء قال  
 الله تعالى ويخلق ما لا تعلمون انا ما لا تعلمون يا اهل الارض شرقا وغربا اتقوا انتم  
 منى الاحوال عندى كتاب معلقة في بيتي ايتها شئت لبست فليكم باسلامة ولا يتنكم  
 بجودة لا تبلى كرميها يا غلام سا فراف عام لتسمع منى كلمة يا غلام الايات ههنا الدج  
 ههنا في مجلسى تفرق الخلع وما من نبى خلقه الله تعالى ولا ولي الا وقد حضر مجلسى

هذه الاحیاء بابل انهم والاموات بارواهم یا غلام اسأل عنی منکرًا ونکرًا عند مجيئهم  
 الی قبورک یخبرک عنی - انتهى ثم یخین در میزان شیخ عبد الواب شعرانی رحمه الله علیه بقول است و در میزان  
 وقد ذکرنا فی کتاب الاجویة عن ائمة الفقهاء والصوفیة ان ائمة الفقهاء والصوفیة کلهم  
 یشفعون فی مقلد یهم ویلاحظون احدثهم عند طلوع روحه وعند سوال منکر ونکر  
 وعند النشر والخش والحداب والکیزان والصراط ولا یغفلون عنهم فی موقف من المواقف  
 ولما مات شیخنا شیخ الاسلام الشیخ ناصر الدین للقای رحمه الله علیه راک بعض الصالحین  
 فی المنام فقال له ما فعل الله بک فقال لما اجنسني الملکان فی القبر لیسئلانی انا هم  
 الامام المملک فقال مثل هذا یحتاج الی سوال فی ایمان بالله ویهوله تخیا عنه فتخیا  
 عنی واذا کان مشایخ الصوفیة یلاحظون اتباعهم ویرید یهم فی جمیع الاحوال  
 والشذوذ فی الدینا والاخرة فکیف بائمة المجتهدین وهم ائمة المذاهب الذین هم  
 اوقاد الارض وارکان الدین وامناء الشاوع علی امته رضی الله عنهم اجمعین  
 فطب نفسا یا اخی وقرعینا بتقلید کل امام شئت منهم الحمد لله رب العالمین  
 میزان شعرانی صفحه ۵۸ و تمام اولیا، البیان بر خاندانی که هستند مقرب بارگاه ایزدی اند حمایت  
 کنند در برابر احوال و شاید و حامی اند در هر مقام مصائب و حضرت شیخ رضی الله عنه حامی هر آینه  
 عموماً و حامی مریدان و معتقدان خاندانی قادر بر علیه اند خصوصاً و قصیده روحی میفرمایند -

مریدی تمسک بی ان کنت و انتقا	انا احیاء فی الدینا و یوم القیامتی
مریدی اذ دعانی فی البلاد شرقها	اعتقه اذ نادانی فی کل بلد تی
الحدث انواع لغمار ایزدی و اقسام عطایات سرمدی بکمی تفسیرش کرد و سپاس اند و میفرمایند بهشتی	
اذا بلبل الافراخ املأ دوحها	طربا و فی العلیا بانا شهب

سمن ہزارستان باغ خوشیا پر میکنم باغ آن خوشیہا از دسے طرب و در مراتب علیا با دہم  
یعنی باز سفید حضرت مصنف بیان واقع کہ مضمون شکر از دست میفرمایند من آن بلبل گلستانم کہ  
باغم پرست بچند زینتہائے خود از درختہا و از میوہ ما و گلہا و از سبزیہا و جوہیہا و سمن مطرب آن بوستانم  
کہ از ازار ما و اہنار و از مجالس احرار و از ابرہتلی است زیادہ میکنم بر این خوشیہا زیرا کہ من بلبل این باغم  
و ترنم بلبل و زبو تلون انواع گل نسبتی ملزوم است حالات اباب معرفت از یک وقت تا بوقت دیگر  
سادہ نیکند و بقول شادہ الابرار من ارجی والا ستار بیت

گنجے بر طارم اعلیٰ نشینم | گنجے بر پشت پاکے خود نہ بینم

حضرت مصنف بلبل باغ مشاہدہ است چنانکہ بلبل از باغ سیر نمیشود و من از مشاہدہ ہر وقت عاشق  
ترم سیر نمیشوم و این ابتال باز مراقبہ اند و من در میان شان باز سفیدم بشاہدہ در ہر وقت در تری  
چنانچہ در قصیدہ خمیر میفرمایند اذ البیاضی الشہب کحل شیخ - اہم و صاحب کتاب غوثیہ می آرد کہ  
فرمودند جناب محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ قال اللہ تعالیٰ لی یا غوث اعظم فقلت لبییک  
یا رب عرش اعظم فقال لی قل لبییک یا رب الغوث الکبیر الکریم قال یا غوث الاعظم  
نہ عندی کموم العروس لا کمومہ العوام ترائی بک بلا واسطۃ فقلت یا رب کیف اقام عندک  
قال بجمود الجسم عن الذات و جمود النفس عن الشهوات و جمود القلب عن الخطرات و جمود  
الروح عن الخطیئات و فناء ذاتک بالذات بامعنی فی ای فی الذات - و جمود بالفہم مردن  
و فرشتہن آتش و بالفتح و تشدید میم جائے کہ آتش و دان نگہ دارند و رشیدی - بدانکہ حق تعالیٰ بے کام  
و زبان نہ الغوث اعظم کہ پس غوث اعظم جواب داد لبیک یا رب العرش العظیم باز نہ از عالم غیب  
لا رب در رسید نقل لبیک یا رب الغوث الکریم الکریم و سر درین اعادہ و تلیقین آنست کہ انسان  
نظہر اسم جامع است و جامع جمیع کمالات و ذکر او ستجمیع جمیع اسماء و صفات پس جمیع صفات حمد

حق گفته باشد و متصف بجمع صفات شگفته و عرش عظیم منظر یک سی است از اسما که محیط باشد  
 ناپار ذکر او مستلزم جمعیت نباشد بخلاف یارب الغوث مبرین معنی است قول سلطان العارفين  
 که عرش و صدر هر از عرش و رگوشه دل عارف گذرد و عارف را ازان خبر نباشد و کلام قدسی لایسعی  
 ارضی و لاسمائی ولیکن یسعی قلب عبد المؤمن برین وسعت شاهد قوی است و نیز در کلام  
 قدسیه آمده است که داد و علیه اسلام گفت الهی و لكل ملك حواءة فاین حواءات قال  
 سبحانه و قال لى حواءتى اعظم من العرش و اوسع من الكرسى و اطيب من الجنة و ازين  
 من الملكوت و ارضها المعروفة و سماها الايمان و شمسها الشوق و قمرها المحبة و نجومها  
 الخواطر و سماجها الفضل و مطرها الرحمة و اشجارها الطاعة و انهارها الخدمة  
 و حیدارها اليقين و مکاناتها الهمة و لها اربعة اركان التوكل و التفكير و الانس و الذکر  
 و لها اربعة ابواب العلم و الحلم و الصبر و الرضاء الا دعى القلب فران شد نم عندي  
 لا كنوز العوام یعنی محوساز خود را درین محسوسات ماسوتوا قبل ان تموتوا حاصل نماید مثل محو غافلان  
 و جاهلان که الناس مینام فاذا ماتوا انتبهوا پس باز جناب غوث اصفهانی التجار بگاه قدس  
 آوراده و کیفیت محو سوال کرده که چگونه محوسازم خود را در تو فران شد که نمود و الجسم عن الذات ای الذات  
 البشیریه یا خلافت او را و نواهی از و در وجود نیاید پس پسبان تن باش با دایه اركان شریعت  
 و پسبان نفس باش از بجا آوردن آداب طریقت و پسبان دل باش بتخلیص اعمال و پسبان ارواح  
 اتم بکس صفات تشبیه در حالتیکه متخلق باش با خلاق فتاح چون تجتمع بجمع این مراتب گشت از خود گذشت  
 موت اختیاری که موات قبل ان تموتوا روی نمود حال صدیق اکبر رضی الله عنه شاهد حال او شد چنانچه پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم فرمود من امر اذن ينظر الى ميت عيشي على الارض فليتنظر الى ابن قحافة هر که باین مرتبه رسید  
 فنا و مطلق که فنا ذات و زوات است و ریافت و بیافت خود یافت آنچه یافت اللهم اجلنی منهم آمین



و حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه و آله انانند بلکه سرور آنهاند که حق تعالی لباس بشریت از ایشان  
برکشید و در لباس ملکیت و قربت درکشید و پرده عظمت و جلال الیکبریا و احدائی و العظمة  
از امری تبلیس گردانیده و بدرجه قرب رسانیده ایشان انبیا و اولیا اند که ایشان را از غایت عنایت  
و نهال کرمست بزیورجرات و کرامات فرین و عملی نمود و فیما زوالی که ان الله لغنی عن العالمین است  
مصطفی و تخلق فرموده تا بحکم ما زاخ البصر و صاطحنی بدون حق تلفت نگردند اللهم اجعلنا منهم  
حقا که آیه کریمه ان الارض یوثقها عباده الصالحون آسمان در اطاعت زمین است و را ادب  
حوائج زمین مکر بسته می گردد و زمین میثراش بندگان صاحبین است می آید که چون عزیز زمین  
را وصیت باکره یوسف علیه السلام نمود فقال اکر می منواله زینجا نزول یوسف علیه السلام را در پیچ  
جائے و منزلی گرامی تر از دل خود ندید لا جرم در آن مقامش فرود آورد و بخندشکاری وی مکر بسته کاری  
طرفه کاری که برادرانش در کلین انداختند و بیگانه در روش جلای کرد و ایشان بمن قلیش فرود خند زینجا نشین  
قلیش بخبر قلیش اختیار این آیه خبر رسید که کذالت مکتنا یوسف فی الارض زینجا عبارت از دنیا است  
و برادران عبارت از فتن دنیا است. و در روضه الراحین آورده است که پادشاه لشکار رفته بود  
از فوج و لشکر جدا ماند تا که قریب وقت مغرب رسید از زندگانی خود مایوس شد از بارگی نزول کرد نظر  
بآسمان کرد و دید یک عمارتی از آسمان بر زمین فرود می آید و چون آن عمارتی بر زمین رسید صاحب  
عظیم الشان در آن عمارتی نشسته و دیدار عمارتی برآمد و تفقد احوال بادشاه نمود معلوم کرد راه گم کرده است  
و صاحب عمارتی یمن و یسار خود نظر کرد و داد داد که آب بیار معازنی معجزه بنظر آمد کاسه آب سرد در دست  
دار پیش صاحب چهارمی نهاد و صاحب عمارتی بادشاه را گفت آب بخوری گفت عین عنایت است  
بادشاه آب داد بادشاه خوب آب خورد و سیراب شد گفت ای بادشاه این زن را می شناسی  
گفت گفت صاحب نمی شناسم فرمود که این دنیا است بصورت معجزه و تو ازین معجزه بیخبر است وقت

پیدا شدن تو اے دنیا بجا چہ وعدہ کرده آمدی باو امثال نمود از دنیا پرسید از خدا چہ وعدہ کرده آمد  
ای دنیا گفت ابد تعالیٰ بن ارشاد فرمود گفت ایها الذین امنوا علیکم اخذی من خدامنی و استخذی  
من خدامک یعنی اے دنیا لازم گیر کہ خدمت کنی کسی را کہ مطیع من باشد و خدمت گیری از کسی کہ  
خدمت تو کند مدعا آنکہ من طلب اللولی فله الدینا والعقبی و لہ الکلی بندگان خاص خدا را ہر چیزیکہ  
در دنیا ہست و خود دنیا تابع است بیدیت ہر کہ ترسد از حق و تقویٰ کے گزیدہ تر عباد ربی جن ہن و  
ہر کہ دیدہ و حضرت شیخ رضی الدعۃ از حال با کمال خود خبر میدہند کہ من بیل گلزار اہدیتیم و بدینت میدہم  
تمام بیلان این گلزار را و من بر ہمہ بیلان این گلزار بنال باز سفیدم از کمال مسرت و فرحت شکا و معرفت  
میں بازم و در طے منازل قرب و معرفت خود را مشغول و شتم و نشان یوسف علیہ السلام کہ بریدہ نازل شد  
بقولہ تعالیٰ مکنتا لیوسف فی الارض و در نشان چنین شیخ کامل و مکمل فرمود و لہذا کہبتنا  
فی الذیور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحین و حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
فرمودند انشیخ فی قومہ کالمسیح فی امتہ و فرمود العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و بدیدہ تمکین  
یوسف علیہ السلام در مصر بود و لیکن و توقیر بندگان خاص خدا چنانکہ جناب حضرت شیخ سید عبد القادر  
البحیلی رضی الدعۃ از شرق تا مغرب و از جنوب تا شمال و از زمین تا آسمان بقولہ طوبی فی السماء و الارض  
دقت فرمودند طبل ولایت و قطبیت من مے و زرد و زمین و آسمان و فرمودند امداد میدہم یدان  
خود را ہر کہ ہشتم چنانچہ در ہجرتہ الامرا آورده است قال رضی اللہ عنہ اعطیت سجدۃ مذل البصر  
فیہ ۲ سماء اصحابی و مریدی الی یوم القیمۃ و قبل لی قد وھیو لک و سالت مالکاً خازن  
النار هل عندک احد من مریدی فقال لا و عنۃ المعبود ان یدی علی مریدی جسد

فا فاجید - ابیات

بفرق کو مریدم و جہان است

تو گفتی رست من چون اسماں است

مزانام تو چون درد زبان است	اگر لطفه نمانی وقت آنست
بفریادم برس یا غوث اعظم	
تو در بند داد و خوش بر بند ناز	من اینجا در غم از چرخ سبک ناز
باین بیچاره یک دم چاره ساز	که می خواند ترا هر دم با آواز
بفریادم برس یا غوث اعظم	
و عَزَّوَجَلَّ رَبِّی وَجَلَّالَهُ لَا بَرَحَتْ قَدَمَائِیْ مِنْ بَیْنِ یَدَیْ رَبِّیْ حَتّٰی یَنْطَلِقَ بَیْ وَکِبَرِیْ اِلَیَّ الْجَنَّةِ وَعَزَّوَجَلَّ رَبِّیْ لَا تَوَلَّ یَدَیَّ عَلٰی رَاسِیْ مَرِیْدَیْ فِی الْمَشْرِقِ وَافَا فِی الْمَغْرِبِ وَاَنْ کَشَفْتَ عُودَتَهُ لَمَدَدْتَ یَدَیْ مِنْ الْمَغْرِبِ وَسَقَرْتَهُمَا اَبَیَات	
باین جور و جفائی نفس گمراه	من و دعوائے ایمان حاش لبند
ولی سر رشته امید بر جا است	تو تل چون بغوث دین و دنیا است
کنم هر لحظه روئے دل بپنداد	ز نم از التهاب بے سینه فریاد
که رحمت کن بحالم اے خداوند	غلامان را باین ادب بار سپند
چو صل پاک تو گوهر نشان بود	باین الطاف لب سیر زبان بود
که در شرق از مرید بینوایم	بلغز و بر سرش از مغرب آیم
تو که در شرق باشی من به غرب	شوم حاضر نباشم از تو غایب
مریدین ترس از هر غم در پنج	که در ویرانه دنیایم گنج
سهم ضامن که بے توبه نمیری	اگر دامن اخلاصم بگیری
هر که یا غوث و اغثنی در دعا	گوید اندر صبح یا دقت مسا
شاه جیانش بگوید اے مرید	این ندائے تو بگویش من رسید

باین احوال و جفائی  
باین احوال و جفائی  
باین احوال و جفائی

خواہم از حق ہر چہ بے خواہی نمی	حاضر م از تو نیم غائب می
<p>مثنوی مولینا زوم - اولیا اطفال حق اند اسے پسر پہ محضری وغائب بس یا خبر +</p> <p>ربی لا فتنَ یوم القیمۃ علی باب جہنم حتی یعبا ہا کل مرید لی فان اللہ اعطانی عہداً و وعداً ان لا یدخل لی مریداً النار وقد اخذت العہد علی منک و نکیر ان لا یرو عہداً مریداً لی فی القبر انہی - و این عنایت حضرت شیخ رضی الدعۃ نہ مخصوص برائے مریدان بہت بلکہ با مخالف موافق ہمین معاملہ است کہ روزے روزے براے دزدین درآمدہ بود ان نقصان مال بود و ہمین مخالفت بود و مقابلہ تحالیف و ہدایا آوردن و ترک ادب نیز مگر حضرت شیخ رضی الدعۃ محض خیر و مجہد رحم اند قطع نظر از ان کہ این سزاوار زجر و توبیخ و قطع ید خلعت ابدالیت داد چنانچہ صاحب قصیدہ بردہ میفرماید - بیت</p>	
<p>بہ ولا من عدو غیر منقصم کاللیث حلّ مع الاشبال فی اجم فیہ و کم خصم البہوان من خصم</p>	<p>ولن تری من ولی غیر منقصر احل امتہ فی حرز ملتہ کم جدلت کلمات اللہ من جدل</p>
<p>ترجمہ و ہرگز نہ بینی ہیچ دوستی غیر حضرت یا بندہ ہوی صلی اللہ علیہ وسلم و نہ ہیچ دشمنی را کہ شکست یا بندہ باشد از وی فرود آورد آنسر و رامت اجابت خود را در صدارستوار دین خود ہیچو شیریکہ فرود آمد با چنگان خود در پیشہ یا بسا کہ بزمن ندلت انداخت قرآن مجید کسی را کہ بدشمنی پیش آمد با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بسا کہ غالب شد بر مان اثبات نبوت او بر مردمان شدید العداۃ الحاصل چونکہ ناظم عارف رحمۃ اللہ علیہ در بیت اول دعویٰ کرد کہ اولیا کے انتخاب ہمیشہ مظہر و منظور بہت مند و اعدائے دین اور ایم منسوب و مقہور نہ ہر ہر و مقدمہ دلیلی میگذرانند و دلیل مقدمہ اولیٰ انیکہ آنسر و صلی اللہ علیہ وسلم متبعین خود را در حصن جمین حفظ و حمایت خود آوردہ کہ در دنیا از دست بر و شیطان و غلبہ کافران و در آخرت از عذاب نراں</p>	

مصدون و محفوظ اند پس صحابه که مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه اند چنان در سایه حمایت و کف عنایت  
 او از کید دشمنان مأمون اند باشد و دلیل مقدمه ثانیه اینکه مغلوبیت خصوم یا بلبلان است پس جمیع که  
 مستعد می محاربه بعلم و دانش و فصاحت و بلاغت شدند مثال ایشان قرآن مجید و فرقان حمید است  
 که بسبب اشتغال خود بر طواف اعلی از بلاغت مصاعقه بلغا را بر خاک مذلت انداخت و از ایشان بلبل عاجز  
 و بلبل ساقط و فرقه که طالب خرق و عادت گردیدند آنها را از طوطی و خجرات باهره و خوارق ظاهر که اند  
 بیخ نبی این قدر ظاهر نشدند بل نرم و ساکت گردانیدند و میکه بمقابلتش آمدند دست بسیف سنان کشانند  
 آنها را اسقامت بایکی از بهادران اسلام و خوار افتاد و غیر از رسوایی و خفت و سوای فزاکه سرسرا عارت  
 چاره کار ندیدند و آخر بقیته اسیف در فتح مکه سرور بر بقه اطاعت کشیدند و بحکم الاسلام بعلوا و کلا یعلی  
 تا قیام قیامت هم همین است - ابیات

و دستانش را ز سینی غیر منصور ای عزیز	هم نه بینی دشمنش جز خوار گشته در قسم
است خورانشانده و در حصار ملتش	همچو شیر می کو بود با بجگان اندر اجم
هر که با قرآن بجنگ آید بکشدش بخاک	گفتگوئی دیگران بران او گشته است کم

اللغات - الی من الرایت دوست داشتن و دوست و صاحب اختیار و تصرف و دوست الشوری  
 صلی الله علیه و سلم کسی که مخالفت فرمان او نکند حتی الوسع و اجرئ احکام شرع گوشت المنقسم بضم المیم  
 و سکون النون و فتح القاف و کسر الصاد المهملة من الانقسام چیزه شکسته از هم جدا کردن فی الصحاح  
 اهل بشارت اللام من الاحلال فرو آوردن و انحلول فرو آمدن کما فی القاموس - الجز بکسر الجاء و سکون الراء  
 المهملین جائے محفوظ - اللمة بکسر المیم و فتح اللام المشددة کیش و شریعت - الیث بفتح اللام و سکون الیاء  
 المشاة التثانیة شیر زورنده - الاشبال بفتح الهمزة و سکون الشین المعجمة و فتح الباء الموحدة جمع شبل بچه های  
 شیر الاجم بفتح الهمزة و جیم جمع اجمع بضم شیر حدیث تبارک التانیث من التجدیل بر زمین انگشتن کما فی القاموس

الحمد للفتح جیم و کسر الدال الملهه مرد شد یا مخصوصه خصم نفیختن من انحصوره غلبه که دن البرهان انصم الباء  
الوحده حجت الخصم بفتح الخاء المعجمه و کسر الصاد الملهه دشمن قوی و مخالف و چون اولیا و الله منصورند از حضرت  
نبوی و ناصرند بر اجبا و قاهرند بر اعدا و حضرت شیخ سید عبدالقادر رضی الله عنه سید الاولیا و سند  
منصور تر انداز حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و ناصر قوی هستند بر مریدان و محبان و قاهر تر اند بر اعدا  
دین و بر اعدا محبان خود و شکورند بنیایات ایزدی و میفرمایند بیت ششم

۲ ضیعت جیوش الحب تحت مشیت	طوعاً و مهملاً رسته لا تقرب
---------------------------	-----------------------------

چاشت کردش که دلی دوست الهی زیر مشیت من بر غنبت و نقیاد و هرگاه طلب میکنم آن حب را غایب  
نمیشود و حضرت مصنف رضی الله عنه نه صرف که سر دار جیش خاندان خود پس بلکه سر دار همه جیوش اند  
نیز بیان واقع کرد که ادای حمد و ثنائی حق میفرمایند من آن بنده شکر گدارم بشکر نعمت ایزدی  
که صبح شود و چاشت سجاده نکند که حاضر شوند جیوش عاشقین که عبارت از ارباب معرفت اند از دستعال  
چنان مرتبه بخشیدم که همه زیر ارادت و مشیت من می باشند و بر غنبت و اعتقاد مستفاد میگرددند  
و بخشش ایزد تعالی بایقین وقت نیست هر وقت طلب میکنم آن غلبه عشق را دمی یا بم در خود غروب نمیشود  
و همیشه این آفتاب از این بجای نصف النهار است \*

مپندار آنکه مهرت کز دل عاشق بدر هرگز	چو میر و مبتلا میر و چو خبیر و مبتلا خبیر
--------------------------------------	---

نابغه اعمال هر یکچه بوقت مفارقت روح از جسم بند میشود و منظوم میگردد و بعد از آن هیچ گناهی  
و ثوابی در آن دفتر رقم پذیر نمیگردد و کرباط و مسجد و اب و مهران سرای علم و تعلیم و مینا و  
عمل خالص و راهبری در منهاجی بطریق اولی باقی است خصوصاً پس اولیا و الله قدس اسرار بهم  
بهم در حیات و بهم در ممات از عشق جدا نمیشوند و در شهادت شان فرقی نمی آید تا وقتی که خلفا و زعمای  
و خلفا و خلفا شان شمر و ثمر و صدق ارادت مریدان شان و معتقدان پیروان شان الی یوم

و این همه عبادت عبادت خود ایشان اند و برائے هر كی را همچنین لهما اجر عظیمی ثابت باشد  
و اینها ستوجه مزد ثواب نبی باشند که خلاف مقتضای عاشقین است قطعه

نمی خواهم ز تو از جنت و حور	نمی خواهم که از دوزخ شوم دور
دلمه خواهم ز تو این در کین است	که تو خوشنود باشی بس همین است

پس ثابت شد که خداوند تعالی جل شانہ از عاشقین خود که در شایده محشوق و معبود خود باشند خوشنود است  
و عشق را موت نیست پس برائے عشق فنا هم نیست و برائے عاشقین نیز فنا نیست و جلای عشق  
دل است که دل را وسعتی دارد که عرش عظیم باین وسعت و فراخی و کشادگی که از یک قندیل تا قندیل دیگر  
مسافت چنان است که از زمین تا آسمان و اگر آسمان بگی بظن گمان و هفت زمین و هفت دریا و آنچه  
در آن است در میان یک قندیل انداخته شود همچنان باشد که یک ششخاش داند در میان آن باشد باین  
همه عرش عظیم تنها میکند که کاش جائے وسیع می بود و وسعت خود را نظاره میکردم الله تعالی جل شانہ عرش  
عظیم را اشاره بدلهای رانیا و اولیا و فرمود زیرا که دل مومن عموماً در دل خاصان حق خصوصاً حرم الہ است و صفت  
او از زبان بشیر کما یسبحی اذا کرمه نشود و قرآن مجید و فرقان حمید که همه کتب سماوی در وی مندرج اند انمود و حمی از  
عظمت او لو کان البحر مداداً الکلمات ربی لنفدت البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئت  
بمخلاب مدداً است قطع نظر از تدبیر و تفکر معانی آن و غافل از ادراک مضامین آن در دل خود جائی مید  
که آرا عاقل فرقان می گویند و اگر آنرا امتیاز تدبیر و تفکر آن می باشد که در دل من چیست زهره اش پاره گردد  
از این سبب پروردگار عالمین دل را بخود اضافت نمود چنانکه در فتوحات شیخ ابن عربی رحمۃ الله علیہ  
نقل کرده است که مریدے از مریدان شان در واقع دید عرش عظیم را و پروردگار عالمین که از کیف و کم  
ذات او منزله است بر عرش ستوی دید و آن ذات بے کیف و کم را از عرش فرو آورد و خود بر عرش نشست  
و چون از خیالات بیدار شد و در دل خود فکر کرد که این بے ادبی از من بظهور آمد و بر خود بسیار آزار شد

دغایت نداشت رویدا گویا از کفر ہم گذشت و حیران شد که چکنم برخواست کمر بسته کرده ذر خدمت  
 شیخ خود رفت و نالیدن و گریه و زاری کردن آغاز نهاد شیخ پرسید چه حالت است و بیش چیست  
 مرید عرض کرد یا حضرت از گفتن آن ناغم بریده گرد و تنم چون شاخ بید میل زد و فرمود که غم مخور در این  
 واقعہ خیر شماست مرید را قدر سے تقویت شد زار زار میگوید و میگوید تا واقعہ خود بگی حرف در  
 خدمت شیخ بیان نمود و شیخ ویرا فرمودند که یاد کن در شب بوقت استراحت بخاطر شما چکدشته بودی که در آن  
 خیال بخواب رفتی مرید عرض کرد که جائے سکونت من شکستہ درخت شدہ بود و سکونت کردن در آنجا  
 مستعذر بود خواستم کہ این خانہ را بطلانم و نوسازم تا این تھلیف دور شود شیخ این آیت خواند بقولہ  
 تعالیٰ افویت من اتخذ اللہ ہواہ یعنی دل من عرش است و عرش جائی آذات بے کیف  
 و کم است و تو بران عرش کہ محل تجلی ذاتی رب العزت است حرص و ہوائے خود را کہ بنا سافتن مکان بود  
 اللہ تعالیٰ ترا آگاہی داد کہ شے قلیل مقدار بضاعت علیل مکان سکونت تو است کالعدم کہ وجود و عدم  
 او برابر است از ابر عرش جائے دادے یعنی بر دل خود گرفتاری این خیال بد را بر دل خود تحکم کردی بمانتی  
 کہ این جائے روحانی است نہ جائے خطرات انسانی است بفضیب درویش با کہ از امتہ دینی از  
 بضاعت دنیاے فانی مجتنب باشد خلص کلام کہ وسعت دل معلوم شد کہ از وسعت عرش برتر است  
 و از باخوبی اہل دل دانند اولیاء اللہ علیہم الرحمۃ از فتوحات دل کار را میکنند و فیض ہا مختلف بمناسبت حال  
 مرید بمریدان میرسانند چنانچہ خبر دادند شاخ از شیخ عارف ابوالخیر بشیر بن معروف کہ گفت بود من  
 و شیخ ابوالسعود و شایخی کہ ذکر میکنم نام ہائے ایشان را در شنائے بیان کہ حاضر بودند نزد آنحضرت  
 رضی اللہ عنہم در مدرسہ و سے بود ندیس گفت ہر رضی اللہ عنہ کو بطلبید ہر کہ را کہ از شما حاجت خود را عطا  
 میکنم اورا پس گفت شیخ ابوالسعود امد بن حری میخواست ہم من ترک اختیار گفت شیخ محمد بن قاید میخواست ہم  
 بر مجاہدہ و گفت شیخ ابوالقاسم عمر زار میخواست ہم خوف از خدا تعالیٰ و گفت شیخ ابو محمد حسن فارسی بود

حضرت الحنفیہ باب  
 روح و حیوانیہ  
 بالمشہور واقعہ  
 من طلب الحلی  
 منہ اللہ



مر احسب فی باضائے تعالیٰ تحقیق گم کردم آن سال را میخوامم روان حال را بر من دریاہ بر آن و گفت  
 شیخ جمیل صاحب خطوہ میخوامم حفظ اوت را و گفت شیخ ابی حفص عمر غزال میخوامم از یاد علم  
 و گفت شیخ خلیل ہ سر سے میخوامم کہ میرود تا آنکہ بیایم مقام تطبیع را و گفت شیخ ابوالبرکات ہامی  
 میخوامم استعراق در محبت نہایتی و گفت شیخ ابوالفتح معروف بابن حصری نصر بغدادی میخوامم  
 حفظ قرآن را و حدیث را و گفت شیخ ابوالخیر ہامی ہم سہ فرقی را کہ فرق میکنم آن در میان موار و بانیہ و گفت ابو  
 عبد اللہ بن مسیرہ میخوامم نیابت و وزارت را و گفت ابوالفتح عبد اللہ بن ہبۃ اللہ میخوامم کہ باشم در بان  
 سرائے خلیفہ و گفت ابوالقاسم بن حاجب میخوامم کہ باشم من حاجب باب غزلس گفت  
 شیخ سید عبدالقادر رضی اللہ عنہ کلانہ ہو کلا و ہو کلا و ہو کلا و ہو کلا و ہو کلا و ہو کلا و ہو کلا و ہو کلا  
 سہ ہک محظوظ البنی ہر یکے را ازین و در گروہ کہ طالبان دنیا و جودگان عقبی انداد کنیم و عطا ہسیم آن  
 گروہ را کہ بقدر کفایت و آن گروہ را بقدر بہت یعنی ہر یکہ یکم را محروم گردانیم بلکہ مد کنیم از عطا  
 آفریدگار تو و نیت از عطا سے آفریدگار تو منع کردہ باز داشتہ از مومن و کافر مومن را و ہر دوسرا  
 و کافر را ہمین در دنیا فقط و سیکوید را وی پس سو گند بخدایافتہ ہمہ ایشان آنچه طلب کردند و دیدم کہ ہم  
 از ایشان را در حالے کہ خواستہ بود از اگر خلیل صرصری کہ ہنوز نہ رسیدہ بود اذوقت کہ و عدہ  
 شدہ بود در آن وقت مقام تطبیع را و تحقیق آمدہ است در غیر این روایت کہ شیخ خلیل صرصری تطبیع  
 شد پیش از موت خود بہت روز گفت ہامی لما شیخ ابوالعود پس دسے رسید در ترک اختیار غایت قصوی  
 را و برآمد بر مرتبہ عالی و شنیدم من اذرا کہ گفت خطور کردہ است مرا خاطر سے خارج از سجادہ خود و اما  
 شیخ ابن قاید از قوت بر مجاہدہ چیرہ را کہ نہ سیدان مثل سے از اہل زمان دسے و شست در آخر  
 عمر خود بر زمین چہارہ سال بعد از چہارہ سال دیگر و شنیدم من اذرا کہ میگفت گرسنہ کردم گنگی را  
 دشنہ نمودم شنگی را و خوابانیدم خواب را و بیدار گردانیم میداری را و ترسانیدم خوف و ترس را و بلا یگزید

از من و خدا غالب است بر امر من و اما شیخ عمر ہزار پس وی رسید بدرجہ عالی در خوف تا آنکہ گاہے  
 میرحیت مغرب و سوسے بوسے خلق و سے از شدت خوف و اما شیخ حسن فارسی پس بدستی کہ شیخ  
 عبدالقادر رضی اللہ عنہ نظر کرد بوسے وی و حال آنکہ نشستہ بود در مجلس آنحضرت پس مضطرب شد  
 و ایستاد در وقت خود پس ملاقات کردم ادا و نزد دوم و پرسیدم ادا از حال سے پس گفت تحقیق  
 رو کرد شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ بر من حالے کہ گم کردہ بودم از ارباب ذاتی در آن نظر جو اما شیخ جمیل پس  
 یافت و حفظ وقت و مراعات انفس چیزیکہ نیافت غیر سے در آنچه ما میدانیم تا آنکہ بود وی وقتی  
 کہ در می آمد بخارای او بخت سجہ خود را بخی کہ در دیوار بود پس میگروید سجہ دانہ تا آنکہ میگفت آزادیدم  
 من سجہ را بدیخال بارہا و اما شیخ عمر غزال پس وی جمع کرد از علوم النوع مختلفہ و یاد گرفت از ان بسیار  
 و فروخت یکبار از خزائے خود زیادہ از ہزار کتاب پس سرزنش کردہ شد اورا در بیع آن پس گفت ہمہ  
 آنہا بر یاد من است و اما شیخ ابوالبرکات ہامی پس شیخ رضی اللہ عنہ نظر کرد بوسے وی یک نظر و حال  
 آنکہ سے نشستہ است در مجلس آنحضرت رضی اللہ عنہ پس اوفتا و دیہوش شد پس برداشتہ شد  
 ادا از پیش رو سے آنحضرت و حال آنکہ وی عقل ندارد و گم کردیم ما نورا از بعد از ما لے پستردیدم من  
 اورا بعد مے بے در خراب کوفہ و حال آنکہ باز ماندہ است چشم و سوسے آسمان پس گفتم با وی و کلام  
 کردم اما و کلام نکرد با من پس گفتم پستردادم بعد ساہا ہا بیہوش دیدم اورا ماندہ حالت اولی  
 ہر تلی از بطایع پس آدم من اورا نزدیک پس کلام کردم اورا و کلام نکرد با من پس رفتم من و شستم  
 رو برو او و گفتم اللہم اے اسئلک بجرمہ الشیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ ان ترد علیہ  
 عقلاً حتے یکلمنی پس برخاست و آمد پیش من مرا سلام داد پس گفتم من حیث اینحال تو گفنت  
 یا اخی بہ تحقیق دادہ شدم من بان نظر کردم را شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ از محبت خدا چیزیکہ غایب  
 ساخت مرا از وجود و از نفس من و کہ دانید مرا چنان کہ می بینی پستر گشت بکان خود و خود کرد بوسے

حال خود گزشتہ من گریان پسترسید من کہ فوت شد و سے برہین حالت۔ و اما شیخ ابو الفتح یہ تحقیق حفظ کر دے قرآن کریم را در شش ماہ و آسان شد بر دے حفظ آن بعد ازان کہ دشوار بود و متفق گشت و دانا شد بقراءت سبب و کتب بسیار از حدیث و ہمیشہ حی شخوانید و افادہ میکرد و اما شیخ ابو الخیر بشیر دوی را وی این روایت است پس میگوید نہاد حضرت شیخ رضی اللہ عنہ دست حق پرست خود را بر سینہ من پس یا نعم نوزے در سینہ خود من تا الآن فرق میکنم بآن نور در میان حق و باطل و در میان احوال ہدایت و ضلالت بودم من پیش ازان سخت در اشتباہ و در القباس و اما ابو عبد اللہ بن ہبیرہ پس سے متولی شد نیابت و وزارت را و متولی شد ابو الفتح دار الخلفہ را و متولی شد ابو القاسم حجابت باب عزیز را و تصرف کرد در دین ولایت برمانی در از ابیات

ای پیہر ہا گسیہ کہ جان ہمہ کس	وار و زورت نیل مرادات ہوس
بر خاک ورتو از سر صدق و صفا	من از تو ترا سیطلبم اینہم پس

دعا کا یا غوث الا فاق۔ و یا متصرفا فی الوجود علی الاطلاق۔ من الذی تو سئل بک فلم تقض حاجتہ۔ و لم یزل مقصودہ۔ انت الذی سلم الیہ الا کو ان مطلقا لعمار البصر فی ہمیدان الزمان۔ یا سلطان ممالک الوجود۔ و یا محبوب رب الودود۔ و یا نایب الرسول محمد اکرم الوجود۔ کل یسأل منک حاجتہ و ہا انا نسأل منک ان تتخلص من ظلمات البسوتہ و ورطات الطبیعیہ و یطہر لنا من الوار الشہود۔ ما یستضئ بہ قلوبنا یتھب علینا من سنمات الانس ما یروح بہ ارواحنا۔ و صلاک امرنا کل۔ یا مسید فان لا نردنا من جنابک۔ و تنظمنایا مولینا فی سلت مریدیک و تبشرنا بہ و تحجل لنا علی ذلایک دلیلاً انتہی بجمہ الاسرار ترجمہ خطاب میکند حضرت زبۃ الانام شیخ عبد الحق بن سیف الدین البخاری شہر الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ یا حضرت و حاجت دکا را برداری خود میخواند میگویی اسے غوث افاق دای متصرف

عالم کون علی الاطلاق کیست که تو سل کرد بتو حاجت او روان شد بقصود خود رسید تو آنکسی که  
 سپرده کرده شد بتو عالم کون در حالتی که مطلق است عنان لقرن تو و میدان زمان ای سلطان  
 مملکت وجود دای محبوب دود ای ناب رسول محمد محمود هر یکچه سوال میکند از تو حاجت خود را  
 و امینخواهیم از تو که خلاص شویم از ظلمات بشری و عوالم طبعی و ظاهر شود ما از انوار شهود چینی که  
 روشن شود بان دلهای ما را و بوزن ویران از نعمات انس آنچه راحت یابد بان از دواج ما در کاخ  
 ای سید ما نیست که رزق کنی ما را از درگاه خود و منتظم سازی ما را در سلک مریدان خود و بشارت  
 بدی ما را بان و بزاری برای آن امر دلیلی ایضا در رساله مخبئه الاخبار مندرج است که خبر دادند شایخ  
 از شیخ عمر بن زکریا گفت برآمد ما بسید عبد الفتاد رضی الله عنه بسوئے مسجد جامع بروز جو پس سلام نکرد بروی  
 هیچ یک پس گفت نفس خود ای عجب ما هر جمعه میسر میسیم بجایم که کثرت بسیار از اندام مردم  
 بر شیخ رضی الله عنه پس تمام شد خطره من که نظر کرد شیخ بسوئے من تبسم کنان و شتافتند مردم بسوئے  
 وی تا آنکه حایل شدند مردم میان من و میان حضرت شیخ پس گفت نفس خود انحال بهتر بود از خیال که  
 اندام سخت است پس التفات نمود بسوئے من حضرت شیخ رضی الله عنه سبقت کند خاطر مراد پس  
 فرمود ای عمر آید انستی که دلهای مردم در دست منت اگر خواهم بگردانم دلهای از خود اگر خواهم  
 پیش آرم آنها را بسوئے خود انتمی و مصنف زبده الآثار التجامیکد بسوئے جناب شی رضی الله عنه یا  
 صلاک القلوب اقبل قلوبنا علیک ولا تصرفها عنک بحرمه تسید الکائنات علیه افضل  
 السلام و اکل التحيات ترجمه ای مالک دلهای متوجه ساز دل های ما را بسوئے خود و گردان دل های  
 ما را از خود بجز مته سید کائنات نازل باد بر او بهترین تسلیات و بزرگترین تحیات <sup>نقل است</sup> و ما را که چون از  
 بهوپال بطرف هندوستان واپس آیدم این سخن در سال ۱۱۳۱ هجری یک هزار و دویست و دوازده و شش بود  
 در جمیع شریف یک سال و یک ماه و نهمه بدلی آدم و چون از دلی بمزار شریف جناب سلطان جی صاحب

اینکه عیون و کلمات

اینکه عیون و کلمات

علیه الرحمة رقم همیشه مزار شریف سوختا فقه بعد نماز خفتن در وازه مارا بند میکنند و قفل میزنند بحسن  
 اتفاق من در خانقاه بودم و نهادم قفل کشیده مرا ندیدم در وازه را قفل نزد و چون از گوشه خانقاه  
 در صحن مزار شریف بیرون آمدم کسی ندیدم تخمیناً یک سجه شایسته یک سنگ سفید مرمر در میان  
 صحن است و تاریخ روز نهاده گی او بر آن سنگ نوشته است این وقت یاد ندارم عرض برهان  
 سنگ نشسته تا وقتی که صبح قریب آمد خواب دیدم که آفتاب برآمده است بقدریک دو نیزه بالا  
 شده است و من بسوی آفتاب بسیاری می‌بینم و تمکین شدم که آفتاب برآمد چنین زیارت گاه  
 کرده افسوس از نماز تجمید و از نماز صبح بماندم ازین چه خطا آمد که این واقعه بر من رویداد بسیار استغفر الله  
 و لاجل دلاوته الا بالله میگویم چشمم بیدار شدی میگویم که هنوز شب باقی بود الحمد لله خواندم و نماز تجمید  
 و غیره خوانده قدری ماندم متوجه بقیض که وقت استفاضه بود اذان خواندند صبح شد و نماز باجاست  
 خوانده بر مزار شریف رفته فاتحه در و خوانده بر آمدم و در دلی توقف نکردم بر ریل سوار شده در شهر  
 لدانه آمدم که در آنجا چند کسان مریدان و معتقدان آبابی بودند اراده دارم که بعد دوشنبه روز روانه کشمیر  
 شوم اتفاقاً برادر ما بر کوه شمله بود از من خبر یافت که در لدانه است و کشمیر میرود و فی الفور بدریغ تا  
 مزار شمله طلب کرد و الحاح کثیر نموده بود آمدم بر شمله چنان در تقدیر بود که بر شمله بامامت منتصب شدم از  
 رفتن کشمیر باز ماندم و یک سال شد که جناب قبله و کعبه پیر و مرشد مادی و حامی عالم ربانی قاضی زونی  
 ممدوح نقاری خوان که یک جناب مولیای عبدالحکیم مدظله بر شمله بحسن اتفاق جلوه افروز شدند اول کسی را که  
 دستگیر شدند من بودم و مرید شدم و آنچه با من دعه شده بود یافتیم بعد سلسله جناب مولیای و مرشدنا  
 این نیازمند را بدلی طلبید که دادا پیر این حقیر در دلی تشریف آورده بودند و جناب مولیای و مرشدنا همکار  
 شان بودند و چون بدلی رسیدم عرض جناب سلطان جی صاحب محبوب الهی علیه الرحمة نزدیک  
 بود پیش از عرض شریف در روز مزار شریف سنگی رفتم و جناب دادا پیر رو نشنیدم بوسالت مولیای و مرشدنا

خیله باین خاکسارینایات بشمار تقریب دادند و چون پرز عرس آمد قوالی شروع شد و مجلس سماع سنجلی  
گردید و آنحضرت صاحب ملتان سکنه شریف و الدین بیکار ان خود بعرض شریف آمده و در دایره سماع بودند  
روبر و برابر جناب بودند طوفان سلطان الشوق رویداده بر منصفه شهنشاه چهره نمود پس حضرت جناب دادا  
پیر صاحب قبله ولایت کعبه هدایت مخضر عباد و ملجاء او تا و جناب خواجہ بستان شاه صاحب کبابی سق  
المدثره و جعل الفردوس مشواه در وجد آمدند آنوقت حضرت بر همان سنگ ایستاده شدند که در اول ذکر  
یافت و مرشدان نیز بایستاده و مرا فرمودند که از دعاهم کثیر است و دیگر خلفا بهم بودند بنگی با هم گیر دست  
بند کرده بچو الی شان مشغول شدیم که صدر ما از دعاهم بایشان نرسد و من آنوقت آنچه که دیدم بتبیین همان خواب  
بود که بر آن سنگ دیده بودم در همان شب چندین کرامت بار آوریدم و پس انقضای ایام عرس چون  
در شهر دہلی رسیدم در مکانات سلیمان جاہ فروکش بودند یک هفته ماندم مہین دیدم مجلس یک را  
چیرے بنظر آید و دیگر را چیز دیگر یکے را در از دعاهم کشاده گی و فرخی باشد و دیگر را در کشاده گی ضیق  
شنگی رود که تو ضیح و تضحیح آن نمی توانم و نمی خواهم کرد و همچنین از مولینائی خود ہم بار آوریدم که متعلق مہین ام  
بود که در یک مجلس بعضی ستفیض میگردد و بعضی متروک و محروم میشوند و الايضاً مدت پنج سال شده باشد  
که منشی فخر الدین خان صاحب و خواجہ عبدالاحد صاحب و محمد صابرجو صاحب و بابو مقبول شاه صاحب  
و شیخ شہاب الدین صاحب که اینہم اعیان کوه شملہ اند بایک شخصی ملاقات شد کہ او ملازم یک انگریز بود  
و در وقت بارک ماستری شملہ شیخ عبدالستار نام داشت در مجلس بر سیل تمثیل ذکر عرس خواجہ غریب نواز خواجہ  
معین الدین اجمیری قدست سرہ در میان آمد یکے گفت اسال من ہم بعرض میر و ہم دیگرے مہین نوع نیز ارادہ  
کرد علیٰ ہذا القیاس بگی عازم شدند شیخ عبدالستار گفتند کہ شما کلاسے بعرض رفتہ ہستی گفت ہنسیہ نوکری  
بہمان جا دارم گفتند در اجیر پرز عرس من شمارا کجاسے بنیم گفت ہر جا کہ مرا می طلبیدی یا سید ابن سخن  
در فہم اینہا بعد آمد چون رفتند بجاسے بر سر جہار شریف نشستہ بودند با ہم گفتند کہ این وقت شیخ

عبدستار کجا است گفته بود هر کجا که مرا میخواهد پیدها سخا می یابید معاها سخا پیدا شد و سلام کرد چنان شد  
 و همگی حرکات و سکنات امانند حکومت و تصرف اختیاری حالانکه این همه اشخاص مذکور اهل دنیا هستند  
 باینهمه متصرف هستند که شیخ عبدستار صاحب متصرف و اهل کرامت و ولایت بود عرض که تا قیام  
 قیامت همچنان موجود باشند که با داد اینها قیام لیل و نهار است نقل است روزی حضرت موسی  
 علیه السلام از در و دندان بر که طور بجناب باری تعالی مناجات میکرد و از باری تعالی اشاره بگیاہی شد  
 و حضرت موسی علیه السلام اقبال آن گیاہ نمود و معاً از در و فراغت یافت بعد مدت باز در دندان خود کرد  
 باز به استعمال گیاہ مشارالیه اول توجه نمود و پیچ فایده نداد بلکه در روزیاد شد مناجات کرد بخلاف اثر  
 گیاہ از باری تعالی وحی نازل شد که ای موسی! بار اذل توجه بجا بودی و گیاہ وسیله بود این وقت  
 توجه تو بوسیله است یا توسل الیه فراموش کردی و آن نفع حقیقه بحکم باری تعالی بود و این ضرر از عدم  
 و سالت پس معلوم شد که در هر کار توجه بجناب باری تعالی حقیقه باید بود و مجازاً هر چه باشد وسیله است  
 و اهل الد که از عشق خدا بجهور نباشند و توسل و مایوسل الیه کیان کرد و حضرت شیخ رضی الد عنه درین مقام  
 از سبقت خود ارشاد میفرماید که دایب سلاطین و امار است که معاملات امور سلطنت و تدبیر نظم و نسق  
 کارهای مملکت صباحاً و مساءً سپردن عالمان و کارگذاران عالم میکنند و کار فرمایان هر چه که تغییر و تبدل  
 در امورات معمولات بطور می آید آن همگی مأذون من اللہ میباشد و این گفته نشود که از خود کنند  
 زیرا که از حضرت حق دور نباشند و این حزب عظم که اولیا الله اند همه بر امورات مذکوره مطلع باشند و در  
 نظاره آنها همه امورات عالم را جلوه گری میکنند و من بکرم ایزد سبحان سرشک این جماعت و قطب غوث  
 این حزب عظمی هم تمام کار فرمای آن همه من هم یک وقت بلکه همیشه زیرا که حضرت شیخ میفرماید -

بیت نهم

حَقٌّ وَهُبْتُ مَكَانَهُ لَا تَوْهَبُ

مَا زِلْتُ اَتَعِ فِي مَيَادِينِ الرَّحْمَنِ

همیشه بودم و میگردیدم در میادین و اوا دی رضای حضرت حق جل جلاله تا آنکه بخشیده شدم منزلت  
و مرتبتی که بخشیده نشد دیگر یعنی همیشه در هر مقام و منازل تصوف در هر صورتی و در هر حالتی و  
هر جمعی و روحی که در آن گذر کردیم و سیر نمودیم خواه در آسمان و خواه در زمین بهر گونه که گردیدیم و گشتیم بهیچ  
مضی سولی بود و من و مرضی مولی چنان حل شدم که عین رضا شدم و چنان در آن مقامات مختلفه و اوقات  
متفرقه خوش و خرم هستم و چریدم که بے غم شدم و حضرت شیخ درین اشاره بقام بروز میفرمایند که  
من در حالتی که بروز نمودم از رضا جدا نبودم و بیت

دارند هر کس از تو مراد و مطلبی است

مقصود ما ز دنیا و عقبی رضای است

فصلی در فضیلت از مقامات

بروز مقامی است از مقامات ارباب معرفت و آن عبارت از ظاهر شدن و خود را بطور آوردن خواه  
در جسم غصری و خواه در جسم صوری انسانی خواه بدون آن خواه قبل از پیدایش و خواه بعد از  
مردن و وفات یافتن باشد از ابر و زیگویند در خلاصه المناقب آورده است که حقیقت بروزات  
کمال مشهور است در میان طبقه صوفیه قدست اسرار هم در حال حیات و مات نقل است که بعضی از نشان  
فرمودند که ماکولات و - و مرات از آخرت بدینا آیدیم و از دنیا با خرت رفتیم و تحقیق مسئله بروز این است  
که در مقام خودش صورت جسد از روحانی میگردد و بواسطه غلبه روحانیت و میرود بقامی که تلقین خاطر باشد  
ایشان را با اهل این مقام یا اهل انعام را با ایشان نقل است که مولانا س روم حلال الدین بهفده مقام  
طلب نمودند و مولانا اجابت نمودند خادم تحیر شد و در یک وقت بهفده مقام چگونگی میسر گردید  
و چون حضرت مولانا را درم بنور ولایت دریافت که خادم در تزلزل است بخانه درآمد و خادم را فرمودند  
که در خانه را از بیرون برنجیر کن که همه جابروم و از خانه بیرون نیایم چون با ما و شد از آن هفده جای هفده  
نخل نوشته آوردند و شکریه قبول نیز آوردند و هر یک از اهل آن مقام تقریر کرد که اشب تا وقت صبح  
در خدمت شریف مولانا بودیم و حال آنکه مولانا از خانه بیرون نیامده بودند و در شریعت هم همین راسته



باشد و آن سنا نیست که علما و مینار و فقهای نامدار در کتب تصوف و غیره ذکر کرده اند که روا باشد  
 که هزار نام در یک وقت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را در خواب بصورت مختلفه میندود و آخر نیز اگر جمیع اهل  
 جنت را از زوای صحبت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در یک وقت بپایند آن همه را صحبت میشود  
 از غلبه روحانیت و غلبه روحانیت از عالم قدس است باشد و الله علی کل شیء قدير و لیکن بدلا را علم باشد  
 بآن صورت که بدل گذاشته باشد و اولیا که دیگر را اگر چه آن عوض مثلی باشد اما اطلاع نباشد  
 برگذاشتن آن مثل نیراک کل اولیا را اگر چه اطلاع دارند بجمع مراتب وجودیه اما نه بدفعه و واحده بل بدفعات  
 فلاجرم بعضی اشیاء بر کل اولیا نیز مخفی باشد بحسب عدم التفات و استغراق در صفات و ذات  
 الهی انتهی کلامه و همین بدن بر وزیر بدن مکتبیه نیز گویند و در نفحات اللسان شیخ محی الدین قدس الله  
 میگوید و بعضی رسائل هم آورده که از این طایفه ما بعضی را دیدیم که صورت روحانیت ایشان متحد و متصل  
 میشود و بصورت جسمانی ایشان بر آن صورت متحد و متجده افعال و احوال میگذرانند حاضران مجلس  
 می بینند و می پندارند که صورت جسمانی ایشان میگذرد و میگویند که فلان کس را دیدیم که چنین و چنان میکرد  
 و حال آنکه آنکس را ازین فعل جدا نیست و ما این را بارها از بسیاری این طایفه مشاهده کردیم و معاینه  
 دیده ایم و چنین بود حال عبدالله موصی که معروف است بقضیب اللسان و باید که بر این انکاری نیاری که  
 اعراض خدا تعالی در افراد عالم بزرگ و کاعین بسیار است و بقوت عقل و ادراک غور آن نتوان کرد  
 شیخ عبدالله یافعی رحمه الله علیه گفت که یک بچه از اهل علم را خبر داد که یکی از فقراران می دیدند که نماز  
 میگذارد و روزی اقامت نماز کردند و دانشسته بود فقیهی از سر انکار او را گفت برخیز و نماز بجاعت  
 بگذار برخاست و با ایشان تکبیر نماز بست چون رکعت اول گذارد و فقیه نظر کرد که دیگر را دید سجده  
 و سجده غیر و سجده که نماز میگذارد و در رکعت دوم دو سجده غیر او دید و در رکعت سیم سه سجده را غیر او بجائی  
 دو کسان اول دید و در رکعت چهارم دیگری غیر اینها دید چون سلام دادند دید که همان کس اول است بر سجده

نشسته و از ان چهار کس اثر سے ندید و ان فقیر بوی نظر کر دگفت کدام یک از ان چهار کس بشما  
 نماز گذارد و شیخ عبداللہ دیاغی گوید کہ مثل فقیر شنیدم کہ صا و شد از قضیب البان بالجہ سے از فقہا چنانکہ  
 قاضی موصلی را نسبت بوی انکار تمام بود روز سے دید کہ در یکے از کوچہ ما سے وصل از مقابل وی  
 سے آید باغ و گفت کہ سے را باید گرفت و قضیہ ویرایش حاکم مرقعہ باید نمود تا ویرا بسیاری رسا  
 ناگاہ دید کہ بصورت گری برآمد چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمد و چون نزدیک تر شد بصورت  
 یکے از فقہا ظاهر شد چون بقاضی رسید گفت ای قاضی کدام قضیب البان را با حکم بری و سیتا  
 میکنی قاضی از انکار خود توبہ کرد و مریدش پیش شیخ سید عبداللہ قنادر جیلانی رضی اللہ عنہ گفت کہ قضیب البان  
 غار نمیکند و دگفت گوئی چنین بلکہ ہمیشہ سر سے بر در کعبہ در سجود است و محققان تحقیق کردہ اند کہ از  
 مقامات اولیاء اللہ را یک مقامی است کہ در ان مقام اجساد ایشان حکم ارواح دارد و ارواح ایشان  
 حکم اجساد میکنند و میفرمایند ارواحنا اجسادنا اجسادنا ارواحنا کار اجساد را بار و اجساد میکنند  
 و کار ارواح اجساد و درین مقام کہ مقام برزست و درین مقام ارواح ایشان بہر صورت و شکل کہ میخواہند  
 متشکل شدہ بروز میکنند و مقید و محصور بصورت انسانی نیست بلکہ عام است و در شکل انسان یا حیوان  
 او غیر ہما چنانچہ در خزینۃ الاصفیاء آردہ است کہ شیخ شرف الدین بوعلی قلندر رحمۃ اللہ علیہ ہم ہمہ شیخ  
 شمس الدین ترک پانی پتی است و چون حضرت شیخ شمس الدین از کلیر حکم پر خود در بانی بیت شریف بجز  
 و در شہر سابق ازین مقام شیخ بوعلی قلندر ہم در شہر بود چون چند روز گذشتند روز سے خادم  
 شیخ شمس الدین بطرف مکن شیخ بوعلی قلندر گذر کرد کہ شیخ بشکل شیر متشکل شدہ نشسته دید بسر سید نزد  
 از اسبجا بخدمت شیخ شمس الدین حاضر شد وقوع حال عرض کما کان بیان کرد شیخ اورا فرمود کہ باز پس برو  
 اگر شیخ بوعلی حالا ہمہاں متشکل باشد اورا بگو کہ شیر را بیشہ باید در آبادانی امصار و بلاد جائی شیر مناسبت  
 پس خادم شیخ باز در انجا رسید و شیخ بوعلی را باز بہاں متشکل دید گفت پیرمین میفرماید کہ جائے شیر در آبادانی

اورا بگو کہ در سجود است

حکم

نیت شیر را در بیشه ماندن مناسب آنی الحال شیخ بشکل شیر از بجائے خود برخواست و همان شکل  
 حیوان مفترس که شیر است بیرون شهر رفت و بجائے دورتر از شهر مقام کرد و الحال آن مقام بنام  
 باگهونی از شهر بجانب شرق مشهور است و باگه در زبان ہندی شیر را گویند و باگهونی بمعنی مقام شیر است  
 و آن مقام تا حال زیارت گاہ خلق اللہ است و شیخ بوعلی قلندر چند سال در همان بیشه بر آنجا که نشسته بود  
 ماند باز بموضع بڑھاگیر کہ نام قریہ از مضافات شہر کرنال است تشریف برد و سکونت اختیار نمود تا کہ وصل  
 یافت انتہی خزینۃ الاصفیاء مطبوعہ لاہوری در در احوال شیخ بایزید تنبک زنی چشتی قدس سرہ نوشتہ است  
 و البیہ شیخ بایزید میفرمود کہ چون شیخ را بعد نماز یاد او بر صلائی می بینم گاہ بصورت پیر مغموم و گاہ بصورت جوانی  
 جمیل و گاہ بصورت کودکی و گاہ بصورت شیری یا بر دلیرے بینم و بمرتبہ اول کہ شیخ بصورت شیر و دیدم بیدم  
 چون خوف و ہراس مرا احساس کرد فی الحال بصورت اصلی خود معاودت کرد و مرا فرمودند کہ مترس کہ در خانہ  
 شیران حقانی شیر سبانی نمی در آید خزینۃ الاصفیاء الذکور فی الصدر۔ و وصل و بعد از تنزل بمرتبہ  
 ارواح تنزلیت بمرتبہ مثال کہ واسطہ است میان عالم ارواح و عالم اجساد و جاستے از علما حکمت آنرا  
 عالم مثال خوانند و بلسان شیخ آنرا عالم برزخ گویند و آنرا پیش محققان تفصیلی است بعضی از تفصیل آنست  
 کہ قوی دماغی در ادراک آن شرط است و آنرا خیال متصل میخوانند و احوال نامات و عجایب آن درین عالم است  
 و بعضی را قوی دماغی در ادراک آن شرط نیست و آنرا خیال منفصل خوانند و تحت ارواح و تروح اجساد و شخص  
 اخلاق و اعمال و ظہور معانی بصورت متناسب و مشاہدہ ذوات مجزوات در صورت شہاب جہانی ہم درین عالم است  
 و حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی علیہ الصلوٰۃ و السلام جبرائیل علیہ السلام را بر صورتہ وحیہ کلبی درین عالم دیدندی  
 و ارواح گذشتگان از انبیاء و اولیاء علیہم السلام را کہ مشایخ عظام در صورت شہاب اجسام مشاہدہ میکنند درین  
 عالم است و حضرت خضر علیہ الصلوٰۃ و السلام درین عالم مبینند و صوری کہ در آئینہ ما چیزائے صافی  
 می بینند درین عالم است و ہر موجودی را کائناتاً ماکان صورتی درین عالم مناسب این عالم است و حکم عالم

شامل است جملہ مراتب افعالک وغیرہ را و النفوس الانسانیۃ الکاملۃ ایضاً تشکیلون فی ہذا العالم باشکال غیر  
اشکالہم المحسوسۃ و ہم فی الدار الدنیا و یطہرون بہا علی مرقی یریدون الظہور علیہ بقوۃ انساخہم من ابدانہم  
و بعد انتقالہم الی الدار الآخرۃ ایضاً لازمیاً و القوۃ بار تفلع الموانع البدنی و ہولاً و یسبون البدلار مقدر شرح  
نصوص للعلامة العارف الجامی علیہ الرحمۃ و ایضاً فیہ لوجہ بطور سعیدہ و خاصیتہ تجدد الارواح فی مظاہر  
المشائیۃ المشار الیہا بقولہ تعالیٰ فی مثل لہا بشراسویا و الی عالم المثال یترقی المتخرجون فی معارجہم الروحانیۃ الخائستہ  
بالانسلخ من ہذہ الصور الطبیعیۃ النفسیۃ و کتبسا و ارواحہم بالمظاہر الروحانیۃ و قد کان قضیب البیان  
الموصلی یتطور فیما شا من الصور فی اماکن مختلفۃ متعددۃ ککل صورتہ خطوط فیہا ان الشیء علی کل شیء و قدیر۔  
یوریت الجواہری عقاید الاکابر للشیخ عبدالوہاب الشعرانی و کما حکى عن قضیب البیان الموصلى بانہ ان  
شخصاً من القضاۃ کان یکر علیہ فی ترک اصولوہ و التلطم بالبول فی شہود لعین ندعاه اشیخ یوما الی مکانہ  
و تصور لہ فی صورتہ جندی ثم فلاح ثم قاض ثم ثور ثم عمل ثم سبغ ثم عاد فی الصورۃ الاصلیۃ المعتادۃ ثم  
قال تحكم یا قاضی علی ای صورتہ تحكم من ہولاً و الصور تبرک اصولوہ نقاب القاضی و ادعی ان یدفن تحت  
رجل شیخ انتہی بحر اللور و فی اللواتیق و العہد نقیل است کہ عارف بالبدال علی و اتفق اللار العظمیٰ ابو الجنا  
شیخ نجم الدین کبری رحمۃ اللہ علیہ و کہ معظمہ زادہ اللہ شرفاً و تعظیماً بطواف کعبۃ اللہ مشغول بود و مدیران  
ہم ہمراہ داشت اتفاقاً پائے یک مرید بر گئے ... .. انسا و سگ آواز  
کہ وجنا ب شیخ پس نیت خود نظر کرد فرمود کہ کیت این سگ را لکد کوب کہ وظیفہ از خلفای شان  
بود از دے این غفلت ظہور آمدہ بود عرض کرد حضرت از من این قصور واقع شد در بے خبری ہائی بہن  
بر سگ او فتاد و حضرت شیخ فرمود نہ نمیدانی کہ کیت این سگ بچندین تہر مسند تطبیست بود و حال  
درین صورت بروز کردہ آمدہ است انتہی و تفصیل بمقام بروز اینست کہ ارواح کل عباد و اساتذہ تضرع است  
یکے بجمہ عنصریہ و این عام است و یکے قبل از تجدد عنصریہ تا سوتیہ چنانکہ حضرت علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ

باسلان فارسی معاملہ نمود آن اینست کہ روز سے جناب امیر المومنین مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ زسلان  
 فارسی پرسید کہ اسے سلمان فارسی من کلانم یا تو سلمان تبسم کردہ عرض نمود یا علی یا مولائی تو کلان  
 ہستی کہ داماد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم شوہر فاطمہ زہرا در دنیا قوی و تو باب دینہ العلم و تراصفت کرد پرخیز  
 صلی اللہ علیہ وسلم باقتضیٰ چون اصد شہم البوکر و اعدہ ہم عمر و احیاء عثمان و اقصاء ہم علی مرار با تو چه نسبت  
 مثل مشہور مضرع چہ نسبت خاک را با عالی پاک . و این بر تقدیر یکہ از کلانیت مراد فضیلت گرفتہ  
 شود و اگر از کلانیت مراد کلانیت عمر گرفتہ شود من بسیار کلان ترم از تو کہ تو طفل شیر خوارہ ویروزہ ہستی  
 جناب امیر صاحب امیر المومنین فرمودند ای سلمان فارسی باعتبار عمر و سنین ہم من کلان ترم زیرا کہ  
 یا در کن فلان تاریخ در فلان روز در فلان بیتہ از قافلہ جدا مانده بودی و شیر سے پیش رو کے شہا بایستاد  
 از زندگانی خود را پس شدہ بودی سوار سے پیدا شدہ کہ جوان بود بہیئت شہا بعت و قوہ بہت خود را  
 در مقابل شیر روی نمود و از تو برگردانید و ترا خلاص کرد و فکر کن کہ آن جوان کہ بود بنظر تامل سوئے من بنگر کہ  
 او من بودم امیر صاحب در ہمالوقت در ہمان صورت جوان بر در نمود و تا اینکه تصدیق کرد سلمان فارسی  
 و گفت خدا شوم بیشک در مراتب و منزلت بہتر بودی و عمر ہم شما کلان تر ہستی و مرا با تو ہرگز برابر نیست  
 انتہی و در تفریح الخواطر مذاقب شیخ سید عبدالقادر آورده اند ان یوم یوم رمضان دعا کا سبعون رجلا  
 فردا فردا البغیر علو احدہم بالا خولا نظار فی بیتہم لحصول البرکۃ بحضورہ فاجاب  
 لكل واحد منهم فحضرت فی بیتہم و افطر معهم فی ان واحد و افطر ایضا فی ذلک الیوم  
 فی التکیۃ العلیۃ و شاع ہذا الخبر فی بغداد فخطر فی قلب خادم من الخدام ان القوت  
 و رضی اللہ عنہ ما خرج من التکیۃ فکیف یتصور و احاحہ الی بیوتہم و اکل معهم طعامہم فی ان  
 واحد فتوجہ القوت الیہ و قال ہم صادقون فی قولہم و انی آجبت کل واحد منهم  
 و حضرت و اکلت طعامہم فی بیوتہم فردا فردا انتہی و انظار کردن شیر زردانی قبول فرمود

محبوب ربانی بانی مبنای میر سید علی بهمانی قدس سره از نیم افطار کردن در چهل خانه که مدعو شده بودند بهر خانه رفتند افطار کردند و هر یک مرید را که داعی بود و هدی یک غزل دادند هر یک غزل یک نمون اسراری است ازین سبب آن چهل غزل چهل اسرار مشهور است بروقت صبح که تکی خانه شدند و هر یک مدعی بود که حضرت میر سید علی بهمانی در خانه من شب افطار کردند و یک غزل نوشته دادند حل آنکه جناب میر سید علی بهمانی از خانه بیرون رفتند و همچنین میر بابا حیدر تیله مولی علیه الرحمۃ بارادت طلب خدمت جناب والا خطاب شیخ الاسلامی سید الشهدا و مروج و مرثی الش و جان شیخ حمزه سلطان علیه الرحمۃ رفت بود زیرا که میر بابا حیدر را بدیشان حکم ارادت در واقعه دستخاره شده بود و چون در موضع تخریر رسید پرسید که شیخ حمزه سلطان کیست گمراهی نشانی نیافت آخر در مسجد رینه چند مدت قرار گرفت شنید که در خانه رینه فرزندے قلند شد حمزه ویرا نام کردند التجا کرد که من ویرا دیدن میخواهم والد جناب محبوب الم چونکه مسکین نواز و غمخوار هر که مرید بود و با میر صاحب اختلاط و تعارف چند روزه ششم بود و بخیلگی میر صاحب مرغوب نکرد و فرزند و بلند از خانه کشیده میر صاحب زیارت کنانید و بوسی رشادت و هدایت بدیع ارادت رسید فرحتی رویداد با عثمان رینه را که والد محبوب الم بود عرض کرد که گردانیدن این فرزند بهو خوری و نمایش سبزه و گلزار و آبشار بر آسین فرزندین تفویض شود تا هایت حکمای غنی بتعلق من باشد فرمودند بهتر پس گاه و بیگاه میر حیدر ویرا در کنار خود گرفته بسیر صحرا و باغ و چهار می برد و خاطر میر صاحب مطمئن بود که روزی این فرزند پیر من خواهد بود اما باعتبار اینکه نو پیوسته بود و مخدوم صاحب شیر خواره بود بلند زبان بنظر می آمد درین متردد بود در همین تفکر مخدوم صاحب را بر زمین نهاده و گردش تنگیه و غیره تا نیفتد مستحکم کرد و خود بنوع مترش که پیش روی مرشد باشد متلوک نشسته فرزند برد مخدوم صاحب از سن صغیر در سن کبیر بر فرمود و میر صاحب را التوجه داد و میر صاحب سر برآورد و دید که بجای یک شیر خواره شیخی عمر مبارک پشانی نشسته است و با میر حیدر را فرمود که بنشین همچنین متلوک

متوجہ پیش ترن پس جناب مخدوم صاحب میر حیدر را تلقین توجہ و تشل فکر و فکر کہ مناسب حال و سہ بود  
تلقین نمود لب دازان تا وقتی کہ جناب مخدوم صاحب کلان شد و بر سبب غفلت رسید میر حیدر را در  
جسم بروزی توجہ میدادند و تمام ارباب کمال را درین مقام ہمین معاملہ است و از جناب محبوب سبحانی  
قطب ربانی درین مقام بروزی درین و متقدیرین را امداد و اول و استعانت نمودن خواہ قبل از جو و غرض  
خواہ بعد از وصال چہ عجبست اما خارجیان این زمان را کہے باور شود باین کمالات سیت

شکر اربا و رندار و این کرامت و دروغیت

اکی بیو جیل سیدل معجزہ باور شدہ است

نقل است. روزی شخصی ابوالعالی نام در مجلس جناب شیخ سید عبدالقادر حاضر بود در شانائے مجلس  
ویرانقضاے عظیم گرفت چنانچہ در احوال حرکت نامند و بی طاقت شد بطریق استفانہ بجناب شیخ نظر  
کرد شیخ یک پایہ از منبر فرو آمد بر پایہ اول سرے همچو سر آدمی پیدا شد پایہ دیگر فرو آمد بان سر و دوش  
و سینہ ظاهر شد و پچنین پایہ از منبر فرو آمد آن صورت زیادت میشد تا صورتی شد بعینہ مثل صورت شیخ  
و سخن میگفت آباد ازے مثل آواز شیخ و کلامی مثل کلام شیخ و این در اخیر آن شخص من شاد و اللہ کسی نمی بد  
و شیخ آمد بر بالاے سر وی بایستاد و استین خود. یا منبیل خود بر سر آن شخص پوشید آن شخص خود را  
در صحرائے یافت کشادہ و در انجا جوئے آب و زکنا جوئے و ختی با خود دستہ کلیدے ہمراہ داشت  
از آن درخت بیاد و بخت و بقضائے حاجت مشغول شد بعد از آن وضو ساخت و در رکعت نماز گذارد  
و سلام داد و شیخ استین یا منبیل از سر وی برداشت خود را در مجلس حاضر و دید و اعضائے وی از آب وضو  
تر و نقضائے حاجت مدفوع شدہ و شیخ بر بالاے منبر سخن گویان کہ گویا برگ از منبر فرو نیا مدہ بود آن  
شخص خاموش بود و باہر چکس سخن نگفت و دستہ کلید را طلب کرد و با خود یافت بعد از مدتی دیر  
بجناب بلاد عبم غمیت سفر شد چہا رتدہ روز از بغداد راہ رفتند بصحرائے فرود آمدند انجا جوئے آب  
روان بود بر خاستند وضو کنند و دید آن صحرائان صحرائی مانند کہ آنروز وضو ساختہ بود و آن درخت را در یافت

و دوسته کلید که آنجا کوخته بود نیز یافت و چون بیدار بازگشت پیش شیخ رفت تا آن قصه را بازگوید  
شیخ گوش او گرفت و گفت یا ابا العالی تا که زنده هستیم این قصه را با کسی بگوی - نفحات صفحہ ۳۸ مطبوعہ  
مبہمی و بعد مفارقت روح از جسم نیز همین حکم دارد چنانچه پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معراج ابرار  
انبیا را دیدند کہ در آسمان نماز میکردند ایستاده بقصر دوم روح و جسم است کہ جسد غصری را  
روحانی صفت گردانند اگر خواهند آن روح دائم باشد و روح بعینہ در جماعت جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ  
وسلم بود ازین سبب جسم پاک را سایہ نبود و روح و جسد غصری حضرت بلال حبشی و جسد و روح حضرت  
اولیس قرنی رضی اللہ عنہما در تنقبت کثر لا اعمال از ابوہریرہ نقل کردہ است کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ  
وسلم ای بلال! بگو ما من کہ امیدوارم کہ میگوئی و خبر دہی اذان مل کہ سبکی در اعمال سلام کہ عمل نافع است  
بہ تحقیق من شنیدم در شب کہ گذشت صدائی غلین تو پیش روی من در جنت یعنی ترا شب در جنت  
دیدم و آواز غلین تو بگوش من رسید این عمل تو کدام است کہ اذان این رتبه بلند ترا حاصل شد عرض کرد  
ایمچ عملی نکردم اما امیدوارم کہ بتحقق قہار میکنم و آنچه نوشتہ شدہ است برائے من اینکہ تحیت الوضو  
خواندم و ایضا از جابر رضی اللہ عنہ مروی است کہ گفت فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمدن در جنت  
پس شنیدم آواز خوشنہ آواز خواب کردن پس گفتم و مسالت نمودم کہ چنین جای ادب این بی اہلیست  
و این بے ادب کیت ندارد سید کہ این اولیس قرنی است حضرت صلی اللہ علیہ وسلم التماس کرد کہ حضرت  
قدس مرا شوق تمام است کہ اورا ببینم و دریا بگو کہ وی بسی خیر خواہ است نسبت از حضرت سبحان فرزان آمد  
کہ بعد از ہفتاد سال اندکے استراحت نمودہ است و بدگاہ ما عہد کردہ است کہ مراد ہر دو جان پوشیدہ  
داری بچپکس را بہن آستانگہ دانی و مرا نیز باو عہد کردیم کہ ترا و اشال ترا با یکپس آستانگہ دانی و ہم  
تصرف یوم تلطیف اشیا است یعنی ارواح کاملہ کل چنانچہ لطیف بالذات اند و لطیف بالارتداد  
کہ اشیا را مثل خود لطیف سازند و این تصرف در ملائکہ واجبہ ہم است ما ذون بولدن احضار آن شرط است

باز آن قدر کہ در کتاب



چنانچه گفتن عفریت در حضور تحت بلقیس انا انیک به قبل ان تقوم من مقامک و گفتن آصف  
برخیا انا انیک به قبل ان یوقد الیک عرک ملائکه ان تحت را حاضر کردند بحکم آصف برخیا لطیف  
آن سر یزید و اولیا را که خداوند تعالی طاقت و قدرت داده باشد چنانچه طے مسافت بعید را بخفیف  
و شئی ثقیل را بخفیف سازند و قلب اعیان همین معنی دارد و حضرت شیخ سید عبدالقادر جیلانی سرور اولیا  
و قطب اصفیا هستند چنانچه در کتاب الطایف الاولیا نوشته است و آن کتاب الطایف الخفیف  
عمدة الخلفاء النبیة شامیه خواجه کمال الدین بن شیخ المشایخ خواجه عبداللطیف البغدادی الشاہ الغیاثی  
رحمة الله علیه آورده اند که مرویت از حضرت اعظم رضی الله عنه بعلیه شوق و مشاہدہ جمال حضرت سید عالم  
صلی الله علیه و آله و سلم از مقام خویش که مقام منتهای مقامات اولیا و انبیا است بحکم لطیف بلازمست  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروقت سوار شدن نبی صلی الله علیه و سلم بر سواری رفوف حاضر شده شش  
داوده و دهمین شیرعین سید الکونین بر دوش گرفته انور بر رفوف سوار شدند از حضرت رب العزت  
نداد که ای صیب من میدانی که این شانه دادن چیست و این کس کیت و نامش چیست آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم بفرگاه باری تعالی عرض کرد که یارب العالمین این روح را با وجود اخطا ظرفیت کمال  
عشق و محبت میبایم و نامش تو نیکو میدانی نداده یا محمد این فرزند نداشت از نسل حسن بن علی رضی الله عنہم  
و نامش عبدالقادر است در مقام ولایت و رتبه محبوبیت انبی و معشوق لم یزلی بطیف است پس آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم شکر و ثناء را از وی بجا آورده حضرت غوث پاک را بقبض باطنی مخصوص متمنا ساخته  
فرمود دنیا و دین سے قد طاب قلبی برویتک و طاب خاطرك برویتی و انت محبوبی و محبوب الله  
و مریدی و خلیعتی و قد می هذه علی رقیبتک و قد مک علی دقاب اولیای امتی آوردند  
که چون غوث پاک دین عالم دنیا بسجده غصری ظهور فرمودند از قدم مبارک انور صلی الله علیه و سلم بر رقبه  
ایشان نمایان بود و مانند اثر مہر خورشید که بر کف مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمایان بود و بیت

نشان دران چنانچه  
چنانچه حضرت  
جلیل القدر  
و شریف

تو چرا پانہنی بر سر اباب و نا	مصطفیٰ پائی مبارک بہند بر دوش
<p>ایضاً در عز العاشقین فرید عصر و جید دہر شیخ رشید بن محمد الجندی رضی اللہ عنہ آورده است کہ شب معراج حضرت جبرائیل علیہ السلام نزد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم از جنت بُراقے آورد برق رنتر ہلال نعل انجم سمار صاحب معراج صلی اللہ علیہ وسلم خواست تا بران سوار شود براق کہ از برق تیز تر و زود رو بود قرار نیک گرفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ای براق تو منی آسائی و تحت من تیزی میکنی عرض کرد یا رسول اللہ جان من فدائے خاک نعلین تو باد آرزو دارم کہ بمن عہد کنی کہ چون روز قیامت داخل بہشت شوی بمن سوار شوی فرمود نعم باز براق سوال کرد گفت یا رسول اللہ در قیامت در پیش تو براق ہا آرند کہ ہر یکے خوب تر و بہتر از من باشند مرا الوقت چگونہ شناسائی خواہیم کرد یعنی نشانہ دار بدست مبارک خود برگردن من زنی تا نشانہ دار تو باشم بلاغ بنگی خود مرا مشرف کنی۔ رسول صلی اللہ علیہ وسلم دست مبارک خود برگردن وی زد پس براق از شادی در پوتین خود گنجید و چنان بر خود بیالید کہ چہل ذراع کلان شد شہسوار سیدان نبوت و رسالت کہ عرش برین کمتر پایہ کہ کسی نہ است دوست با تقضائی مصلحت و حکمت از لی پارہ وزنگ فرمود درین اثنا روح پر فریق حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ حاضر شد عرض کرد یا سیدی وضع قدمک علی رقبתי وارکب سفرو</p>	
چشم بد دور کہ امشب شب معراج است	سر بریز قدمتی ہمدمی نازم
<p>پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قدم مبارک خود برگردن جناب غوث الثقلین نہاد و سوار شد و فرمود قدمی ہذا علی رقبته و قدمی علی رقبته کل اولیاء اللہ و عباد الصالحین انتہی۔ و ایضاً۔</p>	
<p>ہما مایہ فی سسری و اعلانی سکادی و حیارہ من شہودی و عرفانی یطوف لے الافلاک و الحب سبحانی</p>	<p>من کلام علی الاولیاء القیت سری و برہانی فا سکر ہم کاسی فبا قوا بحجرۃ اما کنتم قبل القبل قطباً منجلاً</p>

و من خمره التوحید با کاس سقانی	دقت کشنه بالاستار بنور وجهی
و نادانی دلی حقیقه و ناجانی	افاد سده البیضاء و فاسد زده الطی
فلاحت لی الانوار و الحق اعطانی	وصلت الی العرش المجید بحضرة
فلاحت لی الاملاک و الله سبحانه	ذفرت لعرش الله و اللوح نظرة
و من خلقة الشریف و القرب کسانی	و توخنی قال الوصال بتظيرة
خارت و غیض الماء فی سراع الی	فلو اننی القیت سری لدجلة -
لحدت النار من عنم سلطانی	ولو اننی القیت سری علی فارس
لقام باذن الله حیا و فا حالی	ولو اننی القیت سری علی میت
فسرت التوریه و السطر عبد الی	وقفنت علی الاخیل حتی سرحته
فسرت نبورا کاملا فتر قرآنی	کذا سبعة الالواح جمعها نهتها
اخی و رفیقی کان موسی بن عمر الی	و خضعت بحار العلم من قبل نشائی
و جدی رسول الله فی الاصل ربانی	لمن فی رجال الله نال مکائی
سمی تعجی الدین و الاصل جیلانی	اذا قادر الوقت عبد المقادر

و همچنین در اولیاء الشریع نیز موجود است و همیشه خواهد بود و مرتبه سوم که بر روز بعد مفارقت جسم عنصری است در حضرت شیخ رضی الله عنه از همه اولیاء الدین مرتبه در ترقی است و تاقیامت خواهد بود و این مقام حضرت مصطفی رضی الله عنه خیر سید هد که همیشه بودم و در اوید مرضیه رب المعبود و مرتبه بیست موجود و یحیدیم در آن مامون میمون که عبارت از سیر مقامات قرب و معرفت و عشق بازیدن است و مرتبه عشق پسندیده طرفین اما از جانب حقیقه و از جانب معشوق مجاز زیرا که منزله است و سخا از پیچ و ارضیات و هر چه که از زبان عاشق بر آید از خود حقیقت میگردد و از محبوب معشوق مجازاً

که تجلی است در عاشق از سنجیت در قصیده شریفه روحیه حضرت شیخ میفرماید - ابیات -

وما قلت هذ القول فخرًا وانما	وما لي الاذن حتى يعرفون حقيقتي
وما قلت حتى قيل لي قل ولا تخفت	فانت ولي في مقام الولاية
اذا الذكرك المذخور كذا الذكرك	اذا الشاكر المشكور شكرًا بنعمة
اذا العاشق للعشوق في كل مضم	اذا السامع المسموع في كل نعمة
اذا الواحد الفرد الكبير بذاته	اذا الواصف الموصوف علم الطيرفة
ملكك بلاد الله شرقًا وغربًا	وان شئت افنيت الايام بالخطبة
وقالوا فانت القطب قلت مشاهدًا	وقال كتاب الله في كل ساعة
وفاظر ما في اللوح من كل اية	وما قد رايت من شهود بمقلته

چونکه این مرتبه علیا و مدارج قصود کسب نبییتند بلکه و نبییتند و من شاگرد و شکورم که آن مراتب و مدارج بلند مرا عطا فرمودند که دیگر را عطا نشده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و ذلک الفضل من الله و کنی بالله علیمًا - نداین پس - بلکه - بیت جسم

اصحی الزمان کحلہ مرقومہ . ترهوا و نحن لهما الطار الدُّعْب

گشت زمان مانند جامه نقش که تنافض میکنند و نقش طغ و طراز آن جامه ایتم عمل و مقرر است که نفع متبرکات بیاعت افعالی که موجب خیر و برکت باشند ادا کرده شوند در ان مقام نیز جای متبرک نام نهاده شود و بدان نام متبرک که شهر گرد و خوشنودی و رضامندی مجبور بر حق و ران است چنانچه در حدیث آمده که یک کوه بکوه دیگر ندا میکند و آواز میدهد بل مرکب احد ذکر الله تعالی ای فلان کوه رفت کسی بر شما که اذکر خدا میگرد یعنی صاحب دله بر شما که ذکر و چون جواب میگوید نفسم یعنی رفت بر من صاحب دلی پس آن کوه باین کوه مرور کرده بران کی انا بل

دل هست و پس بشارت میدهد او را و مر جاسیگوید که تو مقبول هستی که بشا اهل دل گذر کرد و یا  
 خانه کعبه که بیت الله است که مقام اعمال پسندیده حق است و خلق الله را مورد بطواف آن  
 از راه دور و روی آیند و در عرفات حاضر میشوند که حج موقوف بر حاضر شدن در عرفات است و پس  
 از آن در مقام مناجای آیند و پس از آن در مکه و همه جا را سنا سک حج که تعیین هستند و عمل از مثلاً و نصاب  
 جماعت سه اند یعنی لیکن نفر جماعت منعقد گردان این انصاب ابتداست و انتها جماعت را حدی ندارد  
 که لک یا بیستند هر قدر که مردم در جماعت بکثرت میباشند همچنان همراه آنها ملایک هم بکثرت  
 میباشند ثواب زیاده شده میروند نماز در هر روز پنج وقت میباشند خواه در مسجد خواه در حضر خواه در سفر  
 خواه در امر و خواه در مباح خواه در بحر و خواه در بر باشد از پنج وقت زیاده نیست و از آن کم نیست  
 خواند با تنبیه سفر از پنج رکعت بدو رکعت تخفیف یا در اوقات نماز پنجه نوح در تمام عمر یکبار است  
 از هر طرف جوق جوق می آیند و احرام می بندند و بجای مخصوصه بوقت مخصوصه بلیک زمان استاده  
 میباشند و بر این امتثال بر حجاج رحمت خدا نازل میشود زیرا که ملکوت نازل میکند خواندن یک  
 کلمه را ثواب یک لک میباشد و می یابند پس ثابت شد که بعضی لزوم برکت مکانیه باشد  
 چنانچه عرفات و محرم محرم و کعبه الله و همچنین بعضی لزوم برکت زمانیه میباشد چنانچه ماه مبارک  
 رمضان و روز عاشورا و روز عید و روز عرفه و روز جمعه و شب برات و شب قدر و اینها را لزوم برکت  
 زمانیه است و حضرت مصنف قصیده رضی الله عنه می فرماید که وقت موجود من هم موجب برکت است  
 و روشن گشت روز زندگی من و وقت حیات من و مزین و مزینه گردید زمان من از عشق و عبادت  
 من و یاران من مانند طراز جامه نقش و خضر میکند می نازد و وقت موجود از موجودی ارباب  
 معرفت که همگی بایان من اند عموماً و همچو طراز جامه و طمع سلاطین که بران جامه فاخره می باشد از موجودی  
 عشق با کمال بامشوق و معبود لایزال که این طراز و میحان بر سر خلعت شالان زیاده تر زینت

سید هد مانند حله مذہب و تجلی دازین مراد و اشارۃ اذ انوار و برکت اولیاد اللہ کہ نجوم ذلالت اند  
 چونکہ فراق حجاب سخت ترین فراقهاست عاشق و لایم در فراق وطن است زیرا کہ وصال لایق  
 مرتبہ محبوبی است و فراق در حیز مرتبہ عاشقی و از آنست کہ معشوق ہموار و در مقام فاز است و عاشق  
 ہمیشہ در سوز و گداز است معشوق ہمیشہ در اوج تفرز و کہر بایست و عاشق ہمیشہ بر خاک غاری بدر و بلات  
 ولیکن اینجا سری است بنایت لطیف و آن آنست کہ گاہے می باشد کہ صفات عاشق و معشوق  
 فانی شود و محو گردد و باوصاف معشوق باقی شود اگر عاشقی را گاہے وصال جمال نماید در نیال تواند بود  
 حاصل کلام آنست مادام کہ عاشق است در بونہ فراق است گذارش لازم حال عاشقی است چنانچہ  
 در مناقب غوثیہ منقول است کہ چون حضرت غوث پاک در ایامیکہ در وطن ہالوت خود گیرالو دند  
 روزی در صحن دولتخانہ بودند و آواز مالت غیب در گوش حق نبوش آنجناب رسید کہ اسے  
 سید العقبہ دراز دو مقام کہ عاشقی و معشوقی است کدام را بتو ازین دو عطا نمایم دولیت این ندای غیب  
 و صدائے لاریب بگوش حق نبوش شنیدند بار دوم این واقعہ را بحضرت والدہ صاحبہ ماجدہ  
 مکرمہ ام الخیر فاطمہ را اظہار نمود والدہ صاحبہ ماجدہ در جواب فرمودند ای فرزند دلبد کنون اگر بار دیگر  
 این ندای بنوی عرض نمائی کہ تمام معشوقیت و محبوبیت محبت شود و آنحضرت فرمودند اسے مادر  
 صداقت اثر بنجابت گہر مرا چ اختیار است کہ بگویم چندین دچنان بجز رضا و تسلیم حضرت والدہ ماجدہ  
 ازین کلام خیلہ خوش و خرم شدند و فرمودند قریب است کہ جناب تقدس و تعالیٰ این ہر دو مقام  
 ترا عطا نماید ناگاہ از حضرت الجل کبریا حکم شد یا عبد القادر این ہر دو مقام معشوقی و محبوبی  
 بتو دادیم مبارک و یعنی عاشق و معشوق ما با د آخر الامر ہجیان شد و خبر دادند شاہ گفتند بود  
 سنجیہ الاولیاد و ابوال وادتا و مرشیخ سید العقبہ در راوتی کہ حاضر می شدند نزد وی و میگفتند  
 السلام علیک یا مالک الزمان و یا امام المکان و یا قایماً بامر اللہ و یا وارث کتاب اللہ

ویانا نب رسول الله یا من السماء والارض ما نکتہ واهل وقتہ کلهم عاملتہ یا من  
 یانزل المطرید عوته ویدر الضرع بیکتہ رضی الله عنه این کلمات اشارت است بر مرتبت  
 کبری و فرویت علیا و ثابت شد کہ وقتی مبارک از عین وقتیت خود باشد و وقتی دیگر از غیر خود چنانچه  
 اصناف غیر آنوقت کرده آید اگر مبارک باشد مبارکتر گردد چنانچه در حدیث صحیح آمده است از ابن  
 عباس رضی الله عنہما سئل ما خیر الايام وما خیر الشهور وما خیر الاعمال فقال رضی الله عنه  
 خیر الايام یوم الجمعة وخیر الشهور شهر رمضان وخیر الاعمال الصلوة الخمس لوقتها  
 فمضى على ذلك ثلث ايام فبلغ علیا رضی الله عنه ان ابن عباس سئل عن ذلك فاجاب  
 بکذا فقال علی رضی الله عنه لو سئل العلماء والحکماء والفقهاء من المشرق والى المغرب  
 لما الجابوا بمثل ما اجاب به ابن عباس الا انی اقول ان خیر الاعمال ما یقبل الله تعالى منک  
 وخیر الشهور ما تتوب فيه الى الله تعالى مومنا بالله منبهات وچنانچه گاه است از وقت امید  
 گرفته میشود و آرزو کرده آید و اگر آن آرزو از عبادات باشد و بر عبادات دیگر اجر زیاده مثبت است  
 در این آرزو از زیاده اجر مرادات چون دعا بمحل اجابت و مقصود بمحل خضوب و تیر بر طرف و قرب  
 از نزدیک و دوری دوری از نزدیک میسر گردد و محل آید چنان که آرزوئی غلیظه اول و مقبول بارگاه  
 ازل حضرت عتیق و جائے نشین سجاده تحقیق جناب ابابکر صدیق رضی الله عنه کرده است و بمحل  
 اجابت رسیده و حدیث برین دل است قال ابابکر الصديق رضی الله عنه حبیب الی من  
 الدنيا ثلث النظر الی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم وافتاق مالی علی رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم وان یکون ان نبی تحت رسول الله صلی الله علیه وسلم منبهات  
 و در حدیث صحیح دیگر جا آمده است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم صدق المحبته و ثلث  
 خصال الاول ان یتحاشر کلام حبیبه علی کلام غیره والثانی ان یجتار رضی حبیبه علی رضا

خایه و الثالث یقدم امر حبیبه علی امر خایه - انتهى کیف لاشیان است بشان خلیفه  
 اول که این مأمول در عین حصول درآمد و این دلیل و برهان است بر دعوی صدق شان و محبت  
 و عشق آن که بر نسبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داشت محبت بهین است و در تفسیر احسن لقصص  
 ملا معین هروی میفرماید بدانکه اهل حب را در محبت سخنان بسیار است و لطایف بشمار و در تشریف  
 محبت چنین گفته اند محبت آنست که هر چه بتو منسوب باشد از ظاهرها و باطن و صورت و معنی در دنیا و بقا  
 همه را عجب و اعجاب لم داری و هیچ چیز از خود بر آس خود نگذاری شیخ ابوالخیر بنیانی رحمه الله علیه گفته است  
 که جب و در حرف است حا و با ح اطلاق بر وجه دارد و با بد کن یعنی هر که دعوی محبت الهی کند می باید که  
 از روح بدن دست بشوید سخن از جان تن نگویید و فرود

این منم نه منم اگر منی توئی	در در بر من پیر منی مهت توئی
در راه غمت مراندن مانه جان	در زانکه مرا جان و تن است توئی

و بعضی در تشریف محبت چنین گفته اند محبت آنست که تمام بذات و صفات خود محو شوی تا  
 محبوب بذات خود قایم مقام تو باشد تا هر گاه که از خود لصبب جوئی و در ایابی و از خود اثر نه بینی  
 شیخ منصور حلاج گفته حقیقت محبت آنست که تمامی از صفات خود فانی شوی و متصف با صفات محبوب  
 خود باقی عارفی گفت حقیقت محبت وقتی است و بد که دل از هیچ کدورات نفسانی پاک گردد و چون  
 سلطان محبت الهی در دل بنده نزول کند محبت غیر را در آن دل جا نماند زیرا که محبت آتش است  
 سوزنده در صم کانون دل بنده فروزنده چون شعله است غیریت بر افروز و هر چه جز خود است یلبد آید  
 بسوزد - بلیت

عشق تو آتش است جان میسوزد	وز جان که بر پرداخت جهان میسوزد
این طرند نگر که چون بگویم ناست	از بهیت آن کام و زبان میسوزد



نقل سنت که موسی علیه السلام مناجات میرفت مردی را بر سر راه نشسته بود چون موسی علیه السلام را دید تحت بجا آورد و گفت ای موسی میدانم که مناجات میروی حاجتی از ملک تعالی برائے من در خواست نمائی گفت نعم گفت حاجت چیست گفت آنکه از محبت خود یک ذره در کاس من کند و قطره از آن شراب در کاسم چکاند بعد از آنکه موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد در ویش را فراموش کرده بود حق تعالی فرمود حاجت آن در ویش را چرا عرض نکردی گفت خداوند عالم تری فرمود یا موسی همان ساعت که او تر گفت حاجتش را روا کردیم موسی علیه السلام باز گشت چون بمنزل آن در ویش رسید او را آنجا ندید گفت الهی آن در ویش کجا رفت فرمود از تو بگریخت گفت الهی با خلق التیام میزد گفت سیکه با خالق بیامیزد حاجت خلق چیست گفت الهی آرزوئی دارم او را بمن نمائی تا به بیمم فرمود بر سر آن کوه بروی موسی علیه السلام بر آن کوه برآمد دید که آن بپاره خود را از کوه انداخت و بر هر سنگی پاره از او ریخته و از هر پاره کلمه الله الله بر می آید موسی علیه السلام گفت الهی بادوستان خود چنین معامله میکنی تا با دشمنان چه کنی خطاب آمد که یا موسی اگر از محبت خود ذره چنانچه در کاسم جانش انداختم بر کوه های عالم نهم همه کوه ها را پاره پاره میشوند و طاقت نیارند از این بار

ای ز یک تابش تو کوه احد پاره شود	چه عجب مشت گلے عاشق بپاره شود
عزم سفر و در و جان می نهیش بندگان	بگسلد بند ترا عاقبت آواره شود
چون بجوی از عقبش دامن جملش کشی	آتش سوزنده ترا لطف و کرم پاره شود

آنکه خطاب آمد یا موسی اگر چه روینا با وی این کردم اما نظر کن تا در منزل بهشت مشاهد نمائی موسی علیه السلام نظر کرد و قبه دید از یک دانه مر وید فرمود منزل وی این است و من نیز نبات و ابراهیم بیت

اگر مایع نباشد نه بر نیارند عقبی	چون تو دارم همه دارم و گرم هیچ ندارم
----------------------------------	--------------------------------------

سکه همه ارباب شریعت و طریقت که محبت در همه شایع عزیز است و قاعده کلیه است عزیز را در دل عزیز

جائے دہ چنانچہ سابقہ ذکر آن گزشتہ و تفسیر آیہ اکومی منوالہ عموماً و دوستان خدا عزوجل  
را نام خدا کے عزوجل از ہمہ اعزاز است بدو محبت میگردد و از او دل خود جائے میدهند کہ وسیع  
است کہ وسعت دل را بیان نتوانم کہ کہ خالق دل وسعت آن میداند شمه از آن نیست کہ  
ملازمین و تفسیر احسن لقصص در ذیل آیہ کریمہ قوله تعالی قد شغفنا حباً می آرد۔ بدانکہ رشتہ خفایا  
بزرگان را اختلاف است نزد اہل کمال و ارباب عرفان شغاف یک طور است از اطوار دل و  
دل را برائے او ہفت طور اثبات کردہ اند زیرا کہ دل بر مثال آسمان است و تن بر مثال زمین کہ  
آفتاب روح از آسمان دل بر زمین قابلیت می تا بدو آن را بنوریات نور میدارد و همچنان کہ زمین  
را ہفت تعلیم است و آسمان را ہفت طبقہ قالب را نیز ہفت عضو است چون ہفت تعلیم زمین  
دل را نیز ہفت طور است مناسب ہفت طبقہ آسمان و چنانکہ بر ہفت تعلیم زمین ہر تعلیمی را خاصیتی  
دارد و نوعی از اجناس پیدا شود کہ در دیگر تعلیم همچنان نباشد از ان ہر عضو علیحدہ کاری آید کہ از عضو  
دیگر نیاید و همچنانکہ ہر طبقہ از آسمان محل کوکبی است سیارہ و چہنچہ ہر طور از اطوار دل معدن  
گوہر و دیگر است الناس معادن کما حداد الذہب والفضہ۔ طور اول را صدر گویند و آن  
معدن گوہر اسلام است کہ امن شرح اللہ صدقہ لا اسلام ثم فروع علی نور حق درجہ۔ و اگر  
عباد باللہ متہذا از نور اسلام در گذر و معدن ظلم و ستم گرد و من شرح بالکفر صدرا و جماع ساوین  
شیطانی صدر است و صدر بر مثال پوست است مردل را در درون دل و ساوین را راہ نیست  
زیرا کہ دل حرم حق است جل و علایک چکس را در حرم خود راہ ندہد۔ رباعی

مرا در دل بغیر از دوست چہیزی در نمیگنجد	سزا بخدا سلطان کسی را بیک شکیبایی
درون قصر دل دارم کی شاہکی کہ گاہی	ز دل بیرون زندانیم بہ بھر دنیا بند
و حفظناہا من کل شیطان رجیم و آسمان کہ حرم الایکہ است شیطان را در و سے را نیست	

دل خاصه هم ایزدی است حق سبحانه و تعالی شیطان لعین را چگونه و روی راه و دهان عباد گیس  
 لاک علیه السلام سلطان در نفحات الملائک که حضرت غوث رضی الله عنه در بدایت حال سیاحت  
 میکردند شخصی پیش ایشان آمد و راه گزینی شناختند بحضرت غوث گفته که صحبت میداری گفتند البته  
 گفت بشرط آنکه مخالفت کنی گفتند انشاء الله علم گفت اینجا باش تا من بیایم پس پست تا یک سال  
 نیا مد بعد یک سال آمده ساعتی بنشست گفت از اینجا زوی تا من بیایم یک سال دیگر نیا تا سه  
 سال همچنین ساخت پس باز آمد با خود نان و شیر آورد و گفت من خضم مرا فرمودند که با تو طعام خورم  
 با هم دیگر طعام خوردند و در بعد آورد آمدند یکم از ایشان رضی الله عنه پرسید که درین مدت سه سال  
 از کجا میخوردید و قوت خود میکردید و جواب گفتند که از آن چیزها که انداخته شده است بر زمین میخوردیم  
 و نفس من ظاهر شد بصورتی و قضرع میکرد بسوی من در آنچه میخواست دگانه جنگ میکرد و حق سبحان  
 تعالی بمن نافر میشد و بعد از آن می آمدند من شیاطین بصورت مختلفه و صفهای بستند پیاده و سوار و  
 با انواع سلاح کارزار میکردند به شهب نار و بعد از آن در خاطر من تسکینی و ثباتی پیدا میشد و آوازی  
 می شنیدم که بایست یا عبد القادر ترا تا سید کردم بنصرت خود پس آن همه می گریختند و در عین یسا  
 غائب میشدند و گاهی می آمدند یکی از ایشان تنه مرا می رسانید و میگفت از اینجا برو و الا ترا چنین  
 همچنان خواهیم کرد و من طلبا نمیروم بروی و راه و احوال کلاخوة الایام الله العلی العظیم  
 میخواندم و بعد از آن میگريخت و میسوخت و شیطان را دور از خود شسته دیدم که گریه میکرد  
 و خاک بر سر خود میریخت - رباعی

آتش می از شاه گیلان بخوبی آیتی	خطبه حسنت ملک هر روز در بر میگند
ورزوی آتش بکفر و کافری مصیبت	هر دم اندر دست تو شیطان خاک بر میگند
و شیطان آواز داد و ایلا میکرد و میگفت بتحقیق نوشید شدم از تو یا عبد القادر پس با او گفتم	

ای لعین برومی ترسم از تو گفت این جواب تو از همه سختی سخت تر است بر من پس دامهای  
 بسیار و تخيلات بیشمار ظاهر میشوند و کشف می شده به من اشیای که بیشتر متصل بودند بعد از آن  
 تا یک سال در امور او متوجه میشدم و آن همه از من منقطع شد و تا یک سال دیگر متوجه شدم خواستهای او و اختیار  
 و هر چه بود نیز جدا شد و تا یک سال دیگر در دها و هوای نفس دور نمودم و نفس را کستم و شیطان مخدول  
 بایوس شد و گر بخت و من تنها ماندم و وجود من باقی ماند پس در آدم بسوئے باب شکر و بعد از آن  
 بسوئے بابت سلیم و بعد از آن بسوئے بابت و بعد از آن بسوئے باب قرب و بعد از آن بسوئے  
 مشاهده پس در دے فراحت یافتیم بعد از آن مرا بسوئے باب فقر کشیدند و آن حالی  
 بود چون در آدم هر چه ترک کرده بودم بنگی در آن موجود بود و یافتیم بعد از آن برائے من گنج اگر کشند  
 و بشوکت و عظمت نواختند و غلغلی که طرازش از دربار عزت بود بر من راستند و حاجی از کمال و رفعت  
 برفق من نهادند متضمن اشارت میفرمایند بیت

کسانی خلعت بطراز عزت	و تو جانی بتیجان الکمال
والحمد لله علی ذلک - ای درویش زینحایوسف علیه السلام را دوست داشت سی صد و شصت خلعت هر روز بخلعتی زینتش زیب بپوش کرد و حق تعالی همچنین بنده کامل و مکمل را دوست داشت هر روز سی صد و شصت نظر غایتش کردی زیور و زینت داده بهر جلوه خلعت نظر عشق و محبت کرد و همچنین ویرا خاص نظر ابره قرار داد - رباعی	
نارسیده نظر سے از تو بسوی دل من	صد در فیض کشاد دست بسوی دل من
دل بریان بسو کویتو آیم که مگر	سگ کویتو کنیل بسوی دل من
اگر چه بکجاست ز دام تو دله باز آید	بگنج سبز زلف تو بسوی دل من
طور دوم را طور قلب خوانند و آن معنی ایمانست اولئک کتب فی قلوبهم الا لیمان	

و محل نور عقل است لیس قلب لا یفقهون بها - طور سیوم را طور شفاف است و آن  
 مدد محبت و شفقت است بر خلق و محبت خلق از شفاف در گذر و قد شغفها حیا -  
 طور چهارم را طور فوا گویند که معدن مشاهده و محل ویت اما کذب الفواد ما را می  
 طرحیم را طور حبه القلب گویند که معدن محبت حضرت الوهیت است و این دل فاضل است  
 که محبت هیچ مخلوقی را در وی گنجایش نیست طور ششم را طور سویدا گویند که معدن مکا شفا  
 نبی و علوم لدنی است چنانچه امام خمینی در محبت الاسرار آورده است و قد اخبرنا الفقیه الاصل  
 عبد الاحد ابن الشیخ العارف ابی المجد عبد الصمد عن عبد الکریم بن حسن بن محمد  
 القولیشی التمیمی البغدادی الاذبحی الشافعی القاهری بها سنة احدى و سبعین و ستمائة  
 قال اخبرنا قاضی القضاة ابو صالح نصر بن الامام عبد الرزاق و الشیخ ابو الحسن علی بن  
 سلیمان الحنابلة بغدادی سنة ثلاثین و ستمائة قال ابی اخبرنا الشیخ الحافظ طاهر  
 ابو بکر عبد الرزاق ابن شیع الاسلام محی الدین عبد القادر الجیلانی ببغدا بمدرسته  
 بیاب الازبع سنة ستمائة و الشیخ الامام ابو البقا عبد الله بن الحسین العسکری  
 الفقیه النحوی الغیری ببغدا سنة ثلاث و ستمائة و قال ابو صالح اخبرنا ابی عبد  
 محمد الرزاق و عمای عبد الوهاب و ابراهیم ببغدا سنة ثمان و ثمانین و خمس مائة  
 و قال ابو الحسن العزلی الکیانی و البزار ببغدا سنة احدى و تسعین و خمس مائة قالوا  
 حضرنا عند الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه بمنزله بمدرسته باب  
 الازبع سنة سبع و خمسين و هو یأکل تیناً فترک الاکل و سها سهوة  
 طويلة ثم قال قد فتح الله لقلبی الآن سبعون باباً من العلم اللدنی سبعة کل واحد  
 منها کسفة ما بین السماء و الارض ثم تکلّم فی معارف اهل الخوض کلاماً طویلاً

اند هشی له الحاضرون وقلنا ما نظن ان احد یستكمل مثل هذا الكلام من بعد الشیخ  
 رضی الله عنه + وفيه ايضا قال الشیخ القدوة ابو الحسن علی بن الهیثم ما رايت  
 احدا من اهل ذمائی اکثر کرامات من الشیخ محی الدین وکان لا یشتاء احدا ان یرى  
 کرامته فی ای وقت شاء الا اراها وکانت الخارقة تظهر احيانا منه واحيا فانیه ۱۲-  
 وطور سدید این بنج حکایت وگنجینه سار الهی محل علم اسماء لبقوله تعالی وعلما کلام الاسماء علیها  
 انت که النوع علوم از وی کشف شوند که نلکه ازان محرمند طویر هفت طویر هجده القلوب گویند  
 وآن معدن ظهور تجلیات اوصفات الوهیت تمام در به سجلی کند از آفات مرض فی قلب بهم  
 مرض نگا دارد و نشان دلی انت که هر یک ازین اطوار حق عبودیت بجا اند و خاصیت معانی که  
 در ایشان موعود است مخصوص گردند یعنی روئے از همه مخلوقات بگردانند و از نعمات و نیر و نور  
 از رویه اعراض کرده بکلی دجه توجه بکلی بحجاب قدس خدا ندی نمایند جل جلاله و عم نواله و درین بیت  
 اضحی الزمان کحلہ الی آخره حضرت شیخ از زیور و طراز حله که از عالی مقامات و مراتب علویة  
 مجدیة قادریه خود خبر میدهند و آن خبر متضمن شکر است بحق سبحانه و تعالی که جلوه زمان در رونق دوران  
 جهان در روشنی وجودت گردش گردون جهان اند و دوستان خدمت که دل آنها بنور خورشید  
 هدایت و معرفت و ذالقیه عشق و محبت نقش متجلی است مثل جامه پارچه ابریشم نقش مطلا ریخته  
 و من بر آن پارچه مثل طراز مذہب بهم و جمله اولیاء الله همیشه خواستگار عشق محبت میباشند و از نور  
 منان مرابط و عنایت خود محبوب قرار داد و مراکبات و مراتب جام وصال بنوشانید که از بیت  
 مطلع قصیده غریبه نظر است سقانی الحب الی من بر عطیه الیه این نعمتها شکویم ذلک فضل الله یؤتی  
 من یشاء و یمیر ما یند

بیت یازدهم

قلت شمول الاولین وشمسنا	ابدل علی افق الصلوات تعزیک
-------------------------	----------------------------

یعنی غروب شدند آفتاب ہائی ولایت متقدمین و آفتاب ولایت نبوت ہمیشہ بر کنار آسمان علو  
 طالع است کہ غروب نکند۔ و ظاہر است کہ از وقت وجود ابوالبشر آدم صلی اللہ علی نبینا وعلیہ السلام  
 آفتاب توحید و ہدایت و ہاشاب نبوت و رسالت روشن شدہ تا شیت پیغمبر علی نبینا وعلیہ السلام  
 و از انوقت تا وقت شیب علی نبینا وعلیہ السلام و از انوقت تا وقت لوح علیہ السلام و از انوقت  
 تا حضرت ابراہیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیہ السلام و از انوقت تا وقت موسیٰ کلیم اللہ علی نبینا وعلیہ السلام  
 و از انوقت تا وقت عیسیٰ روح اللہ علی نبینا وعلیہ السلام از بعد وفات آدم علیہ السلام تا وقت عیسیٰ علیہ السلام  
 برابر از یک بنی تا زمان رسول دیگر ہدایت و توحید موجود نہاں بلکہ بعد ہر یکے ازین انبیا وعلیہم السلام  
 مدتے قلیل دور اسلام و روشنی توحید رسالت میماند بعد از ان بترک ضلالت جہالت نور  
 اسلام منطفی گردید نام و نشان نمی ماند علی الخصوص بعد مرافعت عیسیٰ علیہ السلام بر آسمان ظلمت جہالت  
 مطلق رویداد گویا آفتاب ہدایت غروب شد اما چون زمان فیض نشان وجود سید المرسلین  
 بعثت امام المتقین خاتم النبیین درآمد و آفتاب اسلام طلوع کرد و تجلی گردید و اسلام با طراف  
 و اکناف امصار و بلاد و سحر و بر و پھل و سخت منتشر شد و آن زمان کہ نبوت سابقین و آفتاب  
 رسالت غروب کرد و زوال پذیرفتہ ظلمت و ضلالت و جہالت عالمگیر شدہ بود و منقلب بکلی گردید  
 و تمام عالم بوجہ ظہور سردار عالم متور گردید و در مرتبہ محبوبیت بہ بہا۔ و نور۔ و شرف۔ و قوت۔  
 و شجاعت و وقار و ہیبت۔ و عزت۔ و ہمت۔ و زہد۔ و عبادت۔ و حوض و کوثر۔ و شفاعت  
 کبریٰ۔ و سالہ۔ و اجابت۔ و قبول۔ و دعوت۔ و قرآن۔ و قبلہ۔ و امارت۔ و دیانت۔  
 و ریاست۔ و ایمان۔ و فضل۔ و لطف۔ و احسان۔ و ناکہ۔ و تاج۔ و سیف۔ و تفضیل۔ و فرس  
 و نجیب۔ و رضا۔ و صبر۔ و شکر۔ و قناعت۔ و صبر۔ و ذکر۔ و جزای ادنیٰ۔ و کاس لودی  
 و لوائے حمد۔ و حوض مورد۔ و مقام محمود۔ و محضر مشہود۔ و دار السلام۔ و قباب۔ و خیام۔

دارِ وِلاہ کرام - دولہانِ دُخام - ورفعت تام - ونب شریف - وحبِ منیف - وقرۃ مبارک  
 و شجرۃ راسخہ - وعلو درجات - و زبان فصیح - و کلام صحیح - و حسنِ خلقِ منیف - و عاداتِ ملیح - و قلب  
 حضور - و تنِ صبور - و کریمِ ظاہر - و شریفِ فاخر - و کفِ بدلِ وجود - و وصفِ کعبِ سجود - و اقامِ شریعت  
 و اعلامِ طریقت - و احکامِ حقیقت - و بلدِ محترم - و مسجدِ معظم - و حج - و احرام - و زمزم - و مقام -  
 و نمازِ مکتوبہ - و زکوٰۃ مفروضہ - و روزہ ماہِ رمضان - و خواندنِ قرآن - و جمعہ - و جماعات -  
 و سماع - و طاعات - و امر معروف - و نہی منکر - و تہلیل - و تسبیح - و تکبیر - و تحمید - و تمجید - و علمِ توانا  
 و شفاعت - و استغفار - و بزرگی - و مہتری - و مہر انگشتین - و سروری بر ہمہ انبیاء و از صد ہزار  
 چندین نعمتہاے گوناگونِ مسرور و مخصوص گردانید - و قتی حضرت سید المرسلین خاتم النبیین  
 در نابود شدن و معدوم گردیدن ادیان سابقہ از اسلام انبیاء و مرسلین و غرہ نشینِ شمس اولینِ نجات  
 مبارکِ تفکرمی نمود و دانہ ہائے مرادِ یداشک از زرش شہلائے جمیدِ یحکید اگر خدا نخواستہ بنا  
 اسلام و ایمان و عمارتِ توحید و توصیفِ مشایخِ ادیان اولین نابود خواہد شد و نشانِ اہلِ اسلام و ایمان  
 بر زمین نہانہ جبہ باشد باز بنوعِ اہم سابقین زمانِ کفر و جہالت و آوانِ ظلمتِ عذارت و شرک و کفر  
 عالم را میگیرد و چکنم و این غم داند و گران تر از ثقلِ کوبہ در نظر آمد حبیبِ غلگنی محبوبِ خود نہ پسند و باریک  
 امین از حضرت ربِّ العالمین نزول فرمود تسلی داد بقولہ لا تقطعوا من رحمۃ اللہ و بشارت داد بچنانکہ  
 آدم صلی اللہ علی نبینا و علیہ السلام در برداشتنِ امانتِ طول شد و طاقت و قوت خود بدیکہم تازی آدم  
 کوتاہی مکن و خود را عاجز دیکہم طاقت تصور نباید کرد و فرمود ای ادم الحمل منک والقوۃ منی - انا نحن نزلنا  
 الذکر و انا نحن لخالقون و بقولہ تعالیٰ یا ایہا النبی حبک اللہ و من اتبعک من المؤمنین  
 ای محبوب حق کلمہ دلیلیون رضائی و انا اطلب رضاک - بیت

حقِ رضاے تو یا رسول اللہ

جملہ عالمِ رضاے حق جوید



و این غلبه منی و محزون فی اربعه چسبیت خوف می کنی که همچو مل و اویان سابقه اسلام و شریعت تو بر هم خورد  
و محمود و هم گرد و دلمست و غلبه است که در شرک باز محیط عالم شود و دنیا و مرسلین ارضیه چون وصال  
یا فتند در پس شان این مجده می نبود تا تکمیل اسلام و احکام شریعت آنها میگرد و همین و جبر بود که نام شان  
شریعت شان باقی نماند مثل آتش غروب شد و با تو د با است تو این مسال که با دنیا و ادم شان  
واقع شد و در تو بود و نخواهد آمد چون تو سرور انبیاء و محبوب خدای هستی و امت تو خیر احم است  
و ترا بشارت و ادم از آیه بلند پایه اذ انحن نزلنا الذک و انا لله الحافظین ما زود آوریم ذکر را که مراد  
از قرآن مجید و فرقان حید است و ما حافظ و نگه دارنده او باشیم و چون ذکر حفظ فرمود که ما حافظ ذکر باشیم  
معلوم شد که ما حفظ داریم و شاعین و عالمین و عالمین نیز همون حضرت حق است تا قیام قیامت علما  
و فضلا و عارفین و کاملین که تلو ابنا معلوم ظاهری و باطنی و صوری و معنوی منور باشد و محافظت  
وین متین با تئال و ادم را هیچ خدا و رسول خدا صلی الله علیه و سلم بخوار دل و کار خواهند بود و شب و روز  
کار شان در حمایت شریعت اسلام خواهد بود و روحی وافر و رباب دین و اسلام بکار برند هم از جهاد صغری و  
هم از جهاد کبری اوقات خود را بر سر برند و یاری باری تعالی بدارم شامل حال شان خواهد بود و نصرت تهنیتی  
و تأیید لایبی از سعی آنها منقطع نخواهد شد یا هم التبتی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین -  
و آنچه که تدبیر عالم اسباب میبایست که در ابرای تو همیا کردم اذلا از من اتبعک من المؤمنین خلفاء  
راشدین و اصحاب متو قین و تابعین تکمیل نیل شفیق و جان نثار بودند و اشاعت دین اسلام و بس  
شهادت شدند و بعد از آن در زمان تابعین چهار چاه اجتهاد نمودند و در دین کتب و تصحیح روایات احادیث  
نیز جان نثار بودند همی مضمون احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم در فقه آوردند و اندک اندک راه خیرات  
خاشین و گنجایش فساد معندین بالکل مسدود ساختند و الا آن تقلید در انکه اریه از مدت یک هزار  
و صد سال متعین و مستحکم گردید و چهار مصلی بگردید که کتب الله گسترده هستند و این وقت علم حدیث خواندن

ففضیلت است از ان ضرورت نیست و نه اند کسی را طاقت نیست که حکم از احادیث استنباط کند  
یا حکم از قرآن شریف بر آرد و حاشا و کلا و اینچنین کردن که قرآن شریف از دل خود تفسیر کردن در وعید  
من قسیر القرآن بر آید فلیتبعوا مقعدا من الناس داخل شدن است و این چنین کار را اندر بسیار  
دو باب بیان که خارجی و قاضی القلوب هستند حالا زمان اجتهاد نیست بلکه زمان تقلید است و اجتهاد  
ختم شد بر ائمه اربعه و چهار مذہب متحکم و مستقر شد و بعد از یوم زمان اجتهاد دیگر . . . . .  
نماند و الا شروط اجتهاد در خود پیدا کند علم و تقوی و ورع و علم رجال و صلاحیت ماضی و حال و صداقت  
و سماعت و حفاظت و کلام کس باشد و اجتهاد دوم نزدیک حاشا و کلا و این زمان بیه تعلید است  
اجتهاد و استنباط ختم شد قال الطحاوی فی حاشیة المختار فی کتاب الذبایع فعیسکه  
یا معشر المؤمنین اتباع الفرقة الناجية للسماة باهل السنة والجماعة فان نصر الله الله تعالى  
وحفظه و تلقينهم في موافقتهم و خذلانه و سخطه و مقت في مخالفهم و هذا الطحاوی  
قد اجتمعت اليوم في المذاهب الاربعة وهم الحنفیون و المالکیون و الشافعیون و الحنبلیون  
و من كان خارجا من هذه المذاهب الاربعة في ذلك الزمان فهو من المذاهب الباطنة  
الشیعة الضالة و الناس انتہی و قال فی تفسیر الاحمدی قد وقع الاجماع على ان لا اتباع  
انما يوجد للائمة الاربعة انتہی و قال فی الاستبصار والنظائر تحت القاعدة الاولى ما خالف  
لائمة الاربعة فهو مخالف للاجماع و ان كان فيه خلاف غیرهم فقد صرح فی التجویر  
ان الاجماع قد انقذ على عدم العمل بمذہب مخالف للائمة الاربعة انتہی قال الضحی  
لجلیل الفقیه المحدث الدهلوی شاء ولی الله فی عقد الجید اعلم ان الاحد بهذا المذہب  
الاربعة مصلحة عظيمة و فی الاعراض عنها كلها مفسدة کبيرة - انتہی - و تفسیر  
کے یا را نذر که از دل خود چیزی را می زند آنچه که مفسدین متقدمین نوشته اند و بدست راست

پس خلافت نبوی بھی تاسی سال بود از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ شروع شدہ احضرت علی المرتضیٰ  
خاتم الخلفاء ختم شد و از اوقت خلافت حضرت جعفری بخلافت کبری بدل شد کہ جہاد الکبر است ہینا کہ  
جناب علی المرتضیٰ خاتم الخلفاء است و در طریقت و ولایت نیز خلیفہ اولی است و پس از ان جناب  
شیخ حسن بصری رضی اللہ عنہم خلافت یافت و این خلافت سینہ بسینہ جاری است و این فرمودہ است  
در سہ نہ و اگرین محفوظ است و همچون ذکر و مذکور برائے و اگر حافظ است تا قیام قیامت از تلب  
مسائین محفوظ ماند الدینا و ماہیہ اسم قاتل الہ اسم اللہ و ثم ثم سینہ سینہ در طبقات حضرت صدوق علیہم رحمۃ  
والنحیہ جاری است و در و از و خانوادہ و چارہ سلسلہ کہ این مشارب ارباب معرفت اند حضرت  
قلب و غوث و ابدال و نقیبا و رقباء و ادنا و در حال الغیب و غیرہ کہ و اول این رسالہ مذکورند و حفاظ و قراء  
و فقہا و مفسرین و محدثین بابر مان و لایل برائے محافظت شریعت و طریقت ظاہری و باطنی خون کج  
خوردہ سبی بلخ بکار بردہ اشاعت اسلام بجا و اگر نمودہ اند و ہر زمانے و قوسے غوثیے بر ایک کہ جہاد  
باشند و در افانہ افادہ مسترترین کما حقہ سہی نماید و بعضی از بعضی کامل و کامل تر نہ چنان کہ جناب شیخ سید  
محمی الدین عبد الفتا و کہ دیگران مجددین بودند ایشان محی الدین شدہ نقل است از شیخ عمر کیانی  
و شیخ عمر براز رحمۃ اللہ علیہم کہ پرسیدند از حضرت شیخ محی الدین رحمہ اللہ بعلقب آنحضرت محی الدین چه بود  
فرمود کہ بار از سیاحت و سفر بازگشتہ آمدہ بودم در بجانب بغداد داشتم ناگاہ در راہ شخصے را دیدم  
چون مریض تاجال و مرا تاض جانناہ باروی رنگ کاہ ردی بن آورد دیدم کہ چون نہال خشک سال  
پرترہ پیش من در افتاد و گفت مرا بدست مرحمت بنشان و ازین چشمہ حیوان بر من رشتہ بنشان پس  
من اورا بنشاندم و بر نفسی براندم و در ہمان دم چون شلخ نورستہ گل گل برگشت و گفت مرا  
ی شناسی گفتم فی گفت من ہین جہ توام کہ بدین حد رسیدہ بودم حق سبحانہ تعالیٰ مرا بتوزنہ گردانید  
تر اہر تیہ ولایت رسانید انت محی الدین من اللہ فرد۔

افادہ

عیشی از مرده تنے زندہ بدم میگردی	زنده شد از تو دل و دین بجایا کیجاست
اور اہم بجا گذاشتم روئے بجانب مسجد بغداد آوردم پابرہنہ بلو دم مردے نعلین پیش من آورد و گفت یا سیدی انت محی الدین من الدلب ازان در مسجد درآمد دگنا نماز بنیاز گذاردم چون سلام دادم مردم بمن هجوم کرده گرد آمدند۔ فرد۔	
چون رسد فتح خداوندی ز اوج	خلق مے آید ز ہر سو فوج فوج
و ہنگی مردم بہمن لقب مرا خواندند حال آنکہ پیش ازین کسے مرا ازین لقب خوانندہ بود ابیات	
اسے از تو حیات دین آمد	مہر چار طریق بتو موید
ہر لحظہ کنی بیک عنایت	موہل بخدا بدان ہدایت
الحق کہ تراست حکم از غیب	از فات خدایے حق و لاریب
در عالم مطلق و مقید	داری قدمی درست چون جد
در راہ وصول استقامت	بافض و صد و صد کہ است
و ایضاً نقل است از شیخ عمر کرمانی کہ مجلس حضرت شیخ محی الدین رضی اللہ عنہ عالی نمی بود از مردم ہیچ درضا رہی و نشد مجلسی کہ اسلام نیاد و نہ دار قطع الطریق کہ توبہ نکردند از روافس کہ از عقیدہ باطل باز نمی آمدند وقتی سیرہ نفر از طاغوت نصار نے در خاطر خود قصد اسلام کردند و در مجلس عطا حاضر شدہ اسلام آوردند و بایمان مشرف شدند و گفتند ما از بلاد مغربیم خواستیم کہ اسلام آریم ہاتھے آواز داد اما اورا ندیدم صرف آواز سے شنیدیم کہ میگفت ای طایفہ اہل فلاح در بغداد روید پیش شیخ محی الدین سید عبدالقادر اسلام آرید از برکت او اسلام در دہا کے شما چنان حکم میشود کہ باز تردد و وسواس پیدا نشود کہ او محی الدین است و بقولہ انا الجبیلی محی الدین آہمی و سید الاولیاء گردید و غوث محی الدین و سید محی الدین وغیرہ ہر اسمار متبرکہ شان در افادہ مریدین و مجاہدین و مجتہدین خلفائے شان و خلفای خلفائے شان و اباب و دیگر خاندان و خلفائے شان ثم و ثم	

تأقیام قیامت مجاهدین و مبارز علم یقین خواهند بود و این سیاب جنگی برائے اشاعت اسلام  
 تا ظاهر و باطن آراسته شود و دو لپاکه سهم اهل اسلام منور خواهد شد پس تراوی محبوب من که دین  
 شما تا قیام قیامت در امن و امان سلامت خواهد بود بهین است حسبک الله و من ابتغاک  
 من المؤمنین و این آفتاب هدایت غروب نخواهد شد همیشه ترقی یافته بلندتر میگردد و شیخ عبدالرحمن  
 طفسونجی میفرماید که جو شیخ سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه در ایام جوانی نزد شیخ تاج العارفین ابو الوفا  
 می آمد و جناب شیخ عبدالرحمن برخواست برائے تعظیم وی و شیخ ابو الوفا میگفت هر که حاضر مجلس بود  
 برخیزد برائے تعظیم ولی خدا و گفت روزی ای عبدالقادر هرگاه بیاید ترا حکومت و سلطنت قطیعت  
 موعود یا و کن این پیر ضعیف را و حضرت شیخ دست حق پرست خود بر پیش مبارک خود برد و گرفت  
 و فرمود از یاد تو بپوشد و وی در جواب گفت ای عبدالقادر هر خروسی که بانگ میکند بعد  
 از آن ساکت میشود الا خروسی که او دماغ در آواز است سکوت لاحق او نیست و ازین اشارت  
 بفضیض و کرامت جناب غوث پاک رضی الله عنه و جناب شیخ احمد سرمنندی مجددی نقش بندی حجرات  
 علیه در مکتوبات خود مینویسند دوره امت که بجناب الکی موصول اند راهی است بقرب نبوت تعلق  
 دارد و اصلان این راه بالا صالیه انبیاء و صحابه ایشان درین راه توسط و جیلول نیست و راهی است  
 که بقرب ولایت تعلق دارد و اقطاب و اوتاد و بدلا و سایر اولیا بهین راه واصلند و راه سلوک عبارت  
 ازین راه است بلکه جذبه متعارف نیز داخل بهین راه است و در اینجا است توسط و جیلولت پیشوائے  
 این گروه حضرت امیر المؤمنین علی المرتضی رضی الله عنه اند و این مصنف قصیده برگزیده بایشان تعلق  
 دارد و دین مقام گویا هر دو قدم قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر فرق مبارک او است و حضرت  
 فاطمه و امین رضی الله عنهم درین مقام شریک اند هر فضیله میرسد بتوسط ایشان میرسد زیرا که ایشان  
 بر نقطه غنهای این راهند چون دوره ایشان تمام شد اول بحضرت امیر المؤمنین امام الحسن بعد از آن

بحضرت امام حسین رضی اللہ عنہما توفیق یافت بہین ترتیب تا ائمہ شعا عشریہ و بعد از تجال این بزرگواران  
ہر کرا فیض میرسید بتوسط ایشان رسید قطبا کلاں و غیرہ ششم و ششم تا زمان برکت نشان جناب  
محبوب سجانی قطب ربانی شیخ سید عبک القادری جیلانی رسید این منصب بر ایشان مسلم و مستحکم  
گشت و امین ائمہ مذکورین و حضرت شیخ بیچکس را بر این مرکز مشہود و تکیہ و ازینجا فرمودند فلک شمس  
الادولین الکر مراد از شمس آفتاب ہدایت و ارشاد است۔ ایضاً جناب شیخ احمد سرحدی نقشبندی مجددی  
در مکتوبات خود فرمودہ کہ تا قیام قیامت جملہ اقطاب نواب در زیر قدم مبارک حضرت شیخ سید عبدالقادر  
جیلانی اندو باشند۔ ایضاً صاحب موصوف مجدد نقشبندی در دیگر مکتوب می نویسند کہ محبوب  
سجانی قدس سرہ فرمودہ اند تا قیام قیامت آفتاب ولایت بزمام من داریم و قیام است و ہمہ اقطاب  
زیر قدم مبارک اویند باشند مثل نواب و نائب شان خواهند بود و این منصب قطبیت بزمام جناب  
شیخ مخدوم است اصالتاً و موجود است نیابتاً ہر یکے را کہ بر نہند قطبیت مشرق و متمراز گردان حضرت  
محبوب سجانی سر بلندی این منصب می یابد ہمچنین تا قیام قیامت منصب ولایت و قطبیت  
بر اجازت شان محصور و منصب و عزل بدیشان مستحکم و موافق است انتہی نقل است کہ روزے  
حضرت ولی بزرگتر محمد عجبکی قدس اللہ تعالیٰ سرہ فرمود در مجلس خود کہ ہر طرف اہل اللہ چہار و پیر حضرت علیہ  
علیہم بے آمیزش فیض جناب محبوب سجانی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ بچو طعام بے مکاتیب  
و فیض آنحضرت در آنہا بچو نمک و طعام نکین و بچو شہد و نبات و طعام شیرین است یعنی ہمہ را  
کمال و جمال بفیض اوست۔ و نقل کردہ شدہ است از شیخ قدوہ کروی ماجدی رحمۃ اللہ علیہ کہ میگفت  
شیخ عبدالقادر جیلانی امام اہل طریقت است و شیخ شیوخ امام ماست درین عصر و بنور دے طلب  
روشنی میکند اہل قلوب را احوال خود و بچہ و سریت وی واسع می شود اسرار حقایق و معارف  
ایشان و نور وی روشن است از نور نبوی و بان قوت وی است و بچہ و مستہم است از اہل نبوی

و بوی قیام اوست و بروی اعتماد او و الحمد لله اولاد اخراست بهیچ تحقیق ظاهر شد آنچه نقل کردیم  
 ما از اخبار و آثار شایخین علیهم الرحمة که الله تعالی در شان اولیاء الله لفظ نبویه آورد و فرمود الا ان اولیاء  
 الله کما خف علیهم و کما هم یخفون و از انبیا و اولیا و عموما و از حضرت جناب محمد رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم خصوصاً توسل استتمات و استمداد جایز است کما ثبت بالنص در سوره یوسف  
 اذ کونی عند ربک استمداد کرد یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام از جلیس محبوب خود و قوله تعالی  
 من الوطء ان الی بکم قوه او اوی الی رکن شدید - ای کاش مرا قوه و طاقت بمقابل این قوم  
 می بود مثلاً میگردم یا رکن شدید می بود و کجای پناه می بردم و در از مغز اینها می برآردم و قوله تعالی  
 من ذی القرنین عینونی بقوه و قصه اصحاب قیم که علمای خود وسیله آورده از غار غلاس  
 شدند در شکوه و رباب استسقا و فصل ثالث و عمر رضی الله عنهما عن النبی ان عمر بن الخطاب  
 کان اذا حطوا استسقا بالعباس بن عبد المطلب فقال اللهم اننا کننا نؤمل الیک  
 بنینا فنتسقینا و اننا نؤمل الیک بعث نبینا فاسقنا فیسقوا و اده البجاری - روایت  
 کرد انس بن مالک رضی الله عنه تحقیق عمر بن الخطاب عادت بود چنین که چون خشک سالی و قحط می شد  
 طلب باران بوسالت عباس بن عبد المطلب میکرد و پیونگفت بار خدایا تا تو سل کردیم بسوی تو از پیغمبر  
 خود پس ما را سیراب و تر و تازه میکردی و ما این وقت تو سل میکنیم بسوی تو بعثت نبی خود صلی الله  
 علیه و سلم پس ما را سیراب کن پس سیراب و تر و تازه کرده میشد این قدر باران می بارید روایت کرد  
 سکر بخاری که خوب بیرون شد و در تفسیر عریس البیان زیر آیت ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون -  
 قال بعضهم هو الذی بسط الارض و جعل فیها اوقاداً من اولیائه و سادۃ من  
 عبیده فالیهم الملقاء و بهم الغیاء فمن ضرب فی الارض یقصد هم فاز و نجاه من  
 کمان سعیده لخصیرهم خسر و خبا - گفت بعضی از محققان آنچه ای که کشاده کرد زمین و پیدا کرد

بر آن اوتاد زمین یعنی میخ های برائے درستی زمین از دوستان خود سرداران و بزرگان از بندگان  
خود پس بسوی آنهاست جائی پناه و پناہست فرایوسی بحصول مطالب پس هر کسی که نیت  
بر زمین و قصد کرد رفتن زیارت اینها پس فایز شد بحصول مقاصد و نجات یافت از هم و غم و سیکه  
بود سعی او بربای غیر دوستان خداست خار و خجل گشت انتہی و در تفسیر فتح الغیر زیر آیت و ایاک  
نستعین نوشته است که در اینجا باید فهمید که استعانت از غیر یوحیی که اعتماد و استقلال  
غیر باشد و او را منظر هر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجنب حق است و  
او را یکی از منظر هر عون الهی دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده بغیر استعانت  
طاهری نماید و در از عرفان نخواهد بود و در شیع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت  
بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیت بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتہی  
و الاضاً در تفسیر فتح الغیر زیر آیت و العزم اذا التفتق می نویسند بعضی از خواص اولیاء اللہ را کہ کہ  
جاریہ تکمیل و ارشاد بوسی نوع خود گردانیده اند درین حالت ہم تقصیر در دنیا داده و استغراق آنها  
بجهت کمال و سمت مدارک آنها مانع توجہ باین سمت نمیکند و در اویسیان تحصیل کمالات الهی  
از آنها می نمایند و در باب حاجات و مطالب حل مشکلات از آنها می طلبند و می یابند و زبان حال  
آنها در آن وقت مترنم باین مقالات است مصرع من ایم بجان گرفتو آلی بتن - انتہی شاید کہ دعا بخارجیہ  
میدانند کہ الطاف غوث سوائے اللہ تعالی بر کسے غیر خدا جایز و صحیح نباشد نسبت متناہ بسوی غیر خدا  
اگرچہ مجازاً باشد بنا علیہ این را شرک و کفر میدانستہ باشند این ظن ظن باطل پیش فاضل است  
نمی بینند بسوی حدیث ابن عمر بروایت البخاری سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم  
یقول ان الشمس لمد لودحتی یبلغ العرق نصف الاذن فینما کذلک فاستغاثوا  
بآدم علیہ السلام یعنی روایت میکند ابن عمر کہ شنیدم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود کہ



بتحقیق آفتاب نزدیک باشد تا اینکه سیر در عرق مردم بنیفت گوش پس در همین حالت سختی و  
 تکالیف و خوف پس استغاثه کنند مغیرا و بر آرد بسوسے اوم علیه السلام که ابو البشر است اتری  
 و فی بنید بسوسے حدیث زید بن اسلم عند الحکیم الترمذی فی النوادر الاصولی قال ان  
 الاشعرئین اباموسی و ابن عامر و ابامالک فی نفر لها جردا و قد مواعلی رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم و قد ارسلوا من الزاد فارسلوا قاصدا هم الی النبی صلی الله علیه و سلم  
 و سلم لیسئلہ فلما استغنی الیہ سمعہ یقرء و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها فقال  
 الرجل ما الاشعریون باهوان علی الله من الدواب فوجع و لم یدخل علی النبی صلی الله  
 علیه و سلم فالی اصحابه و قال لهم البشر لا فقد جاءکم الغوث فظنوا انه قد علم  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فبینما هم کذا ای اذا اتاهم رجلا ن معهم انصوة مملوكة  
 خبزاً و لحماً فاکلوا ما شاء الله ثم قال یقفهم لبعض مرد و البقیة هذا الطعام علی رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم فردوه ثم انهم اتوه فقالوا یا رسول الله لم نر طعاماً الا کثر و لا  
 اطیب من طعام ارسلته الینا فقال صلی الله علیه و سلم و سلم و ارسلت الیکم شیئاً فاختبروه  
 انہ ارسلوا صاحبهم الیہ فسالہ صلی الله علیه و سلم فاختبروه بما صنع فقال صلی الله  
 علیه و سلم ذکری شیئاً من رزقکوة الله تعالی انہی و الحاصل انہ لا کراهة فی اطلاق هذه  
 الالفاظ و لا ابتداء و لا شریک و لا اختراع و من الدعی ذلك فلیأت بحجة قاطعة و بینة  
 ساطعة انہ احقق فی نقصان جمیع و لا احراز من تذکرة جنود الابرار علامۃ الکهنوی علیه  
 الوحید ترجمہ گفت زید بن اسلم از حکیم ترمذی در نوادر الاصول گفت اشعرئین یعنی اباموسی اشعری ابن  
 عامر اشعری و ابامالک اشعری رضی الله عنهم و جماعتی کہ با ہمیدہ مجتمع بودند و متی کہ ہجرت کردند از مکہ معظمہ  
 بسوسے دینہ مشورہ و پیش قدمی کردند قدری سہ از رسول الله صلی الله علیه و سلم و پس محتاج شدند

از روی زاوراہ کہ تمام شدہ بود پس فرستادند قاصد خود بسوی نبی صلی اللہ علیہ وسلم میخواند آنوقت  
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ما من دابة الا نیت ان یسجد لیک حرکت کفندہ در زمین مگر رزق او بر خدا  
یعنی خداوند تعالیٰ برزق رسانیدن ہر مخلوق را ضامن است پس گفت آن قاصد در دل خود صیت  
این اشعریان از کردہ و داپ ہم بے توکل بر خداست و پس آمد و داخل نشد در مجلس پیغمبر خدا صلی  
اللہ علیہ وسلم پس رسید باصحاب خود را و گفت یا ران را بشارت باد بر شما کہ تحقیق آید شما فریادرس کہ  
بفریاد شما میرسد پس آنہا گمان کردند کہ تحقیق خبر کردہ باشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را پس با ہم دیگر دین  
حالت بودند کہ آمدند دوم روان کہ ہمراہ یکے پیالہ کلان پر از نان ہائے تازہ و دہراہ دیگرے کاسہ از لخم  
پختہ پر است پس خوردند آنقدر کہ خدا تعالیٰ خواست بعد از آن گفتند بعضی از آنہا بعض دیگر را این باقی  
نان و لخم و پس گفتند پیش حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس و پس کردند بعد از آن چون آمدند در خدمت سہل  
صلی اللہ علیہ وسلم گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ندیدیم طعامی بسیار و ندیدیم لذیذ تر از طعام فرستادہ  
شما بامام فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من نفرستادم بشما چیزیے طعام پس خبر کردند و قصہ تمام بیان  
کردند کہ ما قاصد فرستادیم بطرف رسول صلی اللہ علیہ وسلم و خبر کردند از آنچہ کہ قاصد لعل آورد پس فرمود حضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم انچہ کہ بشما رسید چیزیے بود کہ نصیب شما کرد و اللہ تعالیٰ انتہی و حاصل کلام آنکہ نیت  
این الفاظ مکررہ باطلاق غوث و نہ بدعت و نہ شرک و نہ اختراع کسیکہ دعویٰ کند بایکہ بیار و بیاید  
بحجتہ قاطعہ و گواہ روشن بچنین تحقیق کرد علماء لکھنوی فاضل فہیم عبدالحی بن عبدالحکیم رحمہم اللہ و در الشہادتین  
چون در پیش امیر المؤمنین امام حسین رضی اللہ عنہ در میدان کہ بلا زیادہ از پنجاہ شہید شدند خداوند  
صاح الحسین علیہ السلام امان من مغیث یغیثنا الوجهہ اللہ امان ذاب یذوب عن حرم  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا بالحر بن یزید الی و اح انتہی پس آنوقت نفرزد امیر صاحب  
کیست فریاد رسندہ بفریاد ما برسد و ما را مدد کند از برائے خدا آیا کیست کہ دو کند و باز در دجنات

ازین کلفت حرم محترم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ناگهان حرمین زید برآمد چنان فریاد رسی  
 کرد کہ جان خود را مع اتباعت خود داده اند و انتہی - و در اشعۃ اللغات شرح مشکوٰۃ در باب زیارت القیوم  
 شیخ عبدالحق دہلوی مینویسد زیارت قبور مستحب باتفاق زیرا کہ سبب قتل قلب و تذکر موت بوسیله  
 استخوان و فناء ہے دنیا ہے و جز آن از فوائد عمدہ در آن دعا مرآت راوست تقفار برای ایشان است  
 دباین دارو شدہ است سنت و بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بزار بقیع می رفت و سلام میداد بر اہل  
 آن دست تقفاری میکرد بر اے ایشان و اما استناد باہل قبور و غیرہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منکر شدہ اند  
 از بابیارسے از فقہاء میگوند نیست زیارت مگر بر اے دعاے موتی و استغفار برای ایشان  
 و رسانیدن نفع بایشان بعد اعدا استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کردہ از اشناخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم  
 و بعض فقہار حجتہ اللہ علیہم و این امرے محقق و مقرر است نزد اہل کشف کمال از ایشان تا آنکہ بسیاری  
 را فیوض و نفع از ارواح رسیدہ و این طایفہ را در اصطلاح ایشان اولیٰ خوانند امام شافعی رحم  
 گفته است قبر موسی کاظم علیہ السلام تریاق مجرب است دعا را مولینا حجتہ الاسلام ابوہام  
 امام محمد مغزالی رحمۃ اللہ گفتہ ہر کہ استہاد کردہ شود دہی و حیات و سے استہاد کردہ شود بوسے  
 بعد از وفات و سے و یکے از شلج عظام گفتہ است دیدم چہا کہس را از شلج کہ تصرف میکند در قبور  
 خود مانند تصرف نہائے ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کہ خی و شلج سید عبدالقادر جیلانی  
 و دو کس دیگر از اولیا شمرہ اند و مقصود حضرت نیست آنچہ خود دیدہ و یا نہ است گفتہ و سیدے احمد  
 بن زروق کہ از اعظم فقہا و علما و شلج دنیا مغرب است گفت کہ روزے شیخ ابوالباس حضرمی  
 از من پرسید کہ امدادی اتوی است یا امدایت من گفتہ تم قومی میگوند کہ امدادی قوی  
 تراست و من میگورم کہ امدایت قوی تراست پس شیخ گفت نعم زیرا کہ و سے و بباطن  
 است و در حضرت اوست و قتل ہرین معنی ازین طایفہ بیشتر از ان است کہ در و احصا کردہ شود

دریافتہ نہیں شود در کتاب و سنت احوال سلف صالح کہ منافی و مخالف این باشد و رد کنند این را  
 و تحقیق ثابت شدہ است بکلمات و احادیث کہ روح باقی است و اوربا علم و شعور بزرترین و حوالہ ثناء  
 ثابت است و ارواح کا طمان را قری و مرکانتی در دنیا با حق ثابت است چنانکہ در حیات بود بلکہ  
 بیشتر از ان و اولیاء اللہ را کرامات و تصرف در اکوان حاصل بہت آہنی و در حصن حصین و اذا انفلتت  
 دابۃ فلیناد اعینوا یا عباد اللہ۔ ای رواۃ البزار عن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما و  
 مروی ابن الیسع عن ابن مسعود مرفوعاً اذا انفلتت دابۃ احدکم یا رب فلات فلیناد  
 یا عباد اللہ اجیبوا فان للہ تعالیٰ عباداً فی الارض یحبسہ قلت حکمی الی الحدیث شیوخنا  
 اکبیر فی العلم اذا انفلتت لہ دابۃ اظنہا البغلۃ و کان یعرف ہذا الحدیث فقال لا غیبہا  
 اللہ فی الحال بغير سبب سو ہذا الکلام ذکرہ النووی فی الاذکار ۱۱ حرزان اراد عونا فلیقل  
 یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط ای رواۃ الطبرانی عن زید  
 بن علی عن عقبۃ بن غزوان عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال اذا ضل احدکم شیئاً  
 اراد عونا و هو یا رب فلیقل یا عباد اللہ اعینونی ثلاثاً فان اللہ عبادہ  
 لا ینہم ۱۲ حرزینی وقتی کہ گریزد و یا بفرار بخد مرکب او پس نہا کنند و کہند کہ بے بندگان خدا  
 روایت کرد این حدیث را از ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت کرد ابن اسحاق از ابن مسعود بہرہش برفع  
 و چون فرار کنند مرکب کہے از شمار زمین صحرا پس باید کہ نہا کنند و لغو زندای بندگان خدا اجابت  
 کہند پس بیش کہ برائے حضرت اللہ بندگان است و زمین بند میکنند آن مرکب را طاعلی واری  
 سیکوید کہ حکایت کرد برائے من کی شیخی از شیوخ ما در علم وقتی کہ فرار کرد و بگریخت مرکب او گمان میکردم  
 کہ آن مرکب استرود و بود از شیخ کہ فتنہ شدہ ام و بہت را پس بخواند از پس بند کرد اللہ تعالیٰ  
 آن را منہ را بہان وقت سہائے سعی دیگر بخواندن این حدیث ذکر کرد امام نووی ازیرہ حدیث

در امام کار ۱۲ حرز متین ملا علی قاری ۱۲ و اگر ارادہ در دستانت کند باید کہ بگوید ای بندگان خدا مرد  
 کنید سب بار گوید روایت کرد طبرانی از زید بن علی از عقبه بن عرفان از نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 کہ فرزند و ند کہ چون کم شود یکے را از شما چیرے و ارادہ استغانت کند و باشد او در زمین کہ باشد رے  
 سولس و فریق در انجا پس باید کہ بگوید ای بندگان خدا مرد کنید مرا پس بتحقق بر اے خداوندعالی بندگان  
 کہ ان می بینم آنها را ۱۲ حرز متین ملا علی قاری انتہی۔ والیضا و تفسیر ملاحین کاشفی آورده است کہ  
 در دین صبیہ و در ارادہ کہ ایشان را در فن سحر معارف تمام داشت چون فرستادہ فرعون  
 بدیشان رسید ما و بر خود را گفتند ما را بسہ فرہیز و سیر ما و رشان بچنان کرد و ایشان بر قبر پدر خود  
 رسیدہ آواز دادند پدر جواب ایشان باز داد گفتند یا اباہ ملک مصر ما را طلبید بہجت آنکہ و کس کہ اند  
 بے فکر و بیسہ پاد و صلاح و کار بزرگ گفتند ۱۲ و در ایشان را مصافحہ است کہ چون می گفتند  
 از دہ سے شود و ہر پیشین امی یا معذور و فرعون داعیہ کرد کہ ما را با او معارضہ میفرماید صاحب  
 قبر جواب داد کہ چون بمصر رسید پدر سید کہ وقتیکہ ایشان در خواب کے شوند آن صاحبان از دہ  
 میگرویانہ اگر میگرویدانید کہ آن جادو نیست یہ سحر ہائے ساحر وقتی کہ در خواب باشد اثر ندارد  
 و چون حال بدین موال پشد نہ شمارا بلکہ چکیس از عالمیان را وقت معارضہ با ایشان نخواہد بود انتہی  
 ساحران از مردگان حقیقی کہ گواہ است امداد خواستند بہت است کہ و با بیان از تصرف اولیاء اللہ  
 نکردند حال آنکہ المؤمنون لا یموتون ۱۲۔ و در شرح فقہ اکبر۔ واعلم انہ قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله تعالى ثم قراء قوله تعالى ان في  
 ذلك لآيات للمتوسمين ای المتفرسين رواه الترمذی من رواية ابی سعید الخدری  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ما ینبی النبیہ علیہ لہذا ان الفراسة ثلاثہ انواع فرستہ  
 ایمانیہ و سبہا نفس بقدرہ اللہ تعالیٰ فی قلب عبده و حقیقتہا انہا خاطر بطریق

فرستادن سحر کار  
 عیسیٰ بن جعفر  
 از ایشان از آن  
 حق است و حق  
 عیسیٰ بن جعفر  
 خواندند و سحر کار  
 و نبی خدا

علی القلب وینبت علیہ کونوٹب الاسد علی امر سیمہ وفتہا اشتقاقها وهذه الفرائض  
 علی حسب قوۃ الايمان فمن كان اقوی ايماناً فهو اهدى فراسته قال ابو سلیمان الدارانی  
 رضی اللہ عنہ الفرائض مكالشفۃ النفس ومعایند الغیب وهي من مقامات الايمان - انتهى  
 ترجمہ تحقیق فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم پیر سیرید و ہوشدارید از فرست مؤمن بیشک و مؤمن  
 می بیند نور حضرت اللہ سہم چیز اور از نظم آید بعد از آن خواند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این آیت  
 را - ان فی ذلک الحکم للتحقیق در ہلاکت قوم لوط وغیرہ آیات و معجزات انبراہیمؑ موسیٰؑ بنی مفسرین  
 کہ صاحبان فراست اندر روایت کرد امام ترمذی از روایت ابی حمید خدری رضی اللہ عنہ دلائق و فراست  
 کہ این فراست بلکہ نتیجہ باشد قسم اولی و علی فراست یابی است و سبب آن نور است کہ روشن  
 شود و دل بندہ خدا و حقیقت آن نور تصور خاطر کہ بجوم کند بر آن دل بندہ و جبرست کند بر آن  
 مانند جبرست شیر بر نرس و از ان فراست اشتقاق آن نور است و این فراست بر حسب قوۃ  
 و طاقت ایمان پس ہر کرا ایمان قوی است پس اورا تیز باشد فراست و گفت ابو سلیمان دارانی  
 رضی اللہ عنہ فراست مكالشفۃ نفس ومعایند غیب و این فراست از مقامات ایمان است - انتهى  
 شرح فقہ اکبر نیز جبکہ کرامات الاولیاء حق - مر خداوندان فراست را بریز کی و رنگرند حقیقت را - یار  
 بسماآت آن بشناسند و این صفت مومنان است - آورده کہ حاجہ بزرگ قطب الانبیاء خواجہ عبدالقادر  
 غجدوانی قدس سرہ روزی در معرفت سخن میگفت ناگاہ جولے درآمد بصورت زہدان خرقہ  
 در بر و سجودہ بر گرفت و رگہ شہ نشست و بعد از زمانے برخاست و گفت حضرت رسالت پناہ صلی  
 علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اتقوا فراستہ المؤمن فانه یظہر بنور اللہ تبارک و تعالیٰ حدیث چیت خواجہ قدس سرہ  
 سرہ فرمودند کہ ستر این حدیث است کہ زنا بربری و ایمان آوری گفت بنور اللہ نہا کہ مرا زنا باشد  
 خواجہ اشارت فرمود و خادم برخاست خرقہ اندر جوان بر کشید زنا می پدید آمد جوان نے الحال زنا بربری

کونوٹب الاسد علی امر سیمہ وفتہا اشتقاقها

وایمان آورد و فواج فرمود که ای مادر من بیایید تا بر موافقت این عهد که زنا و ظاہر بیداری و زنا را بر من  
 را بسپرم و قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجہ افتادند و تجدید توبہ کردند و می‌شمارند

توبہ چه باشد پریشان آمدن	بر در حق تو مسلمان آمدن
عام را توبہ و کما بد بود	خاص را توبہ ز دید خود بود

انتهی تفسیر حسینی - و در تفسیر عریس البیان اتقوا من فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله فاذا  
 وجب الخوف من فراسة من يرى بنور الله فكيف لا يجب الخوف من فراسة من يرى بالحق  
 لا بالعدول انتهى زیر تفسیر گریست مذکور آن فی ذلک لا یات اللہ سہین - ترجمہ یعنی بہر بہر پر خوف کنید  
 از فرست من کہ ادب نور ضامی بیند پس چون واجبست کہ خوف کند از کسی کہ می بیند بنور خدا پس  
 چرا واجب نیست کہ خوف کند از کسی کہ می بیند بذات مقدس خدا انتہی مافی العریس غلط کلام  
 و سلامه مرام آنکہ جناب محبوب سبحانی تطبیق بانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی قدس سرہ عالم ربانی  
 بودند و در علوم شان برکتی بود کہ در حالت عداوت نوبت بقطبیت رسید و در قصیدہ میفرماید بقولہ

در سمت العلم حتی صرت قطباً و نزلت السعد من مولى المولى -

و بودن ہمہ اولیا و اللہ در زیر ربوبیت شان و بودن ہمہ ایشان فرمان بردار و سے و بودن ایشان  
 متقیان از انوار و سے قاطبہ و مستفیض از انوار و سے کافی و بودن آنحضرت سلطان وقت  
 و قطب آفاق و غوث زمان و ہمین ہر ارادیا و سیطر مراتب ہنیا و حاکم خافقین مرجع  
 تقنین نبود حکم و وقت و سے مگر حکم و سے و تصرف و در تصرف و سے مگر تصرف و سے مرا و ست  
 حکم تمام و تصرف عام احیاء و امواتا و مضب و عمل و قبول و غزل و سید اولیا و رسد اتقیا  
 و سلطان مملکت و ولایت و مثل ہول مراتب بدایت و نہایت و کمالات ایشان ظاہر و باطن  
 و صورت و سیرۃ و در کتب متداولہ مرقوم است و ایشان در ہل مجالس و اشہر محافل زبان مران

خود مرودہ اند۔ چنانچہ قال العلامة والخبیر الفہامہ المولینا علی القاری الحنفی رحمۃ اللہ الباری  
 فی نزہۃ الخاطر صفحہ ۱۰۱ عن الشیخ ابی الحسن علی الحنبلی قدس سرہ قال سمعت للشیخ ابی القاسم  
 عمر البزار یقول سمعت سید السید الشیخ محی الدین عید القادر رضی اللہ عنہ یقول من  
 استغاث بی فی کویتہ کشف عنہ ومن فادانی باسمی فی شدۃ فرجت عنہ  
 ومن توسل بی الی اللہ فی حاجۃ قضیت حاجتہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل  
 رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احد عشرۃ مرۃ ویدکرہ ثم یخطو الی جہۃ العراق  
 احد عشرۃ خطوۃ ویدکرہ اسمی ویدکر حاجتہ فانہا تقضی باذن اللہ تعالیٰ ۱۰۱  
 ترجمہ گفت علامہ فہامہ مولینا ملا علی قاری الحنفی رحمۃ اللہ الباری در رسالہ مستغفہ مولفہ خود ترجمہ الخاطر  
 الفاتر از شیخ ابی الحسن علی الحنبلی قدس سرہ گفت شنیدم شیخ ابی القاسم عمر البزار میگفت شنیدم  
 سر دار سر داران من شیخ محی الدین السید عید القادر رضی اللہ عنہ میگفت ہر کہ استغاثہ کند در کویت  
 سختی دور کردہ شود آن سختی از او ہر کہ یدکر نام من در شدت و کلفت دور کردہ شود از او ہر کہ وسیلہ  
 کند من بطرف جذبتا لے در حاجتی تضای حاجت کردہ شود و ہر کہ بخواند در رکعت و مے خواند  
 در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۃ اخلاص یازدہ مرتبہ پس اذان و رد و بقرید بر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 و سلام نیز بعد فراغت نماز یازدہ بار و قدم بردارد جہۃ عراق یازدہ قدم و یاد کند نام من و یاد کند حاجت  
 خود پس بیشک حاجتہ روا گردان اللہ تعالیٰ۔ وقال الشیخ العالم المحدث الشیخ عبد الحق الدہلوی الحنفی  
 رحمۃ اللہ علیہ وزیدۃ الاسرار و الاثار صفحہ ۱۰۱۔ قال الشیخ رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی  
 شدۃ و کویتہ کشف عنہ ومن فادانی باسمی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل  
 بی الی اللہ عز وجل فی حاجتہ قضیت لہ ومن صلی رکعتین یقرأ فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ  
 سورۃ الاخلاص احد عشرۃ و ۱۰۱ ثم یسئل ویسئل علی رسولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم



بعد السلام ویدکرہ ثم یخطو الی جهة العراق احد عشر خطوة ویدکر اسم ویدکر  
 حاجۃ فانہا تقضی بفضل اللہ وکرمہ انتہی - ترجمہ در روایت اہل کردہ شد -  
 وقال الشيخ عبد القادر ابن محی الدین الاربلی فی رسالۃ تفسر بحر الخاطر صفحہ ۷۰ ذکر  
 فی بھیجۃ الاسرار ویکملہ کلامہم الیافعی قال رضی اللہ عنہ من استغاث بی فی شدۃ کثیرۃ  
 کشف عنہ ومن فادانی باسم فرجت عنہ ومن توسل بی فی حاجۃ قضیت لہ  
 ومن صلی رکتین یقر فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص احد عشر صرۃ  
 ثم یصل ویسلم علی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثم بعد السلام یخطو الی جهة العراق  
 احد عشر خطوة ویدکر اسم ویدکر حاجۃ فانہا تقضی انتہی - وورغوشیم نوشتہ  
 کہ این نماز اصلوۃ الاسرار خوانند واز ملفوظات غیاثی نقل کردہ کہ این نماز مستی است بصلوۃ الحاجۃ  
 وقال الشيخ محمد الصادق الشہابی السعدی القادری فی منائب النوشیہ صفحہ ۲۳۵ فی کیفیت اداء الصلوۃ  
 الاسرار در ملفوظ غیاثی آورده است کہ اکثر بزرگان دین وشیخ عین البقین فضائل دوگانہ بیان کردہ  
 کہ سستی بصلوۃ الحاجۃ است وصلوۃ الہدیہ الی حضرة القادریہ نیز گویند مابین الشائنین می گذارند  
 واز جناب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واجب تقادہ نمودہ اند وباداران دوگانہ مأمور شدہ اند  
 چنانکہ حضرت شیخ یوسف سجاوندی قدس سرہ میفرماید کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را  
 در خواب دیدم و پرسیدم کہ اگر شخصی را اہل رسیدہ باشد اورا علاجی ہست کہ نیرد و فرمود کہ دوگانہ  
 دلہی سید عبد القادر رضی اللہ عنہ با عقدا رسخ ادا نماید عروسے عزیز کرد و از طرف غوث اعظم رضی  
 اللہ عنہ در فضائل صلوۃ الحاجۃ ویرجۃ الاسرار ویکملہ یا فقیہ نقل میکنند کہ فرمودہ من استغاث بی  
 فی کربۃ کشف عنہ ومن فادانی فی شدۃ فرجت عنہ ومن توسل بی الی اللہ عزوجل  
 فی حاجۃ قضیت لہ ومن صلی رکتین یقر فی کل رکعۃ بعد الفاتحۃ سورۃ الاخلاص

احد سے عشرہ مرتبہ لیصلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم احد سے عشرہ مرتبہ ثم یخطو  
الی جہۃ العراق احد سے عشرہ خطوۃ ویدکر اسمہ ویدکر حاجۃ فادھا لقصی ہما انتی  
وشیخ الہند شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در ترجمہ کتاب منہج المساکین الی اشرف المساکین در آداب  
و ذکر سے فرماید چہارم مدحین بل نزد شروع و ذکر کہ بہت شیخ کہ ذکر از دی دار و اگر بزبان نیز  
نہا کر و شیخ را و فرماید خواہد از وی نیز دوست اگر حاجت بدان افتد انتہی از رسالہ ثبوت شفاعت  
و در نجات الانس مصنف عبد الرحمن جامی علیہ الرحمۃ مرقوم است کہ حضرت خواجہ خواجگان خواجہ بہا الحق  
بلاگردان نقشبندی بخاری علیہ الرحمۃ وصیت فرمودند کہ در پیش جنازہ ما این را بخواند رباعی

مغلا سیم آمدہ در کویتو	شیبا اللہ از جمال یوتو
دست بکشایان زنبیل ما	اؤزین بردست مبرازوی تو

و در سیر اولیاء اللہ ازین نوع بسیار یافتہ میشود از انبیا و اولیاء استمداد و استغاثہ جاریست  
و در جذب القلوب الی دیار المحبوب نوشتہ است بروایت ابن ابی شیبہ پسندیدہ آورده است  
کہ در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قحطی افتاد شخصی از صحاب رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ وسلم بہ قبر شریف نبوی آمد فرماید و زاری کرد و گفت یا رسول اللہ استسقی لأمّتك فانہم  
قد هلكوا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا در خواب آمد فرمود برو قبر بشارت دہ کہ باران خواہد شد  
ہمچنان شد و ہم دین است کہ ابن الجلاء میگوید کہ باریہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم درآمد و کینے  
فاکہ برین گذشت بہ قبر شریف استادم گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غنودگی مرا  
گرفت خواب رفتم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم رغبت من و اقصی را در خواب  
خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من موجود بانی بود صاحب مواہب اللدنیہ مینویسد کہ  
در کہ منوطہ بیا شدم بر من لایعلاج کہ اطباء از علما حیم عاجز آمدند و من از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم

در ترجمہ کتاب منہج المساکین

استقامت کردم آرام شد و نیز میباید که از اینجا آمده در شهر مصدق خادوم من بایست تعرف  
 چون مضطرب شده بود استشفاع بجناب رسول صلی الله علیه و سلم کردم آرام شد غرض مفهوم  
 کلمه اولیاء الله که هست دوست مالک و متصرف است اعطاء الله در کرم به هم و بجهت منظر این معنی است  
 و این مائل و مثل خوان کم عقل نادان اگر چه مذنب و گناهکار به عیال و بیکه کار با اینهمه بر نام حضرت  
 اولیاء الله عاشق زار و ذکر خیر ایشان شب و روز کار و در تعلیم و ذکریم و توفیرشان بیدار و بوشیاری  
 و بر دایان و غیر مقتصدان و مرزانیان و خجریان و زندیقان و بدعتیان از دل و جان بیزار بگذار  
 بگذار لان لهم سور الله و کفی علیهم النار همه آبا و اجداد این سبکین اهل الله و عاشق اولیاء الله نمی بودند  
 و باین حزب الله خلیه اخلاص و حسن اعتقاد و اشتداد و جدا بچرا این بدانم کند نه میگویند چه خدا نداد  
 صلواتی الفار عرب بودند بهار الدین نام داشت جذبه عشق الهی بر دل آمده بطلب پیر کامل سفر خفیه  
 کرد و برادر خود شرف الدین نام همراه گرفته از عرب بیاد و امصار و اودی پیما کرد و در رفته رفته سر در بند  
 و بجناب بر آورد و در کشتن تار که از مضامین کثیر است قرار گرفت و متکلف شدند و استقامت و استقامت  
 از در بار نبوی طلب کرد و در اقامه شهادت آمد که برو بکشمیه که حصه امانت فقر شمان و شیخ بابا فیض الدین  
 غازی است و از بزرگان سلف بگوش رسیده از شیخ عبدالوهاب نوری و در بعضی تاریخ از شیخ امین الدین  
 بر فتن داراده نمودن مامور شدند و الله اعلم و علمه اتم چون با متثال امر نبوی و تبعیت لهم لا ربی  
 بر آمده راه کشیم پیش گرفت در چند روز رسیده بخدمت بابرکت شیخ خود علی الانسلاف رسیده مطمئن  
 شده بعد چند روز ویرا در سلسله شهر دروید داخل گردید و آنچه که مناسب حال شان بود تلقین نموده  
 و از کار و اشغال ممول سلسله شهر دروید است بوی مقرر گردید و چند روز پیش خود گرفته بتوجهات  
 ظاهری و باطنی سرشار و میل برگزیده هر دو را در با بیک و عزالت فرمودند و در کوهی که هارتم نام  
 دارد در پیکنه و هو قریب قریه زیون و پانته چمک واقع است و راجع رفته هر دو را در بیاد است

و مجاہدات مشغول شدند و ہم لذات را ترک کردند و غاری کنعانیدہ جناب بہا الدین صاحب در غار عبادت کے مکہ کرد۔ و شرف الدین بیرون غار مسجد نے بنا کردہ دران مسجد عبادت میکرد۔ جناب حضرت شیخ و مرشد کامل شرف الدین را فرمود کہ بہا الدین را خدمت کردہ میباشی و تابعاری فرمان نشان کردہ و این پیر شماست چونکہ دران روز نما کہ بار ششم نقد و ترک لذات کردند از زبان شیخ برآمد کہ اے بہا الدین تو بہار دین باست و ایام بہار را در زبان کشمیری سونت میگنید و مردم اورا باعتبار ترک لذات ریشی قرار دادند و چونکہ ایام سونت بود سونت ریشی بنام مشہور گردید۔ و سالہا در اینجا بعبادت مصروف بودند و حضرت شیخ وصال یافتند و پندیدے جناب سونت ریشی صاحب ہم وصال یافتند از کہہ بنشیب آورده شدند اندرون قریہ پانہ چہک مدفون کردند و مزار شریف فراخ ساختند و محمد شرف الدین از برادر موصوف خود خرقہ خلافت یافتہ بر سجادہ نشست۔ اہل حاجات و طالبان حق را دستگیر شدہ وضع شایخی را رونق داد یک ملاحی را دختر مادر ازاد مجنون بود بدعا کے ریشی صاحب بہ شدہ بود آن ملاح با جملہ قبیلہ خود از جناب شرف الدین صاحب مرید شدند و جملہ تعمیر مقبرہ ریشی صاحب خانقاہ فراخ بنا کردند و جناب شرف الدین بامر باطنی بتاہل گرفتار مامور شد۔ فی الفور متاہل شدہ الدقائق فرزندے سعادت مند عطا فرمود محمد یعقوب نام کردند اور بر ولیہ والد ماجد خود زندگانی نمود۔ در خور و سالی آثار بزرگی بر ناصیہ اور روشن بود بر ریاست و عبادت و مجاہدات جوانی خود را صرف نمودہ بدرجہ کمال رسید از والد خود خرقہ خلافت یافت و والد او وصیت نمود و گفت اے فرزند از اولاد شما چیلے نور و برکت بنظر مے آید باید کہ در اندک روز نکاح کنی۔ منظور خدا بود نکاح کردند و جناب شرف الدین بنراہ وصال رخت بست و محمد یعقوب بر سجادہ نشست و مردمان طالبان را بہری کردن گرفت بے دہل شدند و از حضرت یزدی جناب محمد یعقوب را پستہ فرزند سعادت مند و یک دختر نیک اختر عطا شد۔ محمد محمود و محمد غلیل و محمد قاسم حکمت الہی چنان شد

شخصے مرضی مرنے سے پہلے ہوا و تہنائے صحیحہ  
 کثیر آمد و کمال تحسین و شہرت محمد یعقوب استماع نمود و استجابت دعا مشہور بود این  
 شخص بطلبے عابرے حصول صحت خود خدمت حاضر شد پرسیدند چه نام داری گفت محمد عبداللہ  
 کبر امت ایشان را معلوم شد کہ ذی علم است گفتند درین شہر برائے کدام ضرورت آمدی  
 گفت مرضی مرنے سے آمد صحت تندرستی طلب دارم فرمودند اللہ تعالیٰ لے بطریق زیر کان صحت بخشند  
 خاطر جمع دار بہت روز پیش آمدہ در توجہ حاضرے باشی ہمچنان کہ روز ہفتم خود را صحیح و سالم دید  
 قدسوس کردہ التجار کہہ دارم دید خود کنند تا در زمرہ مریدان شما ہشتم اجابت نمودند و مریدان مستند  
 و آنچه مناسب حال او بود تلقین فرمود و بر انتقامت ترغیب دند و فرمودند کہ مرا اللہ تعالیٰ سے فرزند  
 عطا کردہ است اینہارا تعلیم علوم دین و ترتیب تہذیب این بابا مید کردہ اوقات بسری عمر بقید خود  
 بہین جا گذار برائے شما و برائے ما بہتر میشود منظور کرد پس بہ تدریس علوم اشتغال گرفت  
 متصل خانقاہ مدرسہ علیحدہ بنا کرد و اطفال قریہ پانہ چہک و از دور دور قریہ مار طالبان علم  
 آمدن گرفتند و این ہر سہ برادر در تعلیم علوم خوب چند سال سعی بیکار بردہ تعلیم یافتند و محمد خلیل  
 و محمد قاسم در خود سالی تضا کردند ہمیشہ لہذا در لکناج مولوی محمد عبد اللہ بکرم و اجازت  
 محمد یعقوب آمد و جناب محمد یعقوب محمد سعید را در تربیت علم و اشتغال مشائخاہ مبارک  
 نمود بسوے او توجہ بسیار داشت در حیات خود تزیین و انجام داد و بجائے خود اورا نایب و  
 خلیفہ کرد و بحر خلافت سرفراز فرمود و خود ولت فرمائے دار آخرت شد و بعد چند سال ہمیشہ  
 محمد سعید زوجہ مولوی محمد عبد اللہ نیز تضا کرد و اولاد حیرے نامذنبہ محمد سعید را مولوی محمد عبد اللہ  
 نگذاشت و باوے بسیار محبت کرد و بدرجہ تحصیل علوم منقول و مقول رسانید و در پیش خود تدریس  
 طلباء مقرر کرد و تا علوم در دل او استحکام گیر و چون دستار فضیلت بر سر محمد سعید بستہ کرد و ہمہ علماء

شہر اصفہان فوتہ و محمد سعید را سند داد و خود بحیلہ رفیق نجح و دواع گردید و رفت در مدینہ  
منورہ مدفون یافت و محمد سعید خوب در علم رقی نمودہ عمر خود درین اشتغال بسر کرد و در تمام عمر ہنگی  
یک فرزند سعادت مند بوجود آمد و ویرادر علم دین و در درستی اعمال و احوال نیک سیرتی مستفیض  
گردانید محمد عبدالسلام نام داشت و مولوی محمد سعید نیز راہ پیائے وطن اہلی شدہ تھا کہ دند و  
محمد عبدالسلام نیز طابق النعل بالغل موافقت و متابعت اسلاف خود نمودہ با حسن و جہد و رفق علم و  
عمل و تربیت مریدان و متقدان خیلہ ملحوظ داشت و دہر زمان محمد یعقوب قریہ پانستہ چہک بنام  
شان برائے خراج لنگرستانہ ریشی صاحب مخرج مدرسہ جاگیرستین شدہ بود و ہنگی خراج اخراجات  
از آمدنی اجناس وغیرہ سے شد و محمد عبدالسلام در ہر نوع روزگار خود در بہترین احوال دینی و دنیوی  
بسر بروہ اوقات خود با انجام رسانید و از ایشان چہار فرزند نیک پیوند ماندند بہار الدین  
و عبدالصمد و عبدالواحد و محمد سخی و دو دختر ان نیک اختران ہر چہ از فرزند بظاہر و باطن  
آراستہ و بلوغ و تقویٰ پیراستہ بودند و ایشان نیز بطریق آبائے خود علم و عمل ظہور  
گرفت و تعلیم و تعلم و رفق مدرسہ بدستور تحایم داشتند اما برادر بزرگ بہار الدین بعد  
حصول علم تجرید اختیار کردند در مقام عاشرم بمقام جناب ریشی صاحب در غارنشستہ پادشا  
و مجاہدات و ریاضات مصروف شد تا تمام ایام شباب در یاد حضرت اب الارباب منقضی  
کرد و روزے و رواقہ دید کہ جناب محبوب الم شیخ حمزہ مخدوم قدس سرہ بوسے میفرمودند فرزند  
حالا وقت را بربری خلق است از غار برآئید در شہر خاص کشید و رجلا احمد ککلی سکونت پذیر  
باش و ہما بنجاد استگیری مردمان و طالبان کردہ باشی و تزویج شما و رہا بنجامہ انجام خواہد شد  
و زنی زائدہ عارفہ صادقہ را یک دختر دارد از ما فرزندے نیک خواہد و من شمارا با و دادم پس  
از بیداری بعد نماز صبح بمنزل ریشی صاحب آمدہ سر مراقبہ کردہ باین ارادہ کہ از ریشی صاحب شورت

و صلاح در باب فرموده مخدوم صاحب میکنم مقصود وی این بود که پیشی صاحب سفارشی کرده  
 رفتن شهر و گرفتن عیال معاف کنند و بناسب پیشی صاحب بوی ترغیب دادند و عتاب کردند  
 که تو بفرموده محبوب عالم توقف میکنی فرود آمد شهر باید پیشی صاحب بهاء الدین صاحب اند  
 غار برآمده یک سبب در نزد والد بزرگوار خود گذرانید و ایشان را نیز حکم شده بود باید که بهاء الدین  
 بشهر جائے گیرند و توقف کنند لهذا ترغیب دادند که فرموده جناب محبوب عالم الطیب بل منظور  
 کرده بالاسس والعین قیل کرده باید رفت روزه جمعه بخیر روانه شهر شدند و پیرسان کرده بجلد احمد اکبر  
 رسیدند دبی بی صاحب موصوفه در انتظار و سبب بود ایشان بوقت نماز در مسجد برائے نماز  
 رفتند بی بی صاحب و سبب را دید و شناخت بعد نماز در خانه خود طلیعه دامام مسجد و چند کسان را  
 مدعو کرده بخارج دختر خود همراه بهاء الدین صاحب منقعه ساخته دورانک روز بی بی صاحب  
 قضا کر خانه سکونتی داشت و زمین ساگر اندر باغچ زمین و املاک خانه و اثاث البیت هر چه  
 که داشت در زیر تصرف داماد در آورد و بهر حال بهاء الدین صاحب را در خانه هم تخر و محال شد  
 اکثر اوقات خود در ضبط اوقات و طالیف مصروف میکرد و زبان بهاء الدین صاحب سیف  
 قاطع بود هر چه که زبان میفرمودند تیر بهر دقت می شنید اهل حاجات و طالبان خدا بدرش  
 از دحام گرفت روزمره مردم مرید می شدند و معتقد میگردید چنانچه عبید الله صاحب  
 بچه و آیت الله صاحب بچه با حسن اخلاق بوی الفت گرفتند و بهر هفته بنزد و سبب می آمدند  
 و مجلس می کردند و باغ بهار که این وقت نام او بهار شهر است در آنجا یک چاه می است  
 از عهد امیران و سرداران چنانچه بود که خانه های سبب بکوتران در آن بسیار بودند بعد نماز صبح و بعد  
 نماز عصر بر آن چاه می نشستند و خنده می نمودند و قمریان می نوشیدند چنانچه شیخ احمد  
 صاحب تار بلبل هم در زمان خود بر آن چاه گاه گاه آمده می نشستند غرض که بهاء الدین

صاحب را خیلے قبولیت رویداد و فتوحات بسیار از مریدان و مستقدان آمدن گرفت. و  
جناب والد صاحب شان محمد عبدالسلام نیز از قریہ پانہ چہک آمد پیش بہادر الدین فرزند  
کلان خود قرار گرفت و از دور دور شہرت برکت شان شنیدہ مردم سے آمدند و مرید شدند  
گویا دریائے فیض و برکت از حضور اجرا یافت و جناب والد ماجد شان وصال یافتی  
محمد عبدالسلام و در سما نجا متسل مقبرہ جناب شیخ اسماعیل بہائی صاحب مقبرہ ساختہ زمین ہر دو  
مقبرہ با ہم ملحق نمودند و از جناب بہادر الدین صاحب چار فرزند حق پسند پیدا شد حضور پیر و  
احسن پیر و معین الدین و احد پیر و جناب بہادر الدین صاحب بجر بکرت و احمد اکدل وصال  
یافتہ نزدیک قبر والد ماجد خود مدفون ساختند حضور پیر اربع اسلاف خود نمودہ رونق علم و عمل  
بر برگرفت میشت خود موضع گنجی میگردانید و افادہ و استفادہ از عبد اللہ صاحب مخدومی  
نمود و احسن پیر در جوانی تضا کو و در فرار امرت سر مشہور بزار بولاتی است مدفون شد و بیس  
اولاد کے نما ند و پیر معین صاحب ہمیشہ تجرید اختیار داشت زیرا کہ اسفل بدن شان از خورد  
سالی بیکار بود مدام با وظایف و اوراد و سلوک کار بند بودند و قریہ پانہ چہک در فرار محمد یعقوب  
صاحب مدفون شدند و از احد پیر یک فرزند ماند در جوانی فوت شد و یک دخترش تاحال  
زندانست و احد پیر ہم در احمد اکدل تضا کو و در ہمان مقبرہ مذکور مدفون شدند و از جناب  
حضور پیر صاحب مرحوم کہ والد ماجد این فقیر است چار فرزند بطور آمدند ہر یکے اصلاح نیک  
سیرتی متصف بودند یکے عبد القدوس کہ در جوانی فوت شد و دوم محمد یحیی کہ خیلے صالح و قاری  
و حافظ قرآن بود عمر خوش گذرانی نمودہ تضا کو و در احمد اکدل در ہمان مقبرہ مدفون شدند و از بی  
ستہ پسر و دو دختر پیر حفیظ اللہ و پیر حبیب اللہ و پیر نور الدین ہر سہ زندہ هستند حبیب اللہ  
پیر و پیر نور الدین در احمد اکدل در جائے آبا سے خود گذران خود میکنند و پیر حفیظ از بیت پنج

فصل اول در بیان حال  
صاحب مقبرہ  
و بعضی از شہادت  
از اولاد جناب  
ابن شہداء



ساله برکوه شمله نزد این فقیر است و یک فرزند دارد محمد حسن نام - و پیر حبیب الدین را دو دختر دارد  
 پیر نذر الدین را یک فرزند عبد الغنی نام - این همه الحمد للہ تا حدین تحریر نجوشی زنده هستند و نیز از  
 پیر محمد کجی دو دختر نیک اختر کیے در خانیا رنگوہ اخوان عبد الصمد صاحب امام خانقاہ شریف خانیاہ  
 واروے سے فرزند ولید یکی حافظ عزیز الدین - دوم غلام محمد کہ او در جوانی فقہا کرد - فرزند سیوم  
 حافظ عبد الغنی کہ برکوه شمله خانہ داماد این فقیر است و یکدہ پیشہ ہم دارند و از دختر دوم پیر محمد کجی  
 صاحب مرحوم ہلکی یک فرزند غلام محمد برکوه شمله نیز خانہ داماد این فقیر است و فرزند سیوم حضور پیر  
 صاحب مرحوم پیر احمد نام بہت نئی سال بلکہ زیادہ در سیاحت ہندوستان و عربستان  
 و شام شریف و بغداد شریف و قسطنطنیہ و سہ ہرج ہم کردہ است بجای احمد پیر مشہور نجوشی حالاً  
 در احمد اکمل زندہ و سلامت در جابے آبائے خود سکونت دارد - و فرزند چہارم حضور پیر صاحب  
 مرحوم این فقیر است بچہ بہت سالہ بہ ارادہ تعلیمی و تشریفی از کشمیر آمدہ چند سال طلب  
 علم بہندوستان صرف کردہ حالاً از مدت بہت دہشت سال برکوه شملہ منصب بامامت و قاضی  
 گیت یخرو و دختر نیک اختر فرزندے نیت یک فرزند ولید غلام محمد پیدا شدہ بود بچہ زہور معاً  
 راہ عقبی گرفت و از فرزند دوم محمد عبد السلام عبد الصمد نام دو فرزند سعادت مند بود آمدہ بود ندیکی  
 وزیر بابا نام دارد - دوم امیر بابا نام - از وزیر بابا مرحوم سہ فرزند بود آمدہ اند یکے کبیر بابا دوم عزیز بابا  
 سیوم ہمزہ بابا - از کبیر باباے مرحوم ولی بابا و سلام بابا دیگر برادران کہ نام شان بخاطر محفوظیت  
 و از عزیز بابا ہلکی یک فرزند و از ہمزہ بابا بیچ اولادے نیت و از فرزند دوم صمد بابا امیر بابا نام دو  
 فرزند ولید یکے جلال بابا - دوم علی بابا اینہا ہمہ نجوشی زندہ هستند و قریرہ پانہ چہک سکونت  
 دارند و فرزند سیوم محمد عبد السلام صاحب عبد الواحد نام ہلکی ازوے یک فرزند بود و ازوے  
 ہم اولاد ماندند لیکن مفقود انجیر هستند و از فرزند چہارم محمد عبد السلام محمد کجی بابا نام بود حوادث و انقلابات

الہ ماجد  
 سرانجام  
 بر عبد

زمانه از کشمیر برآمده مجد گجرات و پنجاب سکونت اختیار کرد و ابو دازوس یک پسر ماند قادر بخش  
نام - و از قادر بخش شش پسر بود آمدند - یک فضل دین - دوم کرم دین - سیوم پولاد دین  
چهارم قطب الدین - پنجم سیلا دین - ششم لوز دین - و هر یک از اینها پسران و دختران دارد  
در نسل گجرات پنجاب در قریه های مختلف و متفاوت سکونت دارند بجای خود هر یک آباد  
و ذکر خیر بزرگان سلف که آبا و اجداد این فقیر اند بضرر استعانت دستم و از ایشان عمو و از جناب  
فیض آب قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی قدس سرار هم خصوصاً در میان  
آنکه اندک الله تعالی بحالات ظاهری و باطنی شان و طفیل اخلاص صوری و معنوی شان از شرف و ابیان  
و بر عقیده گان در حفظ و امان خود نگهدار او که ذکر خیر اولیاء الله نیز از جمله طلاعات است و محبت شان  
و اتباع شان علامت کمال ایمان و موجب نزول برکات که معتقدین اولیاء الله بابرک الله فی عالم  
و اولاد هم و سنا هم و موالهم و محافل بخواندن نعت و اوصاف سید البریه علیهم الصلوٰۃ  
و التحیة و مناقب و مراجع اولیاء الله چرخش و تنبی می نمایند سال در لاهور در مجلس انجمن نعمانیه حرزه الله  
من الاسرار و البلیه سه چار روز از اول تا آخر حاضر بودم و عظم و نصایح علمائے ربانی و تقوی  
فضلائے یزدانی و دیگر تلمیذ و اشعار دل پسند و مضامین از جمله آن قصیده الغیاثیه  
مصنفه خاب چشتی صاحب سلمه رب خوانده شد همه اهل مجلس را در قیام طبع حاصل شد و چنین مجمع خلق  
کثیر و علمائے نامدار که دارند از چند انجمن انسانی غالباً بر ایشان انحصار یافت بتجلیل و مرجع انوار  
بر آوردند و مضمون قصیده این بود که اے خواجه غریب نواز موم بعقیدت را هدایت کن  
که نایشر و فساد شرک و کفر و کذب و ضلالت در هند و پنجاب انور و فتنه در اطفا آن تو وسیله  
ماهستی و پشت پناه ما - فقط - چه خوب گفته است مولانا جامی علیه الرحمه -

ثبت باشد در شهود و غیب اسرار شان

جده اتمی که دید حق بود دیدار شان

<p>لیک پ دارند خواب آلودگان بیدارشان          شسته نقش حرف غیر از صفو پندارشان          ز آتش عشق و محبت گرمی بازارشان          مد کشایش از در و صدشتی از دیوارشان          ای خدا چه بود که جانی را کنی در کارشان          باد زنده دل ز عشق ذکرشان اسرارشان</p>	<p>جمله در کف نثار هستی خود خفته اند          ریخته باران عرفان از سحاب کرمش          هر یک را با خود از سودا کسلی باز داشت          یکدم از طوف در و دیوارشان تشنگین گشت          کارشان جز نفی و ذات و وصف فل خشنیت          این تعجیب السلام از راه حسن اعتقاد</p>
---	---

الله تعالی مرآن صاحب سجاده را که باعث این جمع و تالیف افتاد و معاونان و مریدان  
 و متقدان این خاندان را عموماً و سید قاسم شاه صاحب را خصوصاً مدام در حسن اعتقاد  
 و سلیم انقیاد و محفوظ از جمل افات و بلیات دینی و دنیوی و اراد بالنبی و آل اله الامجاد اقامت این  
 مسک ختام که درین ذکر خیر اولیا کرام است بر در عرس سیر سید غلام الدین آزاد علیه الرحمة  
 بقلم حافظ عزیز الدین امام اتمام یافت شهر ۸۱۳۲۰ ماه جمیع الشانی ۱۳۲۰ هـ و الحمد لله و المنة -  
 اللهم انی استسئلك باصحاب الکف والرقيع واصحاب البدر ان تجود علی بعقوک الشامل لكل  
 جان وعقوب و ذنب و غفلة و خطیئة واستسئلك بربك المتناول كل بر و فاجر و لامحق  
 عليك المخلوق وان تغنی بفضلك عن من سواک و تمل عیشتی مداً و تمهد لی فی قلوب  
 المؤمنین و دأ و ان تقضی عني الحق و الدین و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین و  
 استسئلك اللهم لبسک الذی بینک و بین حبیبک ان تجعلنی دائماً محباً  
 لا ولیا ناک و احشرنی بهم و اغفر لی ذنوبی و لوا لدی و لمشاغنی و لا قربانی  
 سألها آمین، و صلی الله علی حبیبیه و آلہ و اصحابہ جمعین +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَا فِي الصَّبَابَةِ مَهْلٌ مُسْتَعْدَبٌ  
أَقْنِي الْوُصَالِ مَكَانَهُ تَحْضُوصَةً  
وَهَبْتُ لِي الْأَيَّامَ رَوْنَقَ صُفُوفِهَا  
وَعَدَوْتُ مَحْطُوبًا لِكُلِّ كَرِيمَةٍ  
أَنَا مِنْ رِجَالِ الْخِفَافِ جَلِيسُهُمْ  
قَوْمٌ لَهُمْ فِي كُلِّ جَدِّ رُطْبَةٌ  
أَنَا بَلْبَلُ الْأَفْرَاحِ أَمَلَاءُ دُوحِهَا  
أَضْحَيْتُ جِيُوشَ الْحُبِّ تَحْتَ مَشِيَّتِي  
أَصْبَحْتُ لَا أَمَلًا وَلَا أَمْنِيَّةَ  
مَا زِلْتُ أَرْتَعُ فِي مَيَادِينِ الرِّضَا  
أَصْحَى الزَّمَانَ حَلَّةٍ مَرْقُومَةٍ  
أَفْلَتَ شُمُوسُ الْأَوَّلِينَ وَشَمْسُنَا

الْأَوَّلَى قِيَمَهَا إِلَّا لَدَا أَطْيَبِ  
إِلَّا وَمَا زِلْتُ أَعْنُ وَأَقْرَبِ  
نَحْلِي مَنَاهِلُهَا وَطَابَ الْمَشْرَبِ  
لَا يَهْتَدِي فِيهَا اللَّيْبُ وَخُطْبِ  
رَيْبِ الزَّمَانِ وَلَا يَرَى مَا يُرْهَبِ  
عِلْوِيَّةٌ وَبِكُلِّ جَيْشٍ مُوَكَّبِ  
ظَرَبَا وَفِي الْعُلْيَا بَارًا شَهَبِ  
طَوَعَا وَمَهَارُ مَتْنِهِ لَا يَعْزُبِ  
أَرْجَى وَلَا مَوْعُودَةً أَرْقَبِ  
حَتَّى وَهَبْتُ مَكَانَهُ لَأَتَوْهَبِ  
تَرْهَوُ وَنَحْنُ لَهَا الطَّرِيقُ الْمَدْفَعِ  
أَيْدٍ أَعْلَى أُنْفُ الْعُلَى لَا تَقْرُبِ

چونکه بتواتر مشهور است که قصیده قطبیه یا زده بیت اندر مکر از نورالدین صاحب امرت ساری  
یک نسخه قلمی و دیدم و در آن نسخه دو زده بیت بود و آن بیت ابعثت لا املاء نه معلوم  
که این بیت اصل است یا ملحق و پس از طبع رساله یافته شد از نیمه بیت در آخر رساله گذارند و ششم فقط

## قطعه تاریخ طبرزد حکیم سید محمد علی صاحب جوش ساکن کوئٹہ شملہ

صوفی و عالم و امام و خطیب  
بے نصیبوں کو اُس سے بہر نصیب  
اوس سے رہی خدا اور اس کا حبیب  
مگر ہوں کہ لئے ہے عہد ادیب  
جس کی ثانی نہیں بعید و قریب  
لکھ بھی دے۔ یاد تھی عجیب و غریب  
۱۳۲۲ھ

پیر عبد السلام نیرانہ  
فیض شملہ کو ذات سے اوسکی  
یاد تھی راہ مستقیم ہے وہ  
اہل حق کے لئے چراغِ ہدایت  
لکھی ہے وہ کتابِ لائٹانی  
جوش۔ تاریخ بے حدیل اوسکی

## تقریظات علمای کرام

تقریظات قبیلہ و کعبہ حقایق اکاہ پیروم عالم معقول و منقول حاوی موعِ اصول و تف حقایق  
شرعی و طریقت عارفانہ منازل معرفت حقیقت حضرت مرشدی مولائی فطرت و قاری ام المومنین  
الحق خلیفۃ اللہ موعود علیہ السلام صاحب کلمہ بتوطن قصبہ چکی شیخ صاحب کلمہ جہلم  
بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمدہ و نصلی و نسلم و علی حبیبہ محمد و آلہ وسلم

ابا علیہ السلام کہ مولف رسالہ از مناقب غوث پاک نوشتہ است حق است جزاء اللہ  
خیر الجزاۃ البیتہ رحمہ از ما و بجا۔ در حق از اوراق اشجار۔ مثنی نمونہ خوار۔ فائدہ از فائدہ ہائے انبار۔ ورتے  
از بیان سہرا بہجت الاسرار آورده است۔ و الا مناقب و کرامات ایشان بیشمار است و تصرف  
حکمہ اولیاء اللہ عموماً ثابت است و حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی

قدس سرہ خصوصاً ظاہر است کہ جناب رضی اللہ عنہ فرمودہ اند کہ در ملائکہ ہم شیخی باشد و روحانیت  
 ہم شیخی ہے باشد و در جملہ مومنین در ہر ملک و بلاد شیخی ہے باشد و کن شیخ اکل ہستم پس  
 ہمچنین ازین قوم مبارک در حیات و ممات امداد و استمداد و استعانت جایز است و در پیش لطافت  
 روحانیت ایشان دور و غائب و سخت و مشکل نیت بلکہ ہمہ چیز حاضر و بر ہر شے قادر است  
 از آیہ بلند پایہ بحکم و بکرم و حدیث ہم قوم لائقی علیہم مترشح میگردد چنانچہ علامہ عبد الرحمن جامی علیہ  
 الرحمہ در نجات نوشتہ است و از خواجہ بلاگردان بہاء الدین نقشبند بخاری رحمۃ اللہ علیہ نقل کردہ است  
 کہ خواجہ غزوان علیہ الرحمہ فرمایند کہ زمین در نظر اولیاء اللہ چون سفرہ است قدامی گوئیم کہ ہندوین چون کو  
 تابخنی است پیچ چیز از نظر ایشان غائب نیت قائل و اسلام خیر تمام فقیر عبد الجبار عفی عنہ۔

تقریظ مولوی مفتی **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** غلام مصطفی صاحب ام قری  
 الحمد للہ الذی یلہمنا الصدق و الصواب و الصلوۃ و السلام علی حبیبہ و رسولہ الذی الیہ المآب و علی آلہ  
 و الاصحاب و علی امام الائمہ ابی حنیفہ و سایر اولیاء اللہ و المآب الی یوم الحساب۔

اما بعد۔ باید دانست کہ احقر بر یہ مقامات عدیدہ رسالہ قطبیہ مدہ شرحش کہ تالیف انویم معظم مولوی  
 پیر عبد السلام نحفی مذہباً و فکری و نظمی مشرباً و الکشمیری الاحمد اکللی و طناً اصلیا و شملوی اقاسمہ سلمہ اللہ  
 اسلام الی یوم القیام و حفظ عن شکل غوی و لثام دیدم و از کلمات حسنہ و اسرار مظہرہ  
 حضرت غوث صمدانی قطب بانی محبوب بھانی شیخ سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ و رضاه عنہ  
 قلب کے ضیا رخود را ضیا دادم کہ کیف لای کلمات حکم بہا لسان الغیب من وقع فیہ وقع فی الفضائل  
 و الریب و ہو بحر المعارف و الاسرار الالہیہ الی ہی انموذج من الکواکب الدریہ و مادر اک الکواکب  
 الدریہ کہ اکب لاشرقیہ و لا غربیہ تا پس اسے مشتاقان کلمات اولیاء و صلحا بسایہ دین سک  
 ہر وارید علوم و اسرار را بگیرد۔ درین زمانہ مظہر فساد دین و دنیا کلمات ابرار خواندن و ہجو رسائل

وکتب زیر نظر در آوردن از بس فائده بخش می افتد۔ ع من بصیحت کرمیت با در تو کن۔  
 سخنان و دساوس فرقه سبب تجدید را بدل خود جلای مد این فرقه منع تفرقه بر عهد های  
 اولیا و چوغیشت و چو قطیبت اعترافها دارند مرجع تمام آن خرافات همین ادعائی شرک است  
 دوران این بیچارگان آخر چه کنند و چه گویند این کلمه شرک دقتی شرک بر اهل اسلام وراثت  
 از روحانی جد بزرگوار خود بایشان رسیده است۔ العیاذ باللہ بنید اندک اطلاق چو الفاظ بغیر اللہ  
 مجازاً بوقوع آمده و می آید۔ اللہ اندر این فرقه که خود را اهل حدیث و اهل القرآن و اهل حدیث و ثقلی  
 اهل القبر آن می نامند۔ از عقل و نقل بر اهل دور افتاده ایشان را می بایست که خود را اهل  
 حدیث نقل سخن اندر لیکن از آنجا که هر یک خود را ایک می پندارند گو بادی ادبناست رسیده باشد  
 بر بدی خود و اتفق نشده دیگران را بغیر اهل حدیث و غیره یا میکنند حاشا و کلام اهل سنت و جماعت  
 غیر اللہ را غوث حقیقی و یا مختار کارخانه قدرت لم یزلی و سہیم کار هر گز نمی انگارند و خلاف  
 نص قرآنی۔ تبارک الذی بیدہ الملک۔ خیال ندارند فردے از افراد اگر کسی را با وسعہ صفتی  
 از صفات مختصه او تالی مائل و مشابه دانسته باشد و بال و نکال آن بر اوست نه بر فرقه اهل سنت۔  
 فرقه اهل سنت مستقیم قرآن و حدیث است از عقاید شرکیه و بدعیه مبایست۔ این فرقه ہوا می ناریہ  
 نیست کہ در توحیدشان رخنہ راه یا ذلت باشد۔ بلکہ این جماعت و حزب اللہ بیج کن شرک و بدعت  
 باقی ماند استبداد و استعانت از غیر و آن سلفا و خلفا جایز است و منکر آن تفسیر غریبی در بیان  
 وایاک نستعین بہ مبنیہ کہ چگونہ تصحیح کرده اند و یحییٰ قاضی ثناء اللہ و شاہ ولی اللہ وغیرہم علیہ الرحمۃ  
 فاعقبوا یا اولی الالبصار۔ نقل

حمیدہ الرحمۃ علی جمیعہ السلام ابو الحسن غلام القسطنطنیہ الخفی القاسمی الامر تسری غفر عنہ  
 و عن اسلام و دورک سفہ احلافہ۔ \*

تقریب مولینا داولینا شرافت پناه فضیلت تنگاه محمد حسن الدین ابوالنصر المعروف بمولوی  
سید محمد کبیر علی الحسنی الجیلانی الخفی القادری کشتی السهروردی الکبیری النقشبندی  
سلمه ربہ ابن عالم الفضل الکامل مولوی سید حسن علی ابن مولوی سید علی القادری کشتی السهروردی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الاکبر علی الی الابد علی الصلوة والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین خاتم النبیین  
شفیع الذنوبین محبوب الغائبین امام الاولین والآخرین رحمته للعالمین احمد التبتی محمد المصطفی  
وعلی آلہ واصحابہ البررة التقی النقی وعلی اولیاء امتہ وعلما متبعی سنتہ الدین سکوا مسلک شریعتہ  
بالارشاد والهدایہ وفازوا بمناجیح العلیا ومرتبات الاقصی - اما بعد - میگوید فقیر حقیر اسیر نفس شیری  
خادم العلماء والفقراء مذنب الخفی الراجی الی رحمۃ ربہ القدوس الاکبر علی الدینی الولی محمد حسن الدین ابوالنصر  
المعروف بسید محمد کبیر علی الحسنی الجیلانی الخفی القادری کشتی السهروردی الکبیری النقشبندی ابن  
عالم فضل کامل مولوی سید حسن علی ابن مولوی قادر علی القادری کشتی السهروردی غفر الله له ولابائہ وولائہ  
که کتاب مستطاب باصواب کتب در یہ شرح قصیدہ قطبیین حضرت غوث الثقلین امام الحرمین محبوب  
سجانی قطب بانی السید السید محی الدین ابی محمد سید عبدالقادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی اللہ عنہ و  
آن کتب در یہ مؤلفہ جناب مولینا و بافضل اولینا فضل اجل واقف فروع و اصول حقایق معارف گاہ  
مولوی محمد عبدالسلام صاحب الخفی القادری کشتی السهروردی الکاتب الثمیری سلمه ربہ وایده اللہ تعالی  
یا اولیا و محبتہ ابدیدا دیدم کیا منبری مطالعہ کردم حق است آنچه کہ نوشته است والحق ان یتبع  
داولیا و اللہ و محبین شان در دنیا و عقبی سرورند کما یتبادر من قولہ تعالی - الا ان اولیا و اللہ لا خوف  
علیہم ولا هم یخزفون - واما دواستمداد از اولیا و سلفا و خلفا جایز است و اینها منظر عین الہی ہستند  
و تصرف اینها احیاء و امواتا باقی است در روحانیت شان چنان لطیف است کہ سخت و دور تکلیف



و نفقت و فرحت یکی یک سال و هر شکل از ایشان آسان و هم متصرفون بالمدد و کراماتهم و در ارجهم  
 ثابت و مورد محبت عند الله و اسلام علی من اتبع الهدی و اما الفقیه المحتاج الی رحمۃ ربہ القوی سید  
 محمد اکبر علیہ السلامی غنی عنہ وعن والدیه و جمیع المؤمنین آمین ۔

تقریظ عالم معقول و منقول صاحب و کمال موضوعات حمید معترف بانبار گزیده  
 جناب حاجی غلام محمد صاحب و اعطای کل مجلس و علما سلمه و به اید الله فی سعیه بدایین

حامداً لله و مصلياً و مسلماً علی رسول الله

اما بعد رساله کتب در شرح قصیده قطبیہ مصنفه جناب غوث معنی قطب بانی شیخ  
 سید علی مرتضی در حلیاتی رضی الله عنه مصنفه محمدی غنی عنہ السلام صاحب شملوی را دیدم سبحان الله  
 شایده و باید و از کمالات حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی کتب های کثیره عموماً پر است  
 و از حجب الاسرار فی مناقب الابرار خصوصاً و اوصاف و کرامات و کمالات ایشان شہر عالم است  
 و از چنین مقرران بارگاه ایزدی و مقبولان حضرت سرمدی استقامت استمداد اجیار و اموال و کمال  
 اتباع سلف صالحین و خلف کاملین است ثابت است و از انبیا و اولیا و انجمن استقامت که  
 توجه حضرت حق باشد و ایشان را محض نظیر عن الہی دانسته شود و شروع است لاریب فیہ  
 كما صرح فی تفسیر غزالی تحت ایرایاک لنبد و ایرایاک نستعین ۔ و ثابت است بقراءت و حدیث و تامل فقط  
 غلام محمد شملوی غنی عنہ

تقریظ جامع اوصاف حمید مصدر اخلاق برگزین ممدوح اعلم و فضل مصنف تاج کتب کثیره  
 جناب حاجی محمد محی الدین ابن غلام احمد مدنی کن بدن کشمیر صاحب التذمیر

محلہ سیر کے بل ضلع امیر اکمل حال دار کوہ شملہ کمال حسن عقیدت و جانشانی سیرہ پتھر حیرت

الحمد لله والصلاة على اهلها

اما بعد برار باب دانش و پیش با مخصوص محبان و متقدان و مریدان جناب محبوب سبحانی  
قطب ربانی شیخ محمد محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و عن متقیدیہم و مریدیہم جمعین  
مژدہ فرحت افزا باد کہ الحمد لله و الحمد لله درین ایام حمید بلطف کردگار مجید رسالہ کوکب درین فی شرح قصیدہ قطبیہ  
مولفہ جناب مولانا اولینا مولوی محمد علی صاحب کلام امام و مفتی کوہ شملہ در نظر قسم ہند و در سال ۱۳۲۲ھ بمقام کوہ شملہ  
کہ بحسن اتفاق رسیدہ بودم و آمد چند اوراق را با امید عن ذکر الاولیاء تنزل الرحمة مطالعہ نمودم سبحان اللہ خزینہ  
اسرار نفیسہ و معدن جواهر غریبہ است۔ کیف لاکہ صاحب قصیدہ سید الاولیاء سند الاصفیاء  
قطب الاقطاب شیخ السموات والارضین شیخ سید محمد محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ باشد کہ کس  
الاولیاء است و در مناقب ایشان تصانیف بسیار پُر است کہ کمال اولیاء نوشته اند و مؤلف رسالہ  
کوکب در تہ کمال عرق ریزی بقول مستبصرہ در روایات مستندہ جمع آورده است جزاء اللہ جزاء و آنچه  
کہ در آخر رسالہ چند صفحہ در باب جواز استناد و استانت مرقوم نموده است صحیح است۔ انبیاء و اولیاء و ائمہ  
و سالک و استانت از ایشان بشبوت رسیدہ است چنانچہ صاحب کوہ در باب فصل الصدقہ و فصل فی  
بروایت جابر بن سلیم آورده است کہ بعدینہ زعم و ویرا دیدم کہ مردم اتباع او در ہم قول فعل میکنند  
قلت انت رسول الله فقال اما رسول الله الذي ان اصابك ضرر فذ عوقه ككشف عنك وان  
اصابك عام سنة فذ عوقه انتهما لك و اذا كنت بارض قفرا و فلاة فضلت و احلتك  
فذ عوقه ردها عليك انم گفتم من يا نعمت صلي الله عليه وسلم يا آقا تو رسول خدائی پس فرمود آنحضرت  
من رسول خدا نیم رسول آنخدائی کہ اگر برسد ترا زینے پس دعا کنی تو او را بکشاید و در کند آن زبان را  
و فتح و ضمتہ او دعوتہ ہر دو معیہ است و اگر برسد ترا قحط سالی دعا کنی تا بر دیا نہ برائے تو و اگر باقی برسیا

مہکمہ یا دروشت۔ پس راہ گم کرد شتر تو پس دعا کنی باز مے آرد و تعالیٰ را حمد را و طبرانی حدیث عینی  
 یاعبا و اسد ثلاثا امداد کرده و استعانت داده شود و خواہ از ابدال یا رجال الغیب یا ملک انتہی و ایضا و مشکوٰۃ  
 و باب من لا تحل لہ مسئلۃ عن ابن الفراسی ان الفراسی قال قلت لرسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم اسأل یا رسول اللہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وان کننت کلابۃ  
 فسل الصالحین رواہ ابو داؤد و النسائی۔ فراسی خواست کہ از مردمان سوال کند حضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم منع فرمودند بر تقدیر اگر باشد ضرورت پس از صاحبین بخواہ کہ صاحب مہمت و کرم ہستند و قوت  
 شان حلال و طاهر میباشند۔ و در مشکوٰۃ و باب فضل الفقراء بروایت ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم رب اشعث مد فوج بالابواب لراۃ علی اللہ لا یرہ اللہ رواہ مسلم یعنی با  
 جلیدہ موی گردا گردہ رانندہ شدہ اندر ما از بہت غایت حقارت اندر آمدن مد فوج و مطرود باشد  
 از حضور محافل و مجالس اگر سوگند خورد بر خدای ہر آئینہ راست گو میگردد و وی تعالیٰ او را در گوندہ اجاب  
 از انہا سیطلبند و میباید پس شیائند گفتن و اندا کن و خذیدی و استمداد و استعانت ازینہا صحیح جائز  
 و ہمین است اعتقاد ما و اسلاف ما و اساتذہ ما علیہم الرحمۃ آمین بر حرہ الرجی الی حرت رب البین سکین حاجی  
 محمد مجی الدین عفی عنہ۔

تقریب جناب عالم باہل فقیہ متورع و یکو و یقین بخلق حسن مولوی احمد بخش صاحب لمہ بہ  
 باسمہ سبحانہ میسکین نے یہ سلا مشخ قصیدہ قطبیکہ ملاحظہ کیا اولاً و آخراً صحیح پایہ عقیدہ اہل حق ہی ہوا اور  
 جو لوگ اولیاء اللہ کو بندہ انتقال کا بجا و جانتے ہیں ہاں اور محض فقر اہو کیا اذکی ولایت مملوب ہو جاتی ہے  
 العیاذ باللہ من مثل ہذا القول المنکر بلکہ انکو بندہ موت یادہ و خرابیات پاک حق کے ساتھ پکڑا ہوتا ہوا و ان کے  
 استعانت و اتہاد جیسا کہ انکی حیات میں ویسا ہی بعد ممات کے جیسا کہ تفسیر غزنی تفسیر قاضی شہار علیہم الرحمۃ سے  
 ثابت ہوتا ہو کوئی اگر اسکو بعد اوت قلبی نہ سمجھو تو مضائقہ نہیں وہم اغنیاء ان باللہ تعالیٰ و محمودون مقبولون

عند اللہ تعالیٰ اللہ بس باقی ہو۔ راقم راہی رحمت رب العرش سکین احمد بخش عفی عنہ مقام دینی  
مرزبان تہا کر تحصیل کہو ضلع راول پندی الحال امام باری نمبر چھاونی جو کہ ضلع شملہ۔  
۲۵ شعبان المعظم ۱۳۲۲ھ۔

## تصحیحات علماء کرام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سوال۔ پیغمبر یا نید علماء دین و مفتیان شیعہ متین اندرین صورت کہ زید بلما اعتقاد  
فاعلیہ بالذات از حضرات صوفیہ و شایخ استمداد و استعانت نماید مثلاً شیائند یا شیخ سید  
عبدالقادر جیلانی و یا خذیمیدی شیائند و یا اعداد کن پس بخین اعتقاد و سرایت و استمداد  
از مہر و صین کثر ہم اللہ تعالیٰ و اطال اشجار ہم و نفعا من فیوض ہم و برکات ہم رواست یا نہ بیستوا  
الجواب توجروا الصواب۔ ❖

الجواب دہو الموفق للصدق والثواب

درخط قاضی احمد علی صاحب بدالونی عفی عنہ

الحمد للہ غرضانہ بروئے شریعت بخین استمداد رواست و کبرائے علماء و صلحاء  
استمداد ازین آیہ بلند پایہ تمسک فرمودہ اند و لو انہم اذ ظلموا انفسہم جاءواک فاستغفروا  
اللہ و استغفر لہم الرسول لوجد اللہ توابا رحیماً۔ گمانقلہ علامۃ السبکی  
فی کتابہ شفاء الاسقام و این حدیث ہم استناد فرمودہ اند اعدینونی یا عباد اللہ اعدینونی  
یا عباد اللہ اعدینونی یا عباد اللہ کما رواہ علامۃ محمد بن محمد بن محمد الجریزی فی کتابہ

الحسن الحسین وحسنہ صاحب شارح الاذکار للنووی رحمہ و اقوال و ارشاد و ملاحظہ حضرات  
صوفیہ و مشائخ طریقت و کبرئے حقیقت بسیار است. فقط قالد بلسانہ و فہم و راقہ بیدہ  
و قلم عیدہ المذنب العاصی بانواع المعاصی القاضی ابو بکر علی احمد محمد علی اللہ شاہ  
الحنفی کچشتی القادری المذاقی البدائیونی کان لہ الباقی الواعظ المددس فی جامعہ البدائیون  
مبادیاً و مالات المدرستہ العلومہ و مدرسہا حالاً المرقوم یوم الخمیس الحادی و العشرون  
خلون شہر الشوال سنۃ الف و ثلثمائۃ و اثنین و عشرين من ہجرت النبویہ علی صاحبہا  
الف الف صلوة و تحیت فی البلد العلوی لاہور۔ +

و دستخط مفتی فتح محمد صاحب

موافق اینچنین استمداد از قصود مغہوم و در سامان سلفاً و خلفاً متواتر است ممنوع نمی تواند  
شد و اشغال آن مسائل بسیار است کہ بنوعی و اعتقادے جایز است و دیگر صورت و اعتقاد حرام  
پس اینچنین استمداد محروم ماندن بجز محرمی نیست۔ و السلام کتبہ فتح محمد نائب لکھنوی غنی عنہ  
و دستخط مولوی احمد صاحب مدرس اول و در مدرستہ ثانیہ لاہور

مطلق استمداد ممنوع نیست۔ غلام محمد مدرس مدرسہ ثانیہ لاہور

و دستخط مولوی محمود صاحب

الجواب صحیح محمود غنی عنہ ساکن گنجہ تحصیل کھاریان ضلع گجرات۔

و دستخط مولوی عبداللہ صاحب

درستہ فقیر شیخ عبداللہ از چک عمر گجرات پنجاب قلم خود

و دستخط مولوی محمد شریف صاحب

المجیب مصیب۔ ابویوسف محمد شریف کوٹلی لوہار ان ضلع سیالکوٹ۔

و دستخط مولوی اسلام الدین صاحب مدرس  
و دستخط مولوی محمد علی صاحب مدرس  
و دستخط مولوی محمد شریف صاحب مدرس

دستخط شمس العلماء و ممدوح الفضل مفتی ولی محمد صاحب جالندھری عفی عنہ  
استمداد و توسل بابنیا علیہم الصلوٰۃ والسلام و اولیا کرام جایز است و دلایل آن در رسالہ  
صولیہ خشبیہ مرقوم است۔ حررہ الفقیر المفتی ولی محمد جالندھری عفی عنہ ۱۲  
دستخط مولوی غلام اللہ صاحب قصوری

اصاب من اجاب۔ راجی الی رحمۃ اللہ اضعف عبدا و اللہ غلام اللہ قصوری عفی عنہ  
دست خط مولوی محمد حسین صاحب پسروری عفی عنہ

الجواب صحیح۔ محمد حسین پسروری عفی عنہ  
دستخط ملا محمد عبد اللہ شاہ حکیم پشاور  
عبد الباقی صاحب جالندھری عفی عنہ

جواب مطابق احکام سلف صالحین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین حکیم محمد عبد اللہ شاہ پوری۔  
دستخط مولوی محمد کریم الدین صاحب برادر محمد حسن صاحب مرحوم فیضی مقیم رتھین ضلع جہلم۔

اصاب من اجاب۔ محمد کریم الدین عفی عنہ رتھین ضلع جہلم۔  
دستخط مولوی خیر الدین شاہ صاحب امرتسری

اعانتہ حقیقی عند اللہ و مجاری نراہل اللہ عقیدہ اہل ایمان است۔ احقر الباقی و غیر شاہ عفی عنہ  
دستخط مولوی عبد الغفور صاحب راولپنڈی

اصاب من اجاب۔ عبد الغفور راولپنڈی عفی عنہ  
دستخط مولوی سراج الحق صاحب گورداسپوری عفی عنہ

ہرچہ کہ مفتی فتح محمد صاحب نوشت مطابق آن صحیح است۔ سراج الحق عفی عنہ

دستخط مولوی فاضل محمد محی الدین الصدیقی عفی عنہ

ہرچہ کہ مرضی الدیکی اعمال صالحہ اور انکار اور اعیان صالحین وغیرہ مثل لگنے چاندی حسین وال مبارک

نحوہ اسلام صلی اللہ علیہ وسلم کے تہ شرعاً درست ہے بلکہ امور ہے کیونکہ نہ ہو کہ انھیں کتب الیہین  
الایہ ایک ایک نکتہ تک باعث وصول اور حضور عبد فی حضور اللہ سے یہاں سے ہے  
انھیں کتب وہ حالت غیبیہ سے بعض حضور میں پہنچ کر توسل و صاف پاس ایک ایک نکتہ و ایک نکتہ  
مخاطب حضور کر تا ہے۔ پس توسل بصالحات مخالف حسرتان من اللہ نہیں ورنہ ہضم  
آیت کریمہ بے ربط ہو گا پس حضرت مجیب صیب با حق میں فقط واللہ اعلم لکبہ الاحقر محمد محمد الدین الصیدیقی  
الحنفی مدرس مدرسہ النہایہ امرتسر بر قلم خود۔

محمد نسیم گل قندھاری عفی عنہ

دستخط مولوی محمد نسیم گل قندھاری عفی عنہ

اصاب من اجاب جزاء اللہ خیراً۔ محمد نسیم گل قندھاری عفی عنہ

دستخط مولوی نور احمد صاحب پروی حال امرتسری امام مسجد شیخ بڈا صاحب مہم۔

جواب صحیح ہے زیرا کہ مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی نے خود تحت آیت وایک نکتہ فرمودہ اندر لکھیں درینجا بایہ فہمید  
کہ استعانت از غیر لوجہی کہ اعتماد بران غیر باشد و اور انظر بحول الہی نہ اندر حرام است و اگر التفات محض بجانب  
حق است و اور ایک از مظاہر عن الہی دانستہ و نظم بکار نماند اسباب محبت و اتعالیٰ نمودہ نیز استعانت از  
نماید و در عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کردہ اند و حقیقت  
این نوع استعانت بغير نیت بلکہ عین استعانت بحق است لا غیر۔ اور احمد عفی عنہ پروی حال قلم امیر المہم شیخ  
بڈا مہم۔ ۱۲

قطع تاریخ طبع از مضاف سالہ

شکر اللہ ختم شد شرح قصیدہ بی ریا	لہم غیبی بشارت داد از ام الكتاب
از عنایتہا و از الطاف شیخ الاولیا	جاء الاستاذ و عند الانبیاء رد الالقیاء

تمت تمام شد





# استبها واجب الاظهار



باعث جمع و تالیف این رساله از حضرت سادات و شیخان بایکات و صاحبان عاشقان  
 روشندل و مریدان و معتقدان خاندان قادریه علیه غائب و حضرت خاندان چشتیه بهشتیه باعتبار  
 اگر چه این نعمت برای همه مردمان اهل نسبت مانند غذای طبع است اما برای خاندان این سلسله  
 کثره الشجر است و لذت تر است حق همین است که اهل خوش عقیده همه خاندان است اینجست  
 نیست بلکه تحفه کرامان است امید است که در مطالعه این رساله مرید صادق و معتقد و ائمه  
 و محبت جناب سرور اولیا محبوب بجا نی قطب بانی خوش همتی شیخ سید عبدالعزیز بیانی  
 عنده و ارضاه عنان فی چنان حال میشود که اله تعالی بآن فیض برکت وافر در هر حال نبوی و  
 سرزاز و تمنا خواهد فرمود بدعیده را چون که او خود دشمن جان و ایمان خود است فایده نمی دهد بنا  
 استحقاق این رساله اهل خوش عقیده اند اهل بعقیده و بغیر سادگان یک آیه بشر طرغیف جاسم  
 و پشه پوره انشا الله تعالی فرستاده آید و هیچ کس تصدیق و سبب اجازهات نفرماید و نه  
 نفع نقصان او خواهد شد و اما علی الاطلاق و الحمد لله اولاً و آخر اوصالی الله علی حبیبه و آلِهِ و صحبه  
 آمین - مورخه بست و چهار ماه مبارک و محرم ذوالقعدة در سال ۱۲۲۳ هجری مقدس

الاف  
 فقیر عبید السلام عفی عنہ امام مسجد قطب واقع کوه شمس





CALL No. { ۸۹۲۶۷۱۲۱ } ع ۱۲ ق ش ع ACC. No. ۱۲۱۲۶  
 AUTHOR اللہ اکبر الدہلوی - نے شرح  
 TITLE القصیدۃ المہذبۃ

ع ۱۲ ق ش ع ۸۹۲۶۷۱۲۱ ۱۲۱۲۶			
اللہ اکبر الدہلوی			
Date	No.	Date	No.



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.